

دو نبشته:

حفيظ الله امين در دادگاه تاريخ



پيرامون خاطرات جنرال عبدالقادر

دو نېشته:

– حفيظ الله امين در دادگاه تاريخ

– پيرامون خاطرات جنرال عبدالقادر

از قلم: نصيرمهريڼ

چاپ نخست: تابستان ۱۳۹۳ خورشيدی

برگ آرا: منيژه نادري

انتشارات شاهمامه بنياد «شاهمامه»

www.shahmama.com



چاپ دوم: خزان ۱۳۹۷ خورشيدی

کتابخانهء سبا

انتشارات ميوند

فهرست

۷	چند سخن پیرامون این کتاب
۹	حفیظ الله امین در دادگاه تاریخ
	سه تصویر از حفیظ الله امین،
۱۳	تصویر نخست، امین "ضد استثمار، ضد استبداد..."
۱۷	توضیحات و رویکردها
۲۰	تصویر دوم حفیظ الله امین عامل "سیا"، الف: پیشینه چنین ادعا
	پیش از وحدت جناح های خلق و پرچم
۲۲	ب: بعد از هجوم قوای شوروی
۲۲	۱- منابع شوروی
۲۳	۲- بیرک کارمل
۲۷	۳- جنرال غنی صافی
۲۸	۵- غلام مجدد سلیمان لایق، ۶- نجم الدین کاویانی ۷ کیانوری، رهبر حزب توده ایران
۳۰	رویکردها و توضیحات
۳۲	تصویر سوم
	نه مردم دوست و نه وابسته به "سیا"، تأملی پیرامون ادعاها
۳۶	۱- امین مردم دوست نبود، ۲- حفیظ الله دانشمند نبود
۳۹	توضیحات و رویکردها
۴۰	۳- حفیظ الله امین عضو "سی. آی. ای." نبود
۴۱	تأملی پیرامون این ادعا
۴۷	انگیزه و زمینه های چنان ادعا
۵۱	توضیحات و رویکردها
۵۲	اتحاد شوروی و حفیظ الله امین
	۱- پیش از کودتای ثور، ۲- پس از کودتای ثور،
۵۴	۲- پس از کودتای ثور
۵۷	امین و فراخوانی قوای شوروی
۶۱	توضیحات و رویکردها
۶۳	زمینه های نفوذ یابی امین ...
۷۶	توضیحات و رویکردها
۷۹	پیرامون "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر

۸۱	به جای پیش درامد
	نگاهی گذرا بر پاره یی از چالش های خاطره نویسی در افغانستان*
۸۷	نگاه کلی بر نقش دکتور پرویز آرزو در ...
۸۹	دکتور پرویز آرزو
۹۳	توضیحات و رویکردها
۹۴	معرفی فشرده عبدالقادر
۹۵	عصاره شرح حال عبدالقادر را چنین یافته ایم:
۹۷	بنیاد های زندگی سیاسی عبدالقادر
۱۰۱	توضیحات و رویکردها
۱۰۳	عبدالقادر و مغشوش نمودن تاریخ
۱۰۸	توضیحات و رویکردها
۱۰۹	عبدالقادر و دو کودتا (۲۶ سرطان و ۷ ثور)
۱۱۲	تدارک برای کودتا
۱۱۴	توضیحات و رویکردها
۱۱۵	عبدالقادر و زمینه های پیروزی کودتا
۱۱۹	رویکردها و توضیحات
۱۲۰	عبدالقادر، کودتای ثور و خون های که...
۱۲۴	توضیحات و رویکردها
۱۲۶	روایت ثقه اعدام جنرال غلام حیدر رسولی
۱۲۹	عبدالقادر و اعدام چند تن از مأمورین...
۱۳۲	توضیحات و رویکردها
۱۵۲	عبدالقادر و جریان قتل های خواجه رواش...
۱۵۵	توضیحات و رویکردها
۱۵۶	عبدالقادر و کی.جی.بی
	چند سخن مقدماتی
	بازتاب کمرنگ جاسوسی در کتاب
۱۵۹	خاطرات عبدالقادر
۱۶۳	توضیحات و رویکردها
۱۶۵	"بحث شورش ۲۴ حوت سال ۱۳۵۷ هرات"
	در خاطرات عبدالقادر

این کتاب را به

قربانیان و چغا دیده گان کودتای ثور

اهدا میکنم.

چند سخن پیرامون این کتاب

این کتاب دربرگیرنده ی دو نبشته است. با توجه به موضوعیت مشترکی که در آنها سراغ می شود، ترجیح داده شد که در یک جلد به نشر برسند. حفیظ الله امین و جنرال عبدالقادر، نام های اند که با مقطعی از تاریخ خونبار و بسیارپیامد زای افغانستان گره خورده اند. پیرامون حفیظ الله امین پس از گذشت بیشتر از سه دهه، یافته ها و برداشت های متعدد و گوناگون میسر برای نگارنده، کنارهم نهاده شد تا دآوری وسطح فرهنگ سیاسی ارزیابی ها جامعتر به سامان بنشینند. اما، خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر را تنوع مطالب و بازخواست ها از رویداد های تشکیل می دهد، که بیشتر از کودتای ثور ناشی شده اند. چهره ی بازخواست ها را هنگامی می شناسیم که به کنه انگیزه و آگاهی دکتر پرویز آرزو و روش ویژه ی او هنگام پیشبرد گفت وگو با جنرال عطف نمائیم. وی با توجه به این که در سینه ی عبدالقادر اطلاعات بسیاری نهفته است، عزم خویش را مصممانه وبا پشت کار برای گفت وگو و سخن گرفتن مورد نیاز تاریخ کشور، پیاده نموده است. وبا توجه به گریز جویی ها و امتناع از گفتن همه حقایق، روش جالب گفت وگو ومباحثه را با جنرال در پیش می گیرد. این است که با انتشار کتاب خاطرات سیاسی جنرال ، برگ دیگری برای بررسی زمینه ها و پیامد های کودتای ثوردراختیار قرار گرفت. تأمل این قلم پیرامون نظریات و برداشت ها از امین و سخنان عبدالقادر، از انگیزه ی تصویر درست رویداد های تاریخی ناشی می شود. تصویری که ما را درارزیابی وشناخت زمینه ها وعوامل رویداد های تکاندهنده ودل آزار، کمک میرساند و تصویرهای مغشوش را مطرود اعلام می دارد.

شایسته ی یادآوری است که انتشار هر دو نبشته درچندین تارنما، زمینه ی تماس بیشترنگارنده با برخی ازهموطنان وانتشار اطلاعات آنها را نیز فراهم آورد. همچنان که بارها آرزوی انتشار نبشته ها به صورت کتاب مطرح می شد.

بسیارممنون هستم که بنیاد گرامی وفرهنگدوست شاهمامه، به مدیریت بانومیژه نادری به چنین نیازی لبیک گفته و انتشارکتاب را عهده دار شده است. متأسف هستم که فرصت بازنگری بیشتر و افزایش مطالب بیشتر را نیافتم وبه کاهش عکس ها در این چاپ بسنده نمودم.

هامبورک، دوم اگست ۲۰۱۴

نصیرمهرین

حفیظ الله امین

در

دادگاه تاریخ

در باره اهداف این نبشته

شاید اکنون استخوان های حفیظ الله امین نیزپوسیده باشند. جسد او نیزمانند برخی دیگر از اشخاص مؤثر و دارنده گان اطلاعات بیشتر که درچند دههٔ پسین از میان رفته اند، در تابوت قیمیتی گذاشته نشد؛ همان گونه که چند تن دیگر با تبارز کینه یی مهمل نشدنی، در کام آتش و خاک و آب سپرده شدند، امین نیز در عقب تپهٔ تاج بیک در جایی انداخته شد. (۱) اتخاذ آن راه یا برخورد خشن وفزیک، حکایتگر رفتارمردمان فاقد تن دادن به نقد وبحث ونا آشنا با گزینش راه های اطلاع یابی برای مردم جامعه است. رفتاری که خود آن دولتمردان نیز پیشه نموده بودند. از سوی دیگر قتل های پیهم آنها، محتاجان اطلاع از حقایق افشا نشده را متأثر می سازد. و نتیجهٔ چنین رفتار، آن نیز است که تأثیری تاریخ ما را فراگرفته است. زیرا امین وتنی چند دیگر، که در زمان حیات خویش با استفاده از قدرت سخن بسیار گفتند، بخشی از اطلاعات وناگفته های مهم را که مردم می خواستند از آنها اطلاع بیابند، با خود برده اند. فراز و فرود آیی قدرت آنها چنان چهره نمود و باد حوادث ورویداد های پیهم در حیات سیاسی افغانستان به تندی وزید، که بسا از واقعیت ها ، حقایق واسرار را از دسترس به دور نمود؛ ویا درسینه های آنان، زیر آواری از خاک فرورفت.

واین در واقع نماد مرگ های ویژه، حاکی از بحران وسیمای قدرتمداری مقطعی از تاریخ کشور ما است. دشوار است بگوییم که پس از مرگ آنها تأثیری برای تعداد دیگر

نیز ایجاد نشده است. نه! نزدیکان وعده‌ی از یارانِ اشخاصی مانند حفیظ الله امین، او را دوست داشته‌اند و با مرگش متأثر شده‌اند. به سخن دیگر مرگ اشخاصی مانند امین، اگر خرسندی آزرده‌گان و آرزوی عدم بازگشت چنان چهره‌ها را در پی داشته است، تأثر رفیقان او را تا سرحدی رسانیده که قصد کرده‌اند تا آرزوهایش را با مبارزات و یاد او، تداوم ببخشند.

در سوی دیگر، تحولات منفی و در تابعیت از آن، تنزل سطح نقد هیأت افکار و اعمال عناصر دارنده نقش کلیدی، در پیش گرفتن سیر مغالطه کاری درجهت به کجراهه کشانیدن بررسی‌های تاریخی؛ بار دشواری دیگری بر روی لایه‌های تراکم کرده افزود. هرچند بیان هویت واقعی شخصیت‌های مؤثر و سزاوار بررسی مواردی چند، تبارز در خور توجه داشته است (۲) اما، تصور می‌شود، که هنوز هم کارهای بیشتری را به منظور روشن نمودن ابهامات، نقد کجروی‌ها و اقناع ناباوران باید در پیش گرفت و آن ناگفته‌ها و پنهان مانده‌ها را باز یافت.

آن چه زیرعنوان "حفیظ الله امین در دادگاه تاریخ" انتشار می‌یابد، کوششی است برای فراهم آوردن زمینه، دسترسی به معیار و در نهایت محک سنجش خواستگاه سیاسی و رویکردهای عملی او.

ابراز این نیت، حاکی از تردید در این برداشت و نتایج معلوم نیست، که او یکی از فعالترین سفاکان تاریخ معاصر افغانستان است. سپاریدن او به دادگاه تاریخ در سال ۱۳۹۲ خورشیدی، نباید این تصور را ایجاد کند، که گویا، تا حال به نتایج معلومی در زمینه جنایتکار بودن او، نرسیده ایم. نه! سخن از جنایاتی که در زمان حاکمیت حفیظ الله امین اعمال شد، سخن دگر باره و توضیح و اوضحات است. می‌توان گفت که قولی است که جمله‌گی بر آن‌اند. به غیر از اندک یاران وفادار به او که جنایت اعمال شده در حق مردم افغانستان، در واقع در زمانه حاکمیت خویش را پذیرنده نیستند؛ و حتا نقش او را به عنوان رهبری که می‌تواند رهنما باشد، از تلویزیون‌های کابل و بقیه نشرات تبلیغ می‌کنند. (۳) بقیه اجزای افغانستان به ستمکاری‌های او تردیدی ندارند.

تبلیغ جای نیافته‌یی که در دفاع و ادامه کاری افکار و اعمال حفیظ الله امین می‌شود، حکایتی است از حضور عام چنان احساس و برداشت در همه جوامع. حتا در جوامعی مانند آلمان کنونی، هستند اشخاص و حلقاتی از آلمانی‌ها که منکر جنایات آلمان زمان حاکمیت نازی‌های فاشیست و نماد آن، آدلف هتler مشهور می‌شوند. آن جنایات وقت را تردید نموده، می‌گویند بهتان در حق هتler و نازی‌ها است؟! حتا موجودیت کوره‌های آدم‌سوزی را نمی‌پذیرند. همچنان است در ایتالیای زمانه موسولینی و... در همه جوامع که جنایات ضد بشری را دیده‌اند، عده‌یی با دلبستگی همیشگی و ناگسسته و با انکار از مظالم و جفاهای رهبران خویش به آن مصروف بوده‌اند.

ولی دامنه جفاهای او در محدوده نیست که از انظار پنهان مانده باشد؛ بلکه بسیار گسترده‌تر، شناخته شده است.

مسأله مهم در بررسی رویکردهای جفا آمیز او این است، که خواستگاه باورهای سیاسی اش درست شناسایی و نشانی نشده و جای لازم را نیافته است. به دیگر سخن می‌توان گفت که در زمینه معرفی آن باورهای امین که او را به سوی جنایت ضد بشری رهنمون شد، بحث‌های لازم، که غیر احساساتی و غیر شعاری باشند، نشده است. اگر پیروانش از او چهره "قهرمان ملی افغانها" (۴) و رئیس جمهور شهید وطن‌دوست و...، ارائه می‌کنند، تعدادی او را جنایتکار عامل CIA، و عده‌یی هم او را جنایتکار دارنده باورمندی به سوسیالیسم واقعاً موجود شوروی وقت، می‌شناسند. هنگامی که به رسم‌های بالا از چهره امین می‌نگریم، این نتیجه حاصل ما می‌شود که:

کمترو ملت‌مدردی را در تاریخ معاصر افغانستان سراغ توان نمود، که مانند حفیظ الله امین، با چنان تصویرهای بغایت متناقض و متضاد معرفی شده باشد.

اگر بخشی از مخالفین او را عامل "سیا" معرفی نمودند و عده‌یی هم پذیرفتند و حالا نیز می‌پذیرند؛ اما برای یک تعداد از مردم چنان ادعایی پذیرفتنی نبود و نیست. آن

چه ادعای سیا بودن او را به چالش می کشد، این پرسش ها است که : آیا می توان این استدلال را مقنع شمرد، که رهنمود کودتای ثور، برنامه ها و فرمان های مختلف حکومت ح.دخ.ا، موافقت داخل شدن قوای شوروی به افغانستان، و کلیه رویکردهای نظری و عملی امین را سی آی ای ، رهبری می نمود؟

نسل آینده چه داوری خواهد داشت؟ آینده گان ریشه مصیبتی را که جامعه ما در زمان قدرت او دید در کجا می یابند؟

اکنون نسلی از ما می پرسند، که چرا مهاجر شدیم؟ از زندان دیده گان می پرسند، که چرا شما به زندان افتادید، چرا پدر و کاکا ... اعدام شده اند؟

آیا می شود با استدلال هایی که تا حال ارائه شده اند، اسباب قناعت را فراهم نمود و گفت که : "سیا" با استخدام امین آن ناروایی ها و جفاها را انجام داد؟

طرف توجه قرار دادن دگرباره ادعای پرسش انگیز بالا، ارائه داوری ها و حکم هایی را مطالبه می نمود که تا حال در دست است. بنابر آن به جمع آوری معرفی نامه ها، نظریات مختلف و داوری ها اهمیت بیشتر داده و آنها را حتا اگر کسالت آور نیز باشند، آورده ایم.

محتمل است که مدارکی از نظر نگارنده پنهان مانده ، ولی در اختیار دیگران باشد. انتشار آنها از طرف اشخاص مطلع به تداوم بحث و بررسی کمک می نماید.

در حالی که قتل شتابزده امین را ناشی از فیصله " قصر کرملن " یافته ایم، معتقدیم که محکمه بایسته و شایسته ، به بررسی بیشتر و ژرفتر نیاز دارد. بررسی یی که بتواند به خواستگاه فیصله کرملن نیز ره ببرد. و از سوی دیگر فرهنگ سیاسی کشور ما را، به ویژه در حوزه مخالف شناسی و گونه های برخورد با مخالف سیاسی- عقیده یی، معرفی کند.

* * *

سه تصویر از حفیظ الله امین

تصویر نخست

امین "ضد استثمار، ضد استبداد، ضد امپریالیست، مردم دوست و وطنخواه شهید."

شرح حال و معرفی او از طرف دارنده گان این تصویر

۱

فشرده یی از شرح حال او را، که در سال ۱۳۵۸، پس از کودتا علیه نور محمد تره کی انتشار یافت؛ می آوریم :

"حفیظ الله امین ولد حبیب الله متولد سال ۱۳۰۸ در پغمان، پس از فوت پدرش، عبدالله برادر بزرگش سرپرستی او را عهده دار شد. در مکتب ابتدایی پغمان، دارالمعلمین کابل، پوهنچی (دانشکده) علوم (در رشته فزیک و ریاضی) در س خواند.

در دارالمعلمین کابل سمت معلمی یافت، بعد از وظیفه معاونی مدیریت لیسه ابن سینا، عهده دار مدیریت آن جا شد.

در سال ۱۳۳۶ خورشیدی جهت تحصیلات عالی در رشته اداره و تشکیلات تعلیم و تربیه به ایالات متحده امریکا رفت و درجه ماستری را در این رشته به دست آورد. چندی در دانشکده تعلیم و تربیه، سمت استادی یافت، بعد باردیگر به صفت مدیر مکتب ابن سینا و سپس به حیث مدیر دارالمعلمین کابل تعیین شد. چندی بعد به مدیریت تربیه معلم وزارت معارف رفت. در آنجا در راه بیداری شعور سیاسی و آزادی خواهی استادان و شاگردان معارف نقش فعال ایفا نموده است.

در سال ۱۳۴۱ بعد از موفقیت در یک امتحان کانکور، برای تحصیلان عالی جهت اخذ درجهٔ دکتورا در امریکا انتخاب و به آن کشور اعزام شد. ایشان در سال ۱۳۴۲ در اجتماع سالانهٔ محصلان افغانی در ایالات متحدهٔ امریکا به حیث رئیس انجمن محصلان افغانی در آن کشور انتخاب گردید. (۵) با نفوذ روز افزون حفیظ الله امین در میان محصلان افغانی در امریکا، فعالیت سیاسی اش نیز بیشتر شده رفت. چنانچه در همین سال به اتفاق یکعهده ار رفقا به ایجاد تشکیل انجمن مترقی در نیویارک پرداخت.

موصوف در سال ۱۳۴۲ اطلاع یافت، که در افغانستان رفقای انقلابی تدارک تأسیس یک حزب مترقی کارگری را می گیرند. ایشان کتباً اطلاع داد که در نیویارک نیز با وفاداری کامل به جنبش کارگری ورهبری آنها فعالیت می کنند و خود را جزء حزبی می دانند، که بعدا به نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پیش آهنگ طبقهٔ کارگر کشور) تأسیس گردید.

مبارزات طبقاتی مترقی و انقلابی حفیظ الله امین بین محصلان افغانی در امریکا باعث اخراجش از امریکا هنگامی شد که تمام کورس های درسی درجهٔ دکتورا را به انجام رسانیده بود و مراحل ترتیب آخرین رسالهٔ دوکتورا را می پیمود. در سال ۱۳۴۴ به مجردی که به وطن عودت نمود، به دستور حزب در انتخابات دورهٔ دوازدهم شورای ملی برای وکالت درولسی جرگه در پغمان کاندید شد. در این انتخابات در اثر حیل دشمنان خلق ناکام گردید.

بعد از آن برای مدت یک سال در مکتب رابعهٔ بلخی وسه سال، به حیث عضوریاست تدریسات ابتدایی وظیفه انجام داد. . . با خلق پیوند خود را مستحکم ساخت، از خلق می آموخت و با خلق می رفت تا بالاخره در انتخابات دورهٔ سیزدهم شورای ملی به حیث وکیل خلق پغمان برای ولسی جرگه آن وقت انتخاب گردید.

ایشان در چهار سال وکالت خود به حیث نمایندهٔ حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ولسی جرگه ضد امپریالیسم، ضد فئودالسم، ضد ارتجاع به مبارزهٔ سرسخت خود ادامه

داده و فساد ها و خیانت های دربار سلطنتی ظاهر شاهی و استبداد رژیم فرتوت رابه شدت افشاً می کرد. از امکانات و کالت به حد اعظمی با نام خلق، به نفع جنبش خلق و به نفع حزب خود استفاده کرده ، در مظاهرات، میتینگ ها، و سایر تریبون هایی که در دسترس قرار می گرفت، وسیعاً اشتراک داشت.

در سال ۱۳۵۲ به امور تنظیم، تشکیل و پخش ایدیالوژی دوران ساز طبقه کارگر در قوای مسلح فعالیت حزبی را شدت و وسعت زیادتربخشید که نتایج بسیار مهم و ثمر بخشی را به بار آورد. چنانچه حفیظ الله امین، قوماندۀ انقلاب ظفر آفرین ثور راصادر کرد که منجر به از بین رفتن نظام طبقاتی وستمگر و تأسیس جمهوری دموکراتیک افغانستان گردید. در اولین کابینه جمهوری دموکراتیک افغانستان، معاون صدراعظم وزیر خارجه، و در هفدهم سرطان ۱۳۵۷ منشی دارالانشأ کمیته مرکزی انتخاب شد .

حفیظ الله امین به تکامل انقلاب و سرکوب نمودن دشمنان انقلاب خلقی ما سهم بسیار فعال داشته که این فعالیت ها و زحمات شان همواره مورد قدردانی حزب خلق افغانستان واقع گردیده و به تاریخ هفت حمل ۱۳۵۸ بحیث لومری وزیر (نخست وزیر - صدراعظم) و به تاریخ ۲۵ سنبله از طرف پلینوم کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. همچنان از طرف شورای انقلابی جمهوری د. ا. به حیث رئیس شورای انقلابی و لومری وزیر (نخست وزیر) انتخاب شدند.

حفیظ الله امین متأهل بوده دارای سه پسر و چهار دختر می باشد. موصوف به زبان های پشتو، دری و انگلیسی به فصاحت تحریر و تکلم می کنند. " (۶)

۲

بر بنیاد نوشته عبد القدوس غوربندی ، یک تن از اعضای کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. (جناح پرچم که به گروه امین پیوست. پس از قتل امین زندانی شد. در زمان ریاست نجیب آزاد و بار دیگر دولتمرد بود) حفیظ الله امین پس از تأمین وحدت (۱۲ سرطان ۱۳۵۶.

هـ.) جناح های خلق و پرچم، عضو کمیته مرکزی واز اعضای اصلی انتخاب شده بود. غوربندی می نویسد:

"امین در سازماندهی و تبلیغ اهداف حزب مهارت خاص داشت و عقیدتاً اردو را بخش جدایی ناپذیر خلق می دانست. در جلب و جذب افسران جسورانه پیش می رفت. صاحب حافظه قوی و اراده آهنین بود. امین تمام اعضای نظامی جناح خلق حزب را به نام و شهرت می شناخت و حتی از روابط خصوصی و علایق آنها آگاهی داشت." (۷)

۳

هنگامی که حکومت محمد داوود خان امر دستگیری تعدادی از رهبران "ح. د. خ.ا. " را داد، نیروهای امنیتی دیرتر برای دستگیری او رفتند. افزون بر آن، امین تصادفاً ویا در اثر لطف جنرال عمرزی (غنی صافی) که قرار گفته خودش در "کتاب شبهای کابل" بنابر عواطف و احساسات حزبی اش با قبول هرگونه مسئولیت بعدی، در طول شب به امین اجازه داده تا شب رادر منزل به سر ببرد. امین با استفاده از فرصت، دستور قیام (کودتای ثور) را به وسیله پسرش عبدالرحمان، دوتن از عناصر فعال ارتباطی با نظامیان (صاحب جان صحرایی و ظریف) به نظامیان مسؤول یا رهبری سازمان نظامی جناح "خلق" رسانیده بود (۸)

۴

نظیف الله نهضت یک تن از خلقی های طرفدار امین، که در قیام ۲۴ حوت هرات، مسئولیت امور رهبری حزبی را به عهده داشت، در رابطه با امین می نویسد که: "حفیظ الله امین یک شخص دانشمند، نویسنده و دارای ۲۷ اثر سیاسی، علمی، فلسفی، علمی و اجتماعی بود..." (۹)

وی همچنان مدعی است که آثار او در همان زمان در مطبعه دولتی و قسماً در خارج چاپ شده است. از نظر وی، حفیظ الله امین قهرمان ملی افغانها است که توسط شوروی ها به قتل رسید." (۱۰)

"نیرومند شدن شخصیت ملی امین در دفع دسایس خارجی بر ضد او باعث شد تا شوروی ها به قیمت نابودی و تجاوز بیش‌تر مانده دست بزنند." (۱۱)

۵

گروهی از طرفداران امین که در تشکلی با نام "سازمان وحدت ملی افغانستان" گرد آمده اند، در نشریه "یو والی" (اتحاد)

در زیر عکس او به زبان پشتون‌نوشته اند که :

"د یوسرلوری، پرمختللی، متمدن او خپلواک افغانستان آرمانجن په خپل هیواد مین، پخوانی جمهور رئیس شهید حفیظ الله امین

(عاشق وطن، مدافع یک افغانستان آزاد، سربلند، پیشرفته و متمدن؛ ربیش جمهور پیشین، شهید حفیظ الله امین) (۱۲)

به گونه یی که دیدیم پیروانش از او چنان چهره یی را رسم می کنند.

* * *

توضیحات و رویکردها

۱- به سرنوشت این ۴ تن بیندیشیم : نورمحمد تره کی بدون پرسش و پاسخی، خفه شد، بعد شب هنگام او رادر قول آبچکان در گوری نهادند که به زودی آتش گرفت.

حفیظ الله امین نخست مسموم و ساعاتی بعد تیرباران شده در گوری در عقب تپه تاج بیک انداخته شد.

اسکلیت ببرک کارمل را طالبان به دریای آمو انداختند.

نجیب الله را طالبان پی از رسیدن به کابل، به زودی اعدام کردند.

۲- ممکن است نوشته های بسیاری که در خور توجه اند، نوشته شده باشد، اما نگارنده مقاله ی مفصلی را از جناب محمد اکرام اندیشمند دیدم، با این نشانی «درنکوهش از سالروز تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان: نقش حفیظ الله امین در تجاوز شوروی» محمد اکرام اندیشمند، ۲۴، ۱۲، ۰۶، که در برخی تارنما ها به نشر رسیده است.

۳- به نقل از تارنمای کابل پرس: بمناسبت درگذشت وزیر تبلیغات حفیظ الله امین یکشنبه ۱۰ فوریه ۲۰۱۳ به وسیله پرویز " بهمن " چنین می خوانیم: " عبدالرشید جلیلی در یک مصاحبهء تلویزیونی در شبکهء جهانی آریانا منتشرهء کابل چندسال قبل با آقای میرزایی گفت: " افغانستان زمانی از منجلاب بدبختی های کنونی نجات می یابد که مطابق اندیشه ها و افکار شهید حفیظ الله امین حزبی تاسیس گردد و آن حزب از طریق انتخابات آزاد زمام امور مملکت را بدست بگیرد "

۴- نظیف الله نهضت. " آشوب بیگانگان . "

۵- نگارنده به اطلاعات اشخاصی که در امریکا با او آشنایی داشته اند، دسترسی نیافته است.

۶- مختصر سوانح حفیظ الله امین منشی کمیته مرکزی ح.د.خ. افغانستان، رئیس شورای انقلابی ولومری وزیر(نخست وزیر) ۱۳۵۸ کابل.

شایان یادآوری است که حبیب الله خان، پدر حفیظ الله در زندان ارگ مامور بود.(جناب آصف آهنگ)

۷- عبدالقدوس غوربندی . ص ۴۴ - ۴۷

۸- منبع بالا ص ۶۴

۹- نظیف الله نهضت . حقایق پشت پرده ، آشوب بیگانگان . ص ۱۰۷ مرکز نشراتی

میوند. چاپ دوم اپریل ۲۰۰۴

۱۰- منبع بالا ص ۷۵

۱۱- منبع بالا ص ۵۸.

۱۲- "یووالی". هالند. این سازمان با تغییر نام به "حزب وحدت ملی افغانستان" چنین هدفی را مطرح نموده است :

"حزب وحدت ملی افغانستان برای ایجاد یک نظام دولتی سرتاسری، دفاع و حفاظت از آن به اساس اراده‌ی آزاد تمام مردم افغانستان و مطابق رهنمودهای دین مبین اسلام، موافق با عرف و عنعنه‌ی مردم افغانستان مبتنی بر اصول دموکراسی، احکام و حاکمیت قانون سعی و تلاش خستگی ناپذیر می‌نماید"

همچنان :

"دفاع از هویت اسلامی، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان و جلوگیری از هر نوع مداخله‌ی خارجی در امور داخلی کشور، دفاع از تمام اصول دموکراسی و مبارزه بر ضد هر نوع دیکتاتوری، استبداد، تبعیض و تعصب"

"حزب وحدت ملی افغانستان" به رهبری عبدالرسید جلیلی. راجستر شده در وزارت عدلیه افغانستان. رهبر حزب در زمان حکومت خلقی ها به نوبت عهده دار وزارت های معارف و زراعت بود.

* * *

تصویر دوم

حفیظ الله امین عامل " سیا " C.I.A

در رابطه با حفیظ الله امین، بسیار گفته و نوشته شده است، که او عضو سازمان امنیت ملی ایالات متحده ی امریکا و یا به سخن دیگر، امین جاسوس و گماشته امریکا بود. این نظر پس از قتل او در صحبت ها و نوشته های پرچمی های مخالف او بیشتر بازتاب یافت. در برگهای چند روی این موضوع تأمل می نمائیم .

الف : پیشینه چنین ادعا

پیش از وحدت جناح های خلق و پرچم (سال ۱۳۵۶)

هنگام بررسی وقایع ورودادهای دهه چهل و پنجاه خورشیدی، به این موضوع برمی خوریم که عده یی از فعالان سیاسی و مشخص تر، کسانی که طرف ببرک کارمل را گرفتند؛ نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین را متهم به عضویت در (Central Intelligence Agency (CIA آژانس اطلاعات مرکزی امریکا "سی. آی. ای" نموده اند. (۱)

نخست کوتاه اشارتی به پیشینه های چنان ادعا داریم و سپس نمونه های حامل آن را می آوریم.

پس از انشعاب کارمل (سال ۱۳۴۶) هنگامی که کسی از اعضای صفوف آنها می پرسید که اختلاف میان خلق و پرچم روی چی است ؟ ویا چرا با تمام نقطه نظریات مشترکی که باهم دارید، ازهم جدا هستید؟ پاسخ این بود که: دررأس خلقی ها اعضای "سی آی ای" حضور دارند. بعد شرحی داده می شد ازسوابق کارنورمحمد تره کی دریک مؤسسه امریکایی و اینکه حفیظ الله امین با راه یافتن در حزب، انشعاب را به

وجود آورد و اگر از اعضای جناح خلق چنان پرسشی می شد، جواب این بود که: ببرک کارمل جاسوس دربار سلطنتی است. جنرال زاده اشرفی است که ره به دربار دارد و از آنجا دستور می گیرد.

مطابق قول یک تن از اعضای مرکزیت پرچم، کارمل اعضای کمیته یی را توظیف نمود، که شرح حالی از نورمحمد تره کی را تهیه نمایند. چنان شرح حالی که نتیجه "سیا" بودن یا جاسوسی او برای امریکا را به دست بدهد. "کمیته در نشستی در منزل حسن بارق شفيعی آن شرح حال مورد نظر را تهیه نمود و از طرف جناح کارمل به قسم شبنامه وسیعاً در مرکز و ولایات پخش گردید.

دلایل او که بیشتر پس از انشعاب ارایه شده اند، این ها بودند: نورمحمد تره کی در خدمت عبدالمجید زابلی قرار گرفت. از طرف یک مؤسسه امریکایی استخدام شد و به هند رفت. در یک مکتب امریکایی درس خوانده است. نورمحمد تره کی در نهضت "ویش زلمیان" (جوانان بیدار) اشتراک داشت، اما، موقعی که دیگر اعضای ویش زلمیان به زندان افتیدند، نورمحمد تره کی در سفارت افغانستان مقیم امریکا به حیث آتش مطبوعاتی مقرر شد. بالاخره زمانی که سردار محمد داؤود در زمان صدارت خود با اتحاد شوروی نزدیک گردید، تره کی در یک مصاحبه مطبوعاتی علیه او سخن گفت.

همچنان در شبنامه افزوده شده است، که تره کی دوسیۀ اختلاس دارد... (۲)

کتاب ک. ج. ب. در افغانستان، نیز در این مورد چنین صحنه می گذارد: "ببرک، تره کی را به رشوه خوری، تماس داشتن با امریکایی ها، مالک بودن چهار عراده موتر داشتن ۴۰۰۰۰۰ افغانی در بانک پشتو (مطابق برداشت مترجم کتاب، منظور نویسنده از پشتنی تجارتی بانک و یا کدام بانک دیگر به همین نام در کدام کشور دیگری می تواند باشد). متهم می ساخت. " (۳)

ب : بعد از هجوم قوای شوروی

ادعای تماس با امریکایی ها که چندین سال گریبان نورمحمد تره کی را در دست گرفته بود، پس‌انتر رفع شد. بهتر است بگوییم، مرگ او و آن هم به دستور حفیظ الله امین زمینه فراموشی اتهام را مساعد نمود و روی حفیظ الله امین تمرکز بیشتریافت. آن هم پس از گذشت مدت کوتاهی از کودتای ثور؛ که تنش های خلق و پرچم دوباره تبارزیافت .

جناح پرچم او را همواره (جز مدت کوتاهی در فاصله تأمین وحدت ۱۳۵۶ تا پس از کودتای ثور و تبارز دگر باره اختلافات) به حیث اجنت "سیا" معرفی کرد. انشعاب محمدطاهر بدخشی (۱۳۴۷) از جناح خلق نیز چنین ادعایی را با خود داشت. روابط آنها در پهلوی یادآوری از تسلط شوینیسیم عظمت طلبانه قومی در جناح خلق، در وجود تره کی و امین، ادعای نفوذ "سیا" را نیرتکرار می نمودند. پس از هجوم قوای شوروی در شش جدی ۱۳۵۸ خورشیدی، منابع کرملن و پرچم ادعای "سیا" بودن امین را پیهم انتشار دادند.

۱- منابع شوروی

ادعای رهبری شوروی را پس از قتل امین، و سپاریدن قدرت به جناح کارمل و برخی خلقی ها، در مصاحبه توضیحی - توجیه یی لیوند برژنف رهبر اتحاد شوروی با روزنامه پراودا می یابیم .

برژنف طی این مصاحبه در مورد حفیظ الله امین گفت :

"... به راستی در افغانستان چه رخ داده است؟ در اپریل سال ۱۹۷۸ در این سرزمین انقلابی صورت گرفت ... از همان روزهای اول انقلاب اینان (مردم افغانستان) در برابر یک تجاوزخشن خارجی قرار گرفتند. هزارها و ده ها هزارمرد مسلح که در خارج تمرین جنگی دیده اند، و با عصری ترین جنگ افزارها تجهیز شده اند، به داخل

افغانستان فرستاده می شدند، در حقیقت امپریا لیسم همراه با یارانش، یک جنگ اعلام نشده را علیه افغانستان به راه انداختند.

افغانستان با تأیید هرچه بیشتر، می خواست تا به این تجاوز پایان داده شود و برایش اجازه داده شود، تا زندگی نوین و صلح آمیزش را بسازد. رهبری افغانستان که در برابر این تجاوز خارجی در دوران رئیس جمهور تره کی و بعدتر مقاومت می نمود، بارها خواستار کمک از اتحاد شوروی شد. ما به نوبت خویش به نیروهای درگیر در مسأله اخطاردادیم که اگر به تجاوز خاتمه داده نشود، در این زمان دشوار هرگز خلق افغانستان را بی یاور نخواهیم گذارد. اکنون به همه گان روشن است که ما این وعده را وفا کرده ایم. (۴)

عملیات تجاوز علیه افغانستان با یاری امین، که خود را براریکه قدرت رساند، علیه اقشار وسیع جامعه افغانستان دست به اختناق زد، منشانه زد، کدرهای نظامی و حزبی را دریند کشید، نمایندگان روشنفکران و جامعه روحانیت را که انقلاب ثوربه آنها اتکا کامل داشت، تحت استبداد خشن قرار داد، ... خلق افغانستان تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به زعامت ببرک کارمل علیه امین مستبد دست به قیام زدند و به دوران فرمانروایی اش نقطه پایان گذاردند.

اکنون واشنگتن و برخی از پایتخت های دیگر؛ به ماتم امین مویه سر می دهند. این مویه گران، زمانی که امین دست به استبداد وسیع زد و قتیکه با علف و جبر و غیرقانونی شادروان تره کی، اولین رئیس جمهور آن کشور را از بین برد، کجا بودند؟ ...

زمان آن فرارسید که ما کاردیگری جزاینکه به خواست حکومت دوست افغانستان جواب مثبت بدهیم، نمی توانستیم ... " (۵)

۲- ببرک کارمل

کارمل که پیشترها نیز چنین ادعایی داشت، در ادامه ادعا های پیشینه، هنگام پخش سخنرانی اش از تاشکند، در باره امین، چنین گفت :

"اینجانب ببرک کارمل به مناسبت سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی حفیظ الله امین، این جاسوس سفاک امپریالیزم امریکا و دیکتاتور جبار و عوام فریب، به شما هموطنان عذاب دیده مستضعف افغانستان که تاکنون در زیر یوغ جلاد آدمکش و شیاد تاریخ، حفیظ الله امین و امینی ها قرار داشتید، درود می فرستم و شادباش می گویم." (۶)

ادعاهای کارمل را در چندین مصاحبه وی پی می گیریم :

"جواب های ای. برژنف در برابر سوالهای روزنامه "پراودا" یک بار دیگر تاکید می نماید که اتحاد شوروی دوست وفادار و مطمئن کشور ما و مردم ما می باشد." (۷)

"... امین این طاغوت شیطانی، این خدمتگذار نهایت وفادار و پر استعداد سازمان جاسوسی امپریالیسم امریکا بعد از شش جدی یعنی بعد از روزی که انقلاب پیروزمند شور وارد مرحله نوین خود شد، ... " (۸)

کارمل به ادعای وابستگی امین به سیا بسنده نکرده، اسم کشورهای دیگری را نیز در میان می آورد. وی در این زمینه چنین می افزاید:

"اگر ژورنالیستان دوست نشرات رادیویی، تلویزیونی، وارگان مرکزی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، حقیقت انقلاب شور، کابل نیوتایمز یا عصر جدید کابل را بزبان انگلیسی تعقیب نموده باشند... با اسناد و شواهد توطئه سخت وحشتناک باند امین با همدستی ارتجاع سپاه داخلی، منطقه و بین المللی از واشنگتن تا پیکن، از لندن الا قاهره تا تل ابیب و ارتجاع دیگر کشورها برخوانند خورد که طبق آن باید ازده تا دوازده هم ماه جدی در افغانستان یک کودتای خونین وحشتناک به وجود میامد..."

یادداشت های شخصی به قلم خود حفیظ الله امین وجود دارد که هرولایت افغانستان را، هر قوم و ملیت افغانستان را، بصورت مثال ساحه پشتونها، هزاره ها، ازبکها، ترکمن ها، تاجیکها را تقسیم دو کرده است و چنین معلوم می شود که او با ازبین رفتن نصف نفوس افغانستان هم موافق بود...

شواهد واسناد کافی موجود است که حفیظ الله امین وباند طراز فاشیستی وی یا بهتر بگویم طراز کنگسترهای امریکایی با تبانی ... گلبدین حکمتیار و درسازش با دستگاه جاسوسی انتلجینت سرویس انگلستان، سازمان سی آی ای، وعمال علنی ومخفی رهبری پیکن، انتیلجنت سرویس اسرائیل نقشه یی دردست اجرا داشت ... " (۹) که به یک تروردسته جمعی دست بزند.

در پاسخ به پرسش یک خانم سویدنی:

سوال ژورنالیست سویدنی :

" جلالتمآب رئیس! از آغازانقلاب ۱۹۷۸ رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیهم همدیگرخود را به قتل می رسانند، آیا شما فکر نمی کنید که چنین چیزی بازهم واقع شود؟

جواب :

به خانم محترم اطمینان می دهم که آخرین بقایای توطئه های دسایس سازمان آدمکشان سی آی ای درافغانستان خاتمه خواهد یافت. تمام این کشتارها وتوطئه ها که ازطرف ایجنت امپریالیسم امریکا، حفیظ الله امین به راه افتاده بود ازبیخ وبن و ازریشه از افغانستان خارج خواهد شد.

سوال نماینده رادیو فنلند:

می خواهم بپرسم که اتحادشوروی اعلان کرد، که نیروهای نظامی آن کشوربه درخواست حکومت افغانستان وارد افغانستان شده اند، آیا می توانید بگویید که این درخواست از طرف حکومت قبلی حفیظ الله امین صورت گرفته بود، یا حکومت جدید ؟

جواب :

... بنابردرخواست حکومت سابق یعنی بنابر فیصله شورای انقلابی وموافقه حزب،

اتحاد شوروی موافقه کرد که قطعات محدود خود را به افغانستان صرفاً در صورت تجاوز از خارج مرزها، یعنی از طرف امپریالیسم امریکا و مرتجعین منطقه به همکاری چین به کاربرد وبعد از پیروزی مرحله دوم انقلاب این کمک ها تاکید و تأیید شد. (۱۰)

سوال نماینده آژانس باخترا:

دراولین مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران فرمودید، که از حفیظ الله امین شناخت کافی دارید، به این ارتباط آرزو مندم توضیح بفرمایید، که دسایس و تخریبات امین در نهضت انقلابی افغانستان چطور آغاز گردید؟

جواب :

در باره طومار فجاج و جنایات حفیظ الله امین هم اکنون در رادیو تلویزیون افغانستان و جراید کشور، توضیحات داده شده است. در آینده هم جریان خواهد داشت و تمام حقایق افشا خواهد شد. جواب سوال شما وقت زیاد را در بر می گیرد. پاسخ شما در جراید نشر خواهد شد.

راجع به شناخت حفیظ الله امین یک نکته باید خاطر نشان گردد که نشرات امپریالیستی امریکا یک وقت افشا کرده بود. کسانی که رئیس انجمن محصلین خارجی در امریکا بوده اند، تا عضویت سازمان سی آی ای را نمی پذیرفتند، رئیس انجمن محصلین در امریکا شده نمی توانستند. حفیظ الله امین افتخار می کرد که رئیس انجمن محصلین در امریکا بود. و افتخار عضویت سی آی ای را حاصل کرده بود. ایشیا فون دیشین یکی از مؤسساتی است که از طرف سی آی ای تقویه می شود. موسسه ای که حفیظ الله امین با نامه متحد المال خویش به همکاری آن افتخار می کرد و آن نامه موجود است و به تمام افغانها در آنوقت ارسال گردیده بود. امین در این نامه نونشته است که وی از ایشیا فون دیشین چندین هزار دلار کمک حاصل کرده بود. (۱۱)

کارمل ادعاها را بیشتر نموده، گفت : " حفیظ الله امین جانوری عجیبی بود. ما او را تحت مطالعات دقیق علمی قرار داده ایم، تا معلوم کنیم که او چرا تشنه خون انسانها

بود و از خرابی و ویرانی کاشانه مردم حظ می برد؟ عین کار را امروز آلمان ها درباره هتلر روی دست گرفته اند" (۱۲)

۳- جنرال غنی صافی

غنی صافی، صاحب منصب وزارت داخله و از اعضای حزب (شاخه پرچم)، در رأس چندتن دیگر، مؤلف شده بود، حفیظ الله امین را دستگیر نماید. امین در خلال صحبت و آماده نشان دادن خویش برای رفتن با آنها، گفته بود که ناوقت شب است، شما نیز امشب در منزل من بمانید، فردا میرویم. غنی صافی پیشنهاد او را پذیرفته بود. وی سالها بعد که در کتابی با نام شب های کابل خاطرات آن شب را نوشته است، یکی از گفته های وی این است که امین در ختم تلاشی پارچه کاغذی را پاره کرد و در دهان خویش گذاشت. اما، وی در حالی که در این مورد اطمینانی ندارد، می نویسد :

" در مورد پاره شدن پارچه کاغذ که امین در ختم تلاشی به شکل خیلی ماهرانه و غیر محسوس از بکس دیپلوماتش کشید و جوید و بلعید و ما را در عقب یک عمل انجام شده قرار داد، ظاهراً بآلایش کمی عتاب و غالمغال نمودم، در مورد ورقه مذکور دو تصور برابیم پیدا شده بود

یکی آنکه شاید این ورق محرم و مهمم از جمله همان اسرار ارتباطی سازمان جاسوسی سی آی. ای، بوده باشد، که علیه امین، پرچمی ها اتهام بسته بودند و همیشه تبلیغ می کردند. دوم اینکه این ورق شاید لست و شهرت کادرهای مهم و فعال جناح خلق و گروپ خاص خودش بوده باشد، که نباید به دست پولیس می افتاد. " (۱۳)

۴- "تاریخ نوین افغانستان"

" نیمه دوم سالهای ۱۹۶۰ (۱۳۴۴ به بعد) پیدایش اختلافات در بین صفوف حزب

دموکراتیک خلق افغانستان در نتیجه فعالیت جواسیس امپریالیسم که به داخل حزب نفوذ کرده بودند، حزب را با مشکلات جدی روبرو ساخت. در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) حزب دموکراتیک خلق افغانستان به دو بخش تقسیم گردید. " (۱۴)

۵- غلام مجدد سلیمان لایق

" یازده سال قبل در کشور ما تحت رهبری ح.د.خ. انقلاب به وقوع پیوست. ایالات متحده آمریکا از همان آغاز از درون و بیرون علیه انقلاب افغانی، بتوطئه پرداخت. در همان آغاز بنابر توطئه های آمریکا در وجود حفیظ الله امین حزب مرتکب اشتباهات شد. یک بخش از این اشتباهات طبیعی هم بوده است. در اوایل تمام احزاب و انقلاب ها مرتکب چنین اشتباهات می گردد. " (۱۵)

۶- نجم الدین کاویانی

" ده سال قبل انقلاب در افغانستان بخاطر خوشبختی مردم افغانستان صورت گرفت. . . در آغاز انقلاب برخی اشتباهات صورت گرفت و حضور امین در نهضت به دشواری های انقلاب افزود ولی ما آنرا تصحیح کردیم. . . " (۱۶)

۷- کیانوری، رهبر حزب توده ایران

تأثیر حزب توده ایران در افغانستان را نخست می توان از نشریات آن حزب پذیرفت. در مورد تأمین روابط، سطح و چگونگی همکاری های حزب توده و ح. د.خ. باید زیر عنوان جداگانه یی نوشت و در جای دیگر. در اینجا نمونه یی را از درک کیانوری از اوضاع افغانستان و حفیظ الله امین، می آورم. شایان یادآوری است که کیانوری مدتی سمت رهبری حزب توده را نیز عهده دار بود.

کیانوری چنین می نویسد :

" حزب دموکراتیک افغانستان : این حزب که با نفوذ ترین سازمان سیاسی در افغانستان

بود، سرگذشت بسیار غم انگیزی داشت. در اولین کنگره حزب تره کی به عنوان دبیر اول و ببرک کارمل به عنوان دبیر دوم انتخاب شدند. تره کی از قوم پشتو و ببرک کارمل از قوم دری افغانستان بودند. بلافاصله پس از کنگره وحدت اختلاف میان تره کی و ببرک به شدت پیش از کنگره وحدت اوج گرفت. و تره کی که به طور غیر قابل تصویری جاه طلب بود ادعا کرد که او به عنوان دبیر اول حق دارد، بدون نظر دبیر دوم، همه دیگر اعضای شعبه دبیران و مسؤولین شعب کمیته مرکزی را تعیین کند. در پایان این اختلاف نظرها دوبخش حزب یعنی بخش تره کی خلق و بخش ببرک کارمل پرچم به این نتیجه رسیدند، که برای مدتی، یکی از دوبخش، بخش تره کی تمام قدرت اجرایی را در دولت بگیرد و رهبران بخش دیگر به عنوان سفیر در کشورهای اروپای شرقی برگزیده شوند.

... حفیظ الله امین که سرسپرده امریکایی ها بود تره کی را ابتدا در روزنامه رسمی و دیگر روزنامه ها و رادیو ... به عرش رساند و او را هر روز با لقب هایی نظیر " رهبر داهی، قهرمان همه خلق های محروم جهان " و ... زیر نفوذ خود گرفت و بصورت مورد اعتمادترین فرد تره کی درآمد.

حفیظ الله امین به عنوان وزیر خارجه سفری به امریکا کرد و دستورات لازم را از آنها گرفت و پس از بازگشت تره کی او را بعنوان نخست وزیر نامید. در این سفر حفیظ الله امین تصفیۀ ارتش را از کلیه فرماندهانی که هوادار شوروی بودند و قیام را به پیروزی رسانیده بودند، آغاز کرد و به جای آنها افسران تحصیل کرده در امریکا را که مانند خود او سرسپرده بودند، برگزید .

... مقامات شوروی با مدارک غیر قابل تردید به او (تره کی) فهماندند که حفیظ الله امین عامل امریکا است؛ و او قول داد که پس از رسیدن به افغانستان او را برکنار کند. ظاهراً امریکایی ها از این جریان آگاه شدند و پس از رسیدن تره کی به کابل پیش از اینکه او دست به کار شود، حفیظ الله امین دست پیش را گرفت و تره کی را در اطاق خوابش زندانی کرد. و اعلامیه داد که تره کی سخته کرده و زیر درمان پزشک است،

و پس از مدتی او را به دست دو افسر هوادار خود با گذاردن بالش روی دهانش خفه کرد.

... صبح روز ۶ دی ماه، واحد هایی از ارتش سرخ وارد افغانستان شدند. وبلا فاصله حفیظ الله امین و شماری از همکارانش را بازداشت و دردادگاه علنی محاکمه و محکوم و حکم را که اعدام بود انجام دادند. " (۱۷)

قصد آن را نداشتیم تا تمام مدارکی را بیاوریم که به پیروی از ببرک کارمل ادعا نموده اند، حفیظ الله امین عامل وابسته به "سیا" بود. تصور می شود، در این زمینه، مدارک بالا برای معرفی بخشی از مخالفین امین یا برای نشان دادن آنانی که از او چنین تصویری را ارائه کرده اند، بسنده باشد. اما، در صفحات بعدی، در خلال بررسی خویش به آنانی نظیر غلام دستگیر پنجشیری نیز اشاره نموده ایم که سالها در کنار امین بودند، ولی پس از گذشت زمان، شبه چنان ادعا را تکرار کرده اند.

رویکردها و توضیحات

۱- واضح است که در آن سالها، محمد هاشم میوندوال نیز متهم به چنان وابستگی بود. در حالی که نه در همان وقت و نه تا حال هیچ سند و مدرکی ارائه نشده است که وی عضو و یا همکار "سیا" بوده باشد.

۲- عبدالقدوس غوربندی، نگاهی به تاریخ حزب دیموکراتیک خلق افغانستان. ص ۲۰. ناشر مؤلف. پشاور ۱۳۷۹

۳- واسیلی متروخین، ک.ج.ب، در افغانستان. ص ۴۱. مترجم احمد ضیا رهگذر. ناشر انتشارات میوند. پشاور، ۱۳۹۰.

۴- گورباچف نیز از ۱۱ بار درخواست قوای شوروی از طرف رهبران پیش از کارمل (تره کی وامین)، می گوید، بدون اینکه از "سیا" بودن امین چیزی یاد کند. مراجعه شود به

Michail Gorbatschov, Peretroika, Die zweite Revolution.s. 229.München1987

- ۵- مصاحبه مطبوعاتی لیونید برژنف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست و صدرهیأت رئیسه شورای عالی اتحادشوروی با خبرنگار روزنامه پراودا. ۱۲ جنوری ۱۹۸۰-۲۲ جدی ۱۳۵۸. وزارت اطلاعات و کلتور. مطبعه دولتی.
- ۶- ازسخنان بیرک کارمل، شام شش جدی ۱۳۵۸. انتشار یافته از رادیوهای اتحاد شوروی وقت.
- ۷- مصاحبه های مطبوعاتی بیرک کارمل با ژورنالیستان داخلی و خارجی. ۲۰ جدی ۱۳۵۸. شماره (۲) ص ۱۰. وزارت اطلاعات و کلتور
- ۸- مصاحبه مطبوعاتی بیرک کارمل شماره (۳)
- ۹- مصاحبه های مطبوعاتی بیرک کارمل با ژورنالیستان داخلی و خارجی ۲۰ جدی ۱۳۵۸. شماره ۲ وزارت اطلاعات و کلتور. صص ۴-۹
- ۱۰- صص ۲۲-۲۰ مصاحبه های مطبوعاتی بیرک کارمل شماره ۳
- ۱۱- ص ۴۴-۴۸ مصاحبه ها شماره (۳)
- ۱۲- دگر جنرال محمدنذیر کبیرسراج، رویدادهای نیمه دوم سده بیست در افغانستان. ص ۱۷۱
- ۱۳- جنرال عمرزی (غنی صافی) شب های کابل، چاپ دوم. ص ۴۳. بنگاه نشراتی میوند. پشاور ۱۳۸۸ خورشیدی.
- ۱۴- ص ۳۸ تاریخ نوین افغانستان.
- ۱۵- سلیمان لایق، جریان مذاکرات لیبیا. (مذاکرات با حزب اسلامی حکمتیار) آغاز بدون انجام، ص ۳۴
- ۱۶- منبع بالا، ص ۴۸
- ۱۷- آخرین نوشته های کیانوری. انتشار یافته در تارنمای راه توده.

تصویر سوم

نه مردم دوست و نه وابسته به "سیا"

تأملی پیرامون ادعاها

۱- امین مردم دوست نبود

طی قسمت نخستین دیدیم که یاران حفیظ الله امین از او چهره‌ی رسمی می‌کنند و به تاریخ می‌سپارند، که مردم دوست، ترقی خواه و . . . بود. و با همان الگویی از امین، برای وضعیت کنونی افغانستان نیز حضور سیاست‌های او را گرامی می‌دارند و سعی در جهت تحقق راه و رسم او دارند. (۱)

هنگامی که تصویرچهره‌ی مردم دوست و ترقی خواه از حفیظ الله امین ارائه می‌شود، آنچه به زودی به گونه‌ی پرسش فرازمی آید این است که مقصر آن جفا‌های وسیع در حق مردم افغانستان چی و کی تواند بود؟

از آنجایی که مصایب و مظالم اندک و پنهان مانده نیستند؛ یاران و رفقای امین، پاسخی در این زمینه دارند. پاسخ آنها این است که دیگران و یا به عبارت دیگر، اشخاص مخالف امین در حزب، د. خ. ا، مقصر هستند. همانگونه که پس از برکناری و قتل نورمحمد تره‌کی؛ طومار جفاها و تبه‌کاری‌های بیشمار را برگردن او و چند تن دیگر آویختند. نمونه‌ی انتشار نام چند هزار انسان مغضوب و مقتول در ماه عقرب سال ۱۳۵۸، از آن پاسخ‌ها بود. و آنگاه که به تداوم اختناق سیاسی در دوره‌ی ریاست رسمی امین بر می‌خورند، پای پاسخ آنها می‌لنگد. و سوگمندانه چنین سرنوشت لجاجت‌آمیز، نتایج اعمال و بازنگری آنان را در بسا سطوح دیگر نیز رقم زده است.

نتایج برداشت‌های رفقای امین نشان می‌دهند، که درک آنها از خلقی بودن، مردم دوست و وطنپرست بودن و بقیه صفات، همان است که در کارزار حکومتداری وضاحت

دادند. به سخن دیگر آنها چون "انقلابی" بودند، کسانی را که "انقلابی" نبودند، شکنجه و اعدام نموده اند. پس آنهمه اعمال وطنپرستانه بوده است! تصور نمی شود که دچار پندار دیگری باشند.

برای آن که در آن میان، نقش امین در آفرینش آن همه آزارها و ستم هایی که مردم دیدند، به درستی تشخیص شود، لازم است که نخست به جوانب افکار و باور های او و یارانش بپردازیم و بعد دوباره به رفتار آنها در جامعه اشاره نماییم. رفتاری که یک باورمندی را رهنمود قرار داد و ساختار مورد نیاز خویش را زاد، تولید کرد و به جامعه گسیل داشت.

آن جمع باورهای عقیده یی خویش را نه تنها بهترین، بلکه یگانه پنداشتند.

تصرف قدرت سیاسی، حق تصاحب همه امور جامعه را به گونه انحصاری در دست آنها نهاد. پس با دیگران یا آنانی که آن باورمندی و عقاید را نداشتند، باید با ابزار سرکوب مقابله می شد. زیرا احترام به دگراندیش در هیأت چنان باورمندی مردود و مطرود بود.

پرواضح است که تصرف قدرت با خون آمیزترین شکل، تحکیم آن را نیز با توسل وسایل قهری در دستور کار قرار داد. آن "حق" که از تصرف قدرت ناشی شده بود، برای افراد و گروه هایی از حزب بیشتر می رسید که "افتخار" داشتند انقلاب را رهبری کرده اند.

و واضح است که حفیظ الله امین، نقش رهنمود دهنده و دستور دهنده کودتای ثور را داشت. او مسؤول امور نظامی حزب (جناح خلق) بود. "انقلاب" را به پیروزی رسانده بود. حتا هنگامی که دوتن از کودتا چیان عبدالقادر و اسلم وطنجار، نخستین اطلاعیه رادیویی را انتشار دادند، امین بود که آنها را معرفی نمود. پیشتر از آن نیز در امور مسؤولیت های سیاسی حزب نقش متبارز داشت. چنان بود که از فردای کودتای ثور، به عنوان "قوماندان دلیر" نام گرفت. و سخنرانان آن همه محافلی را که برای تجلیل کودتا و یا نکوهش مخالفین دایر می شد، سراغ نتوان کرد که از او با چنان القاب ستایش ننموده باشند.

این است که نقش او رانمی توان جدا از مشارکت دیگران به درستی دریافت. اگر آن

گونه که سعی شده است، مسؤولیت همه رویداد ها به شخص احاله شود، این پرسش مطرح می شود، که آیا بقیه اعضای حزب درزمینه رفتار با مردم با اوتفاوتی داشتند؟ آیا شخصی از رهبران آنها درچنان نهادی که معتقد به حاکمیت نظام تک حزبی بود ، بقیه اجزای فکری- سیاسی جامعه را تحمل می کرد؟

پاسخ ما پیرامون این پرسش ها این است، که نه. حیات آن حزب هم نشان داد که به منظورتحکیم پایه های خویش به وسایل گوناگون متوسل بود و همه در آن سهم داشتند. پس نقش حفیظ الله امین را درسترباورمندی های مشترک با صلاحیت بیشتر باید همدوش دیگران درنظر گرفت. زیرا بقیه اعضای رهبری نیزدرزمینه پیاده نمودن چنان سیاست ها تشریک مساعی داشتند. آن ساختار ومشی سیاسی اش، در گونه یک نظام فعالیت داشت. و درآن نظام، ظریف والی قندهار، آفت والی درچند جای، و دیگران در هرجای ، کاری راانجام می دادند که اسدالله سروری درکابل ، بهرام درجلال آباد و در نهایت پرزه های ماشین جفاکار، همدیگر را تکمیل می نمودند.



اسدالله سروری

پنجشیر، سال ۲۰۰۰ع

در این میان هیچ تردید نیست که حفیظ الله امین هر چند در آغاز از نظر رسمی بعد از نورمحمد تره کی و ببرک کارمل فرد شماره سوم بود، اما، در عمل آشکارا شده بود که تصمیم گیرنده فعال، قدرتمند و شخص اول است. دگر باره یادآوری شود که او موافقت دستگاهی را با خود داشت. اگر چنین نبوده است، سندی ارائه شود که کدام یک از اعضای پلیت بیروی سیاسی ویا کمیته مرکزی به رسم احتجاج و اعتراض فریاد برآورده و گفته باشند که ما از خلق می گفتیم و حالا به شکنجه، آزار و کشتار خلق مشغول شده ایم. کدام یک از آنان کشور را ترک گفت و در خارج اعلامیه داد و با مشاهده نتایج باورداشت های خویش اندک گریست؟

اشاره به چنان دستگاه و همکاران حزبی امین، که در ساختار مشترک، در اتخاذ تصمیم مشترک و در به گردش درآوردن ماشین حکومتی مشترک سهیم بودند، اندکی هم از سهم و مسؤولیت حفیظ الله امین نمی کاهد.

اگر می گویند، سایه ترس امین چنان بود، که سخن دیگر گفته نمی توانستیم، دریابند که سایه ترس استبداد و دیکتاتوری حزبی در چه سطحی بالای مردم یک جامعه فشاراختناق آمیز را تحمیل نموده بود. در این صورت بسیار لازم است که ماهیت و کارکرد ساختاری به درستی بازشناسی شود که انسان های نزدیک به همدیگر را گوش به فرمان، دنباله رو و پذیرنده هر تصمیم و دستوری بار می آورد.

و اگر می گویند که از آن همه مظالم آگاهی نداشتیم، (که سخن شان غلط محض است)، و با زهم به گونه فردی امین نشان داده شود، پاسخی غیرموجه و دور از واقعیت است. در اینجا نمونه یی را میاوریم که "اعضای پلیت بیروی" حزب د.خ.ا به رهبری امین چگونه از اعدام گاه پلیگون پلچرخ اطلاع داشتند: قوماندان زندان پلچرخ پس از تجاوز اتحاد شوروی می نویسد:

"صالح محمد زیری عضو بیروی سیاسی و وزیر زراعت، دستگیر پنجشیری عضو بیروی سیاسی و وزیر فواید عامه

، هر دو در یک اتاق کوچک زندانی بودند، ... چند روزی نگذشته بود که شورای انقلابی از طریق وزارت داخله هدایت داد تا آنها را ذریعۀ موتری که عقب شان به محبس آمده بود، اعزام نمایم. از اینکه دریشی های شان رادر قرنظین محبس نگهداری نموده بودم، برایشان تسلیم وگفتم لطفاً بعد از اصلاح ریش، لباس های خود را به تن نموده که به شورای انقلابی می روید. هر دو به شنیدن این خبر حیران و مبہوت شدند. تصور کردند که شاید به طرف پولیگون سوق می شوند. باور نمی کردند که واقعاً به شورای انقلابی خواسته شده باشند. پنجشیری برایم گفت: راست بگوئید ما را طرف پولیگون خواسته اند یا مقرر شورای انقلابی؟

گفتم نه خیر شما به شورای انقلابی تشریف می برید. مطمئن باشید درسخان من دورنگی وجود ندارد. باز هم آقای پنجشیری با اشاره چشم می خواست آنچه حقیقت باشد، برایشان روشن سازم.

با تبسم دوستانه تکرار نمودم شما حق دارین تصورنماید، زیرا مؤظفین محبس حکومت شما از همین زندان رجال بزرگ سیاسی و دولتی چون اعتمادی، موسی شفیق ... و صدهای دیگر را به همین نام ها از محبس کشیده و به طرف پلیگون می بردند. ...

وقتی ملاحظه کردند که بدون کدام محافظ با در یوراعزامی میروند، استوار شدند. "(۲)

۲- حفیظ الله دانشمند نبود

در قسمت نخست دیدیم که یک تن از پیروان حفیظ الله امین، افزون بر ستایش های مروج که پیروان بسا از افراد واشخاص از میان رفته معمول داشته اند، ادعا دارد که امین یک دانشمند امور اجتماعی نیز بود. برای به کرسی نشان دادن ادعای خویش می گوید، که او ۲۷ اثر علمی، اجتماعی ... داشت؟!

علاقمند سیرزنده گی امین، می خواهد این آثار او را ببیند، بخواند تا دریابد که در کنار سخنرانی ها در مظاهرات، در شورای ملی، و سخنرانی هایی که پس از کودتای ۷ ثور داشت و از طریق تلویزیون زیر اداره حزب پخش می شد، امین پیرامون جهان و پیرامون افغانستان چگونه اندیشیده بود. اما، مدعی به زودی تکلیف چنین علاقمندی را از میان بر می دارد. می گوید آثار او که در داخل و خارج چاپ شده بودند، از میان برده شده اند؟!

اگر وی از معلومات و استعداد او در باره ریاضی می نوشت، بازهم پذیرش آن، امر محالی نبود. وی از دانش او درگستره اجتماعی و علمی می نویسد.

وقتی از کسان دیگر پرسش صورت می گیرد که این ۲۷ اثر امین را دیده اند، و همه ابراز بی خبری می کنند؛ یک راه برای پذیرش چنان ادعا وجود دارد که بپذیریم شماره گان چاپ نسخه های کتاب های حفیظ الله امین (۱) یک جلد بوده است!

پذیرش دوم و آن هم به صورت قطع این است که او آثار دانشمندانه و علمی در زمینه های اجتماعی، علمی و فلسفی نداشت. بلکه شخص پیرو وی می خواهد همان سخنان ستایش آمیز را بیاورد و بنویسد که به زعم خودش امین بزرگ و دانشمند جلوه کند!!

عصاره تمامی آن سخنرانی ها این است که نظام فئودالی جامعه به باد سرزنش گرفته می شد، مدافعین نظام انتقاد می شدند، و بدیل یا همان برنامه حزبی اش، درجملات گوناگون مطرح می شد. بیشترین سخنرانی های او را مردم از طریق رادیو تلویزیون پس از کودتای ثور شنیده و دیده اند. این سخنرانی ها معطوف اند به ستایش نورمحمد تره کی، بردن یورش لفظی، تندتر از بقیه به مخالفین، و ابراز آن شعارهایی که نهاد های پیرو خط ماسکو در کل یاد داشتند. برخی از آن سخنان و یا نوشته ها قالبی اند. کلیشه ها یا بهتر گفته شود، دیوارهای قفسی اند که پرواز اندیشه و تفکر خارج از آن را مانع می شوند. حتا آنانی که از ذخایر اطلاعاتی بیشتر، دسترسی به چند زبان، و

معلومات رشته های مختلف بهره مند بوده اند، ولی زنده گی سیاسی خویش را در چنان قفسی نهاده اند، سرنوشت مشترک داشته اند. شاید نمونه احسان طبری، یک تن از رهبران پیشین و سرشناس حزب توده ایران مصداق آن باشد.

هنگام طرح و بحث چنین مسائل، الزاماً موضوع دانش چیست، دانشمند کیست؟ نیز قابل بحث می شود. واگر انسانهایی مدعی اند که خدمتگار مردم، رشد و ترقی جامعه هستند، ملاک ارزیابی این است که دانش آنها تا چه حدودی به این ادعا، به نیاز مردم و جامعه پاسخ گفته است. در راستای ایجاد چنین پرسش ها است که موضوع نقش روشنگری، روشنفکری و ویژه گی های آن در میان می آید.

بدون دنبال نمودن چنان بحثی وبه رغم ایجاد مؤقتی گسست در دنبال نمودن موضوع " دانشمند " بودن امین، نمونه یی از یک سخنرانی " دانشمندانه " او را می آوریم :

این نمونه را از آن جهت آوردیم که فشرده تمامی درک وفهم امین و همه سیاسیون هم نظر او را می رساند. گرچه ظاهر جملات امین به ستایش نورمحمد تره کی و " درک " ونبوغ ! او درزمینه تصرف قدرت نظر دارد، اما واضح است که این جملات معرف سطح وسویه یک تعداد سیاسیون واز جمله حفیظ الله امین می باشد. همان کسانی که با ازبرکردن جملات کلیشه یی ومساعد بودن زمینه های پیروزی کودتا، پنداشته بودند که مسائل افغانستان را حل کرده اند. برای آنها تشخیص مشخصات جامعه، نیازهای مردم و اتخاذ راه های خردمندانه مطرح نبود. به سخن دیگر پذیرش تقلیدی و تعبدی باورمندی های بی ریشه درجامعه، امکان اندیشیدن وفرآگیری دانش اجتماعی را از میان برده بود. در چنین صورت آن کسی که بتواند همان جملات کلیشه یی وشعار بازانه را بهتر بر زبان بیاورد، " دانشمند " نامیده می شود. " دانشمندانی " مجهز به هنر نیرنگ ودروغ، ولطایف الحیل بیشمار.

از آن هنرها بازهم به همین سخنرانی بالا بنگریم:

رهبری کودتا را امین انجام داده است. مسؤولیت امور نظامی و آماده گی های او برای چنان اقدام ، همه حاکی از آن اند، که به تصرف قدرت از راه کودتا وبعد تحمیل حزب ورهبری شخص خودش می اندیشیده است. اما، با سلاح نیرنگ نام تره کی را به عنوان مبتکر نوآوری برای تصرف قدرت مطرح می کند . درحالی که در واقع به ستایش خودش نشسته است.

معمولاً مردمان جهان ازدانشمندان رشته های مختلف، ازفرآورده های فکری، پژوهشی آنها کم ویا بیش می آموزند، اما، اگر تمام " دانش " و در صورت تعمیم آن ، ازامین های بیشمار را گرد بیاوریم، با مشتی از الفاظ ، شعارها، تهدید ها، لاف وگراف وشوروی ستایی وهمدیگرستایی کسالت آور مواجه می شویم.

بنابر آن او دانشمند به مفهوم متداول کلمه نبود. اوهنردروغ و تهدید داشت ؛و رهبری شبکه های مردم آزار وخفقان آور را به همدستی هم نظران خویش هدایت می نمود. کسانی که به تشخیص چنین واقعیتی نرسیده باشند، ودرک وفهم از دانش ودانشمند نیز نداشته باشند، کسانی که هنوز هم ریختن خون های مردم افغانستان را در زمان زمامداری خویش نپذیرفته و مدعی "خدمت به خلق " هستند، مشکل ایشان این است که قتل واعدام خلق را دانش می نامند.

توضیحات ورویکردها

۱- به نقل ازتارنمای کابل پرس:

بمناسبت درگذشت وزیرتبلیغات حفیظ الله امین یکشنبه ۱۰ فوریه ۲۰۱۳ درنوشته یی به قلم پرویز " بهمن " چنین می خوانیم : "عبدالرشید جلیلی دریک مصاحبهء تلویزیونی درشبکهء جهانی آریانا منتشرهء کابل چندسال قبل با آقای میرزایی گفت: " افغانستان زمانی ازمنجلا ب بدبختی های کنونی نجات می یابد که مطابق اندیشه ها

وافکار شهید حفیظ الله امین حزبی تاسیس گردد و آن حزب از طریق انتخابات آزاد زمام امور مملکت را بدست بگیرد."

۲- جنرال عمرزی، شب های کابل، چاپ دوم، ص ۳۸۶. پشاور. پاکستان. ۱۳۸۸
*عکس اسدالله سروری، از یک کست ویدیویی گرفته شده، که جناب حاجی نورآقا شیرزی در اختیار نگارنده قرار داده است.

* دونه از اسناد مربوط به ریاست "اگسا" از کتاب "دخلق - پرچم د جنایاتو ژوندی اسناد" که مرتب آن جناب میرویس وردک است، اقتباس شده است.

۳- حفیظ الله امین عضو "سی. آی. ای" نبود

ادعای وابستگی حفیظ الله امین به سازمان امنیت ملی ایالات متحده آمریکا (CIA) - "سیا" در جامعه ما شناخته شده است.

در قسمت دوم این نبشته، منابع چنین ادعا را مفصلتر آوردیم. فشرده نتایج از چنان ادعا این است که:

CIA حفیظ الله امین را به عضویت جلب و جذب نموده بود. حفیظ الله امین بود که بر مردم ظلم کرد؛ و "انقلاب ثور" را به کجراه کشانید.

در پی پذیرش این ادعا و در تابعیت از آن؛ این نتایج حاصل می شود که:

۱- انشعابات از پیکر جمعیت دموکراتیک خلق محصول سهم و نقش "سیا" بود.

۲- کودتای ثور را یک عضو نیرومند "سیا" رهبری نمود و به پیروزی رسانید؟ به دیگر سخن "سیا" با استخدام امین، رهبری و پیروزی "نخستین مرحله انقلاب

- شکوهمند ثور" را سازمان داد و آن همه ناروایی ها وجفاها را اعمال کرد؟
- ۳- "سیا" بود که پیهم دخالت قوای شوروی را مطالبه کرد، از طریق امین پای شوروی را به افغانستان کشانید و زخم ناسور را بر تن شوروی نشاند. سپس زمینه های قتل امین را فراهم نمود و کار "انقلاب" را وارد "مرحله دوم ونوین" نمود.
- ۴- "سیا" بود که در مقدمات پروژه آوردن ببرک کارمل و قوای شوروی ابتکار را در دست داشت.

تأملی پیرامون این ادعا

با خواندن و شنیدن چنین ادعا و نتایج حاصله از آن ، نه تنها اسباب قناعت حاصل نمی شود، بلکه عدم سازگاری آن را با واقعیت های تاریخی و حقایق آشکار می توان ملاحظه نمود. افزون بر آن این برداشت غلط را بارمی آورد که محرک های آن دوره از تاریخ را در چنان نقشی ازسیمای امریکا بجویم که با سهولت شوروی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان را چون ملعبه ناچیز و حقیری برای بازی های سیاسی در دست داشته است. اما، آن عده ازاعمالان و فعالان رویدادهای خونبار که همکار امین بودند و مدعی "سیا" بودن او، این نتیجه حاصله را که پس همه بازیچه دست "سیا" بوده اند، نیز نمی پذیرند.

با آن چه ما بازنگریسته ایم ، ادعای وابستگی امین به "سیا" از چند مجرا مسدود شده و پذیرفته نمی شود. بدون این که چنین ناپذیرفته گی، حتا اندکی هم از سفاکی ها و بی رحمی ها؛ از شیادی ها، و از جاه طلبی هایی که او داشت بکاهد.

دلایل چند را در زمینه عدم پذیرش ادعای "سیا" بودن او در پایان می آوریم و آنگاه می پردازیم به انگیزه چنان ادعا و خواستگاه فرهنگی سیاسی آن.

۱- نبود مدارک اقناعی. نخستین نیاز برای پذیرش آن ادعا دسترسی به اسناد و مدارک

است. اما، تا حال چنان اسنادی از طرف مدعیان ارائه نشده است. وقتی از نبود مدارک قناعت بخش صحبت می کنیم، ناظر بر بی اساس بودن ادعا هایی است که تا حال گفته و نوشته شده اند. در برابر چنان ادعا و معرفی دگرگونه شخصی که زنده گی سیاسی و شناخته شده اش در وفاداری به سوسیالیسم طراز شوروی تبارز داشت، نیاز به دیدن اسناد و مدارک مقنع مطرح است. ما در جریان دنبال نمودن چنان ادعا و این که جای پای " سیا " را برای رهنمونی امین در چنان نقشی بنگریم؛ به نبود مواد مواجه می شویم. و آن چه گفته شده، بی پایه و بی اساس بر جای مانده است.

اگر کسی نمی توانست مستقیماً از لیوند برژنف پرسد که مدارک و اسناد " سیا " بودن امین در کجاست؛ زیرا سخنانی ها و مصاحبه های فرمایشی و تبلیغی او در محضر خبرنگاران نبود، از برک کارمل که بیشترین ادعا را به ویژه پس از قتل امین در این زمینه داشت؛ طی مساعد بودن یکی از زمینه ها، چنان پرسشی به عمل آمده بود. پرسشی که پاسخ نیافت و در نتیجه در سطح ادعا باقی ماند.

۲- امین در ارائه نظریات و اعمال سیاسی خود از مخالفین امریکا و نظام آن بود. سخنرانی در مظاهرات، سخنرانی و موضعگیری در شورای ملی، سهمگیری در رهبری حزبی که امریکا نیز آماج حملاتش بود؛ مؤید این ادعا است.

افزون بر آن، مسؤولیت امور سازماندهی و پرورش نظامیانی که در مسیر مخالفت با امریکا و دوستی با اتحاد شوروی سمت و سو می یافتند، ناقض چنان ادعا است.

۳- تحصیل در امریکا نباید زمینه پذیرش وابستگی و یا عضویت در " سیا " را بار بیاورد. زیرا تعداد کسانی که از کشورهای مختلف در امریکا تحصیل نموده و از فعالان احزاب کمونیست و یا بقیه مخالفین امریکا بار آمده اند؛ در همه کشورهای جهان وجود داشتند. در میان رهبران حکومتی که متعاقب کودتای ثور به قدرت رسیدند، تعداد وزیران و معاون وزیران که در ایالات متحده امریکا تحصیل نموده بودند، اندک نبود. (۱)

اما، پیرامون بورس تحصیلی امین باید یادآور شد که غالباً برای تعیین چنان بورسی

که او از آن بهره مند شده بود؛ (نه بورس های وزارت خارجه که بیشتر آشنایی ها و خویشاوندی ها با مقامات بالای کشور در آن نقش داشت) آشنایی نسبی با زبان انگلیسی و درجه بهتر نمرات در یک رشته حایز اهمیت بود. دارنده گان رشته های چون ریاضی، تعلیم و تربیه، فزیک و . . . که دورنمای بسیار روشنی ازدسترسی به وزارت خارجه را نداشتند، به زحمت کشی بیشتر نیازمند بودند. بازهم یاد آوری شود که چنین امتیازی به معنی نادیده گرفتن، واسطه و وسیله هنگام توزیع بورس های تحصیلی نیست. به هر حال حفیظ الله امین دوبار از طرف دولت افغانستان روانه ایالات متحده امریکا شد. بار نخست با دریافت درجه ماستری به افغانستان برگشت؛ و باردوم، به منظور دریافت درجه دکترا برایش بورس داده شد. اما، باردوم پیش از وقت و بدون دریافت دکترا واپس به افغانستان فرستاده شد. حال اگر این راهم بپذیریم که خودش خواست و یابر خلاف میل، مطابق خواست مقامات امریکایی برگشته است؛ در هر حال این مهم است، که بدون گرفتن درجه دکترا به افغانستان برگشته است.

در پیوند با عامل بازگشت او باید گفت که جاه طلبی ها و شعار بازی هایی او را نباید تنها محصول دوران بازگشت در نظر آورد. این که او در امریکا با چنان خصایل فعالیت می نمود، و سزاوار اخراج از امریکا تشخیص شده، بعید از احتمال نیست.

۴- معلوم است که پس از انشعاب کارمل ورفقای او تبلیغات "سیا" نامیدن رهبری خلقی ها بالا گرفت؛ اما، هنگامی که مناسبات جناح پرچم با محمد داؤود خان برهم خورد؛ و دیدارهای وحدت طلبانه در فضای دسترسی به همکاری و وحدت میان جناح خلق و پرچم به وساطت شاه محمد دوست در سال ۱۳۵۶ خورشیدی، آغاز شد، سخنی از آن ادعاها مبنی بر عضویت تره کی و امین در "سی. آی. ای" در میان نیامده است. از هیچ پیش شرطی هنگام گزارش پروسه وحدت یادآوری نشده است، که مبتنی باشد بر بیرون کردن عضو و یا اعضای سی. آی. ای، از حزب. مشخصتر بگوییم: پیش شرط وحدت این نبود که پای حفیظ الله امین (همچنان نور محمد تره کی) از صحبت های جریان وحدت، و . . . کوتاه باشد؛ زیرا آنها سالهای متمادی آماج چنان اتهام وزمینه

ومورد اختلاف بودند. سالها بعد نشریه رسمی زمان ریاست کارمل چنین نوشت:

"درانتکای ایدولوژیکی هردوجناح عملاً اختلافی وجود نداشت. هردوقسمت حزب صرفنظر از مبارزه سیاسی طبق اهدافی که ازطرف کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان و پروگرام مرامی حزب معین گردیده بود، به مبارزه ادامه می دادند." (۲). در حالی که تره کی وامین از رهبران شناخته شده آن حزب بودند.

و تره کی در پاسخ به سؤال یک خبرنگار گفت:

پرسش خبرنگار:

شاغلی رئیس!

به اجازه شما می خواهم کمی به عقب برگردم. در سال ۱۹۷۷ احزاب پرچم و خلق ائتلاف کردند. آیا گفته می توانید که اختلاف نظرهای اساسی بین آنها چه بود؟

جواب:

رفیق!

پرچم و خلق هردو یکی است و بین شان تفاوتی وجود ندارد. ما ازهمدیگر جدا نبودیم و متفقاً به دشمنان خویش آتش می ریختیم. این که دو حزب وجود داشت حقیقت ندارد. صرف سؤ تفاهماتی عرض اندام کرده بود، که ما آن را مرفوع کردیم" (۳)

آن همه اعضای دو طرف هم از اتهامات پیشین شکایتی نکرده اند. نه پرسیده اند که اگر تره کی وامین جاسوس "سیا" بودند، چه گونه این موضوع به پایان رسیده است. و اگر بیرک کارمل طی مدت جدا بودن، اشراف زاده وابسته به دربار بود، چه وقت از آن پایگاه و روابط گسسته است.

۵- پیدایش انشعاب پس از بروز مسایل نه چندان جدی، در سازمان ها و احزاب یا در نهاد های سیاسی یی که فرهنگ تحمل و گفتگو ندارند و فرهنگ گفتمان را برنمی تابند؛ یک رویداد عادی است. انشعاب در جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان را با

نشانی نمودن موارد اختلاف و درک چنان واقعیت می توان در نظر آورد نه در نقش "سیا". همچنان با توجه به انشعابات در سایر نهادها، می توان سراغ عوامل اصلی یا فقدان تحمل سیاسی وطنی نکردن سیر طبیعی بحث لازم و مبارزه داخلی را گرفت که در نتیجه بسا موارد، فحاشی، سخنان اهانت آمیز، ترور شخصی، و اتهام وارد نمودن به روابط با حکومت ها و یا سازمان های اطلاعاتی جای آن را گرفته است. چنان بود که کارمل سیاست باز، دوست وفادار شوروی، درباری خطاب می شد، و بعدتر به قولی، خلیل الله زمر یک تن از کادرهای برجسته پرچم که با رهبری پرچم دارنده اختلافاتی بود، نیز متهم به جاسوس بودن شد، میرصاحب کاروال هنگام شرح جریان تلاش ها برای احیاء مجدد وحدت میان خلق و پرچم، هنگامی که از مواضع مختلف در قبال حکومت داوود خان نام برده، می نویسد: "گروپ سومی را خلیل زمر، سید عبدالاله و گروپ گویا علاقمندان حزب، (منظور احتمالاً حزب غورزنگ ملی داوود خان است) مخالف حفظ تشکیلات حزبی (پرچم) در موجودیت رژیم مترقی "محمد داوود بودند. به همین علت هم بود که خلیل زمر تا اخیر دوران حاکمیت حزب (پرچم) در زندان باقی ماند و حتی آوازه ها در باره اینکه او عضو "سیا" (CIA) بود، در سطح رهبری حزب (پرچم) تأیید می گردید. (۴)

اگر امین عامل "سیا" و مسبب انشعابات بود، انشعابات بعدی، مثلاً انشعاب غلام دستگیر پنجشیری و چند تن دیگر، از پرچم (سال ۱۳۴۸) را محصول کدام دست باید دید. و اگر تره کی و امین جاسوس "سیا" بودند، چه سبب شد که غلام دستگیر و چند تن دیگر پس از چندی دوباره به جناح "خلق" پیوستند.

می دانیم که پس از قتل امین نیز جنجال های درونی و انشعابات از پیکران نهاد دست برداشت. در این مورد اضافه شود که نقش افراد خود خواه، فاقد تحمل بحث، ریاست جو، دسته باز، همواره در تشدید اختلافات و سمت و سو دادن در مسیر تشنج آمیز و تحمیل انشعابات مؤثر است. اما، نمی توان همه را ناشی از نقش سازمان های اطلاعاتی دیگران تشخیص داد و زمینه های فقر فرهنگی - سیاسی آن را نادیده گرفت.

۶- اگر امین عضو "سیا" بود، عضویت او از چشم "ک. ج. ب" پنهان نمی ماند. در کشوری که "ک. ج. ب" بسا از چهره های فعال را دردست داشت؛ اعضای آن از عضویت او در آن آژانس نیز مطلع می شدند. به ویژه و به قول جنرال عبدالقادر وزیر دفاع پیشین، که "تار و پود افغانستان در دست کی. جی. بی. بود." (۵)

۷- چنان که دربرگه های پیشتر دیدیم، امین در واپسین لحظات زنده گی و در اوضاعی که برنامه نخست یا قتل او از طریق مسموم نمودن اش، به ناکامی انجامیده بود، هنوز هوای حمایت دوستان شوروی را داشت، نه کوماندوهای امریکایی را.

۸- دیدارهایی را که امین پس از کودتای ثور با دیپلمات ها و نماینده گان سیاسی کشورهای غربی و از جمله امریکا داشت، دلیلی برای عضو "سیا" بودن او نه می شود. اگر چنان ادعا پذیرفته شود، دیپلمات های شوروی باید بیش از دیگران چنان عضویت را می داشتند. واقعیت این است که او منحنیث وزیر خارجه یک کشور وابسته به اتحاد شوروی، چنان دیدارهای داشت. درحالی که از صبح تا شام مشاورین روسی و اعضای "ک. ج. ب" دور او را فراگرفته بودند.

اگر قرار باشد، دیدار ها و یا شرکت در ضیافت های منابع امریکایی، دال بر عضویت در "سیا" تلقی شود، جنرال عبدالقادر از چهره های شناخته شده را، باید مطابق چنان منطقی چندین بار عضو "سیا" نامید! در حالی که شاید برای همه روشن باشد که علایق و پیوند های او چگونه بود. به این نمونه ها از سخنان خود او بنگریم :

"... در خانه آتشه مدافعه هوای امریکایی ها (در کابل)... کسی به زبان بسیار روان روسی به من خوش آمد گفت، معلوم شد که نائب سفیر سفارت در کابل است. ... کمی دیرتر ماهی و کچالو آوردند، غذا خوردیم و صحبت کردیم ...

دعوت بعدی از طرف آتشه هوایی ترتیب داده شده بود. آن آتشه هم مسلکم بود. می توانست بیشتر با من گپ بزند. می توانستیم در باره مسائل مختلف صحبت کنیم. البته مسائلی که به عنوان یک دیپلمات اجازه صحبت پیرامون آنها را داشت. ...

شب دیگر به خانه آتش نظامی زمینی سفارت امریکا دعوت بودیم ...

زمانی که قومندان مدافعه هوایی بودم، قومندان قوای بحر الکاهل امریکا به افغانستان دعوت شد. سفارت امریکا به مناسبت آمدن اوضیافتی ترتیب داده بود و مرا هم دعوت کرده بودند. ... برخورد بسیار صمیمی با من کرد. چیزهایی پرسید و من جواب دادم.

دکتور پرویز آرزو: (گفت وگو کننده با جنرال قادر) مثلاً چی پرسید؟

جنرال عبدالقادر: مثلاً پرسید که وضع قوای هوایی افغانستان چطور است؟ من نه گفتم خوب است و نه گفتم خراب است.

فقط گفتم نورمال است ...

بعد از هفت ثور اولین سفیری که به دیدنم آمد سفیر امریکا بود. ... (۶)

بر اساس دلایلی که در بالا آوردیم، نمی شود ادعای عضویت حفیظ الله امین را در "سیا" پذیرفت. بلکه عامل تبهکاری و فجایع زمانه قدرت مندی اش را باید در همان جایی دریافت که خواستگاه اصلی و واقعی بود. به این ترتیب لازم است که دست شکسته را در گردن آویخت، نه آن دست دیگر را!

انگیزه و زمینه های چنان ادعا

پس از آمدن امین از امریکا و ورود وی به جمعیت دموکراتیک خلق؛ جانبداری امین از تره کی و تره کی از امین، در برابر کارمل و یاران او سبب ساز چنان ادعا شده است. از آن جایی که بردباری و حوصله مندی سیاسی حضور نداشته است، مانند همه موارد مشابه در بقیه جمعیت ها، جدایی ها و انشعاب ها، دلیل و دلایل می طلبند. در آن جمعیت نیز تا این که از نکات اصلی مورد اختلاف سخن در میان آید، تره کی و سپس امین به پاسخ! چنان نیاز توجیه کننده انشعاب به جاسوسی برای امریکا متهم شده اند.

ادعای جاسوس بودن که چند سالی عمر نموده بود، با وضاحت از چرخش گسست داوود از اتحاد شوروی؛ وبه میان آمدن ضرورت اتحاد و وحدت جناح خلق و پرچم، بسیاریه سهولت رنگ باخت. در توجیه آن؛ سخنان تره کی را دیدیم. اما، نقدخواستگاه اصلی اتهام زنی که می توانست برای سیاسی اندیشان مثمر ثمر باشد، محلی از اعراب نداشت.

در مرحله بعدی، پس از کودتای ثور، حملات لجام گسیخته یی را که رهبری خلق علیه همه اقشار جامعه وبا انگیزه یکسان سازی یا " خلقی " سازی درپیش گرفت، دیدیم که فجایع جنایتباری را درکشور مستولی نمود. هرچند همه رهبران از آغاز کودتا در اعمال ظلم و ستم؛ شکنجه وعذاب مردم مسؤولیت داشتند، اما؛ حفیظ الله امین که با تکیه بر مهارت های ویژه اش توانست؛ قدم به قدم رقبا و موانع قدرت یابی بیشتر از صحنه بردارد، بیش از پیش، از طرف مخالفین حزبی خویش در معرض تبلیغ عضویت " سیا " قرار گرفت. درحالی که دراساسی ترین موارد یا باورداشت ها، متأثر از سوسیالیسم اتحاد شوروی اختلافی نداشتند. این قدرت طلبیو اختلافات خرد وریزه بود که وقتی به سوی جنجال های شخصی و روحی ونفرت ها و کدورت های حاصله از آن ره کشید، سرکوب های خونین و وحشت بار را از طرف او و گروه اش بار آورد. از آنجایی که عامل سیاسی رویکردهای سفاکانه او در بینش سیاسی اش جست وجو نمی شد، با ساده انگاری چنان پنداشتند که با بار کردن همه فجایع بردوش امین، خواستگاه اصلی چنان ساختار ظلم گستر و نقش بقیه فعالان جفاها، منزله از دارندگی ظرفیت های ظلم گسترانه درحق مردم افغانستان خواهد شد!

پنداشتند که با آن ادعا، جنایت درحق مردم افغانستان ناشی از امین و امریکا القأ میشود و آن سیاست و کارکردهای مورد نیاز آن که ازدیکتاتوری حزبی و در راستای ضروریات شوروی نیز بود، از انظار پنهان می ماند!!

این بود که باردیگر وبا چنان انگیزه، امین در مرکز توجه قرار گرفت. درحالی که مردم افغانستان و جهان، تردیدی نداشتند که فجایع درحق مردم افغانستان زاده سیاست

های مستبدانه یی است که با بی رحمی دست درگروی مردم برده و جنایت ضد بشری بار آورد. اعمال جفا آمیزی را که چنان سیاست مطالبه نموده بود، جنایتکارانی مانند امین را می آفرید تا آنرا اجرا کنند. دیگران، یا گرداننده گان چرخ خون ریزی و جفاورزی نیز در روزگاری که یار و یاور و رفیق بودند، به چنان اعمال اشتغال داشتند. بدون تردید جنایات امین و گروه وی با توجه به سهم شناخته شده و سرانجام قتل فجیع او ورد زبان ها شد، اما، خونی که دامن بقیه را فرا گرفته بود، نه از برگ های تاریخ محو شد و نه با قتل او مردم آزاری پایان یافت. جان دریافت "مسأله امین" در این واقعیت نهفته است.

سران کرملن با آنکه دستور دادند که به "احزاب برادر"(نهادهای گوش به فرمان که چشم و گوش بسته دستورها را باید می پذیرفتند) همه بگویند که جنایات در افغانستان محصول نقش یک شخص یا امین بود، اما می دانستند که چه حماقتی را مرتکب شده اند. زیرا تمام آزار رسانی در حق مردم افغانستان و منجمله خشونت های هار و ددمنشانه امین، مورد حمایت آنها بود.

خانم بورلی مالی، ژورنالیست و استاد دانشگاه درآسترالیا (۱۹۸۲) نویسنده کتاب "افغانستان انقلابی - یک بازنگری" پیرامون انگیزه های شوروی از اتهام بستن جاسوس "سیا" برامین، یادآوری جالبی دارد که تصور می شود، سران کرملن متوجه دلایل سخیف خویش بوده اند. وی می نویسد:

"باری اگر روسها در صحبت با افغانان روی جاسوس بودن امین صحنه می گذاشتند، در ملاقات با خارجیان، اما، در این زمینه خاموشی را ترجیح می دادند. مثلاً؛ در مقاله یی که چندی پس از حمله نظامی شوروی بر افغانستان در مجله معروف روابط بین المللی در مسکومنتشر شد، و در آن از "سیا" و "تبلیغات امپریالیستی" یاد ورزیده شده بود، هیچ اشارتی به امین و جاسوس بودن او نشده بود." (۷)

در پایان، به تکرار می آوریم، که پیرامون ستمگری، جاه طلبی، غرور ضد مردمی

وسفاکی های او، جای هیچ گونه تردیدی نیست. تشخیص شخصیت جاه طلبانه امین، که بالاتر دیدن قدرت شخصی را همراه با علایق واحساسات قومی - قبیله‌یی (مانند تمامی رهبران ح.دخ.ا) رهنمود اعمال خویش داشت، هیچ جای شک و تردید نمی گذاشت که جنجال او با شوروی روزی با اتکا به گروه خاص خودش، وبا تأیید چند بلی گوی همواره موجود در کنار او، بالا بگیرد، دنیای جاه طلبانه چنان آدم های وابسته وقتی با موانع دست و گریبان می شود، آنها می کوشند، حامی دیگری سراغ کنند. واین سراغ نمودن متکای دیگر، امتیاز "استقلال" را نمی رساند. زیرا هر چه از آرمان و اعتقادات می گویند، باید همه در متابعت از امیال شخصی، قلدری ویکه تازی ها باشد و حامی نیز همه را بپذیرد. درحالی که شوروی در مرحله دومی مناسبات با او، حاضر نشده همه مطالبات اش را بپذیرد.

از این دریچه است که محال نبودن چنان ذهنیت و احتمال رفتن امین به سوی دیگران را می توان نگریست. و در زمینه مثال، سیرتلاش های جنرال شهناز تنی در مشارکت با حکمتیار - پاکستان را داریم. جنرالی که سرپای حیات سیاسی - اعتقادی اش با "سویتسم" عجین شده بود، نزد حکمتیار و آ. اس. آی زانو زد.

اما کارامین تا آنجا نرسید، بلکه دلبستگی غرورآمیز و خود فریبانه به شوروی را تا واپسین لحظات حیات خویش نگهداشت. پس تاریخ زمانه قدرت مندی او، عملاً با ستمگری های وحشیانه‌یی مواجه است که از باور مندی به دیکتاتوری، بی اعتقادی به دموکراسی، دوستی با اتحاد شوروی، (همراه با بروز پاره‌یی از جنجال ها)، بهره مندی از فرهنگ دروغ و شیادی های گوناگون، ناشی شده بود.

واین برداشت ها و یادآوری ها هرگز نباید ذهنیتی را ایجاد نماید که "سیا" و سازمان اطلاعاتی بقیه کشورها در افغانستان فعال نبوده اند. در چارچوب بررسی فشرده از مواضع امین، مهم نشان دادن حفیظ الله امین درجایی است که از آن به مسائل افغانستان وجهان می دید.

توضیحات و رویکردها

- ۱- ص ۱۱۰ "اسناد لانه جاسوسی . شماره ۲۹ . افغانستان ص ۱۱۰ (۱)
- ۲- "تاریخ نوین افغانستان"، ص ۳۹
- ۳- سالنامه سال ۱۳۵۸، ص ۶۸ . همچنان صص ۱۸، ۶۶
- ۴- میرصاحب کاروال، "درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان" انتشارات میوند. ۱۳۸۴ . ص ۵۳
- ۵- خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، در گفت و گو با دکتر پرویز آرزو. ص ۲۷۹، چاپ اول بهار ۱۳۹۲. بنیاد "فرهنگی - خدماتی هرات باستانی". افغانستان.
- ۶- خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر. منبع بالا، صص (۱۰۸-۱۱۲).
- ۷- Beverley Maly Revolutionery Afghanistan
: Reapparsial London & Canberra
Croom Helm, 1982
ششانی مجله "روابط بین المللی": "V. Petreusenkov, The CIA and Imperil-
ist Propaganda
International Affairs (Moscow), Nr 4 - 1980

اتحاد شوروی و حفیظ الله امین

مناسبات میان شوروی و امین همچنان امین با شوروی را طی دو مرحله می توان دید:

۱- پیش از کودتای ثور

۲- پس از کودتای ثور

۱- پیش از کودتای ثور

(امین و شوروی حامی همدیگر)

امین پس از آن که از امریکا به افغانستان رفت، به عنوان یک تن از اعضای جمعیت دموکراتیک خلق و بالتبع یک تن از هواداران پروپاقرص اتحاد شوروی فعالیت سیاسی داشت. از این رو فعالیت های او از جانب شوروی زمینه تردید نداشت. می توان پذیرفت، که "ک. ج. ب" از مسؤولیت بعدی امین در حزب به عنوان مسؤول امور نظامی مطلع بود. این اطمینان را بر بنیاد آگاهی از نفوذ آن نهاد در ارتش افغانستان و رابطه نورمحمد تره کی منشی حزب که با نام مستعار "نور" با "ک. ج. ب." در پیوند بود، می توان ابراز نمود. (۱)

چنان بود که تبلیغات جناح پرچم پس از انشعاب ۱۳۴۶ علیه تره کی و بعدتر امین تأثیری روی مقامات شوروی برجای نه می نهاد. حتا مقامات شوروی از تبلیغات آن دوجناح ابراز نا خرسندی داشتند. (۲)

کوششهای امین در حزب و تبارز سیاسی او به عنوان یک تن از اعضای پارلمان زمان شاهی، و در عین حال فعال مدافع شوروی، آن موقف شوروی را توجیه نیز می نماید. از این مرحله، جلوه یی از شک و تردید مقامات شوروی بر امین و یا اتخاذ موقفی از طرف امین که گونه یی از اعتراض و انتقاد و سرکشی از مواضع شوروی را نشان دهد، تا حال دیده نشده است. همان بود که پس از پیروزی کودتای ثور، به مشوره های شوروی جداً نظر داشت و

با افسر اوپراتیفی (۳) ملاقات نموده بود. درباره این موضوع می خوانیم که: "حفیظ الله امین در همان روز با یک افسر اوپراتیفی ملاقات نموده طالب مشوره در موارد ذیل شد: آیا بیانیه خطاب به مردم تره کی از طریق رادیو صبح روز ۲۹ اپریل پخش شود و یا صبح روز ۳۰ اپریل؟

آیا بیانیه موصوف از آدرس حزب صادر شود و یا از آدرس شورای انقلابی نظامی؟ و بالاخره آیا تره کی صرف رئیس جمهور خوانده شود و یا منشی عمومی و رئیس جمهور به شکل همزمان؟ امین به نماینده گی از خود و سایر رفقاییش درخواست نمود تا اتحاد شوروی به زودی ممکن رژیم جدید را برسمیت بشناسد. ریزیدینسی (۴) در گزارش خود به مسکو در حمایت از امین نوشت:

"امین حامی همیشگی همکاری با اتحاد شوروی و ح. ک. ا. ش. است" بر بنیاد چنان شناخت از امین، اندره پف رئیس کی جی بی، هدایت داده بود، که نام بعضی از اعضای آن سازمان برای امین فاش شود. می خوانیم:

"بنابر هدایت اندره پف هویت یک تعداد از اعضای ریزیدینسی برای امین فاش ساخته شد. آنها عبارت بودند از شخص ریزیدنت، و گ. اوسکادچی قونسل، پ. س. گولیوناف سکرتر دوم سفارت، س. لختورین، افسر گارد امنیتی و ی. کوکتا سکرتر اول سفارت شوروی در کابل.

رئیس هیأت "ک. ج. ب" دگروال بودگانوف برای امین توضیح داد که بنابر یک سلسله دلایل قابل فهم و براساس دساتیر دولت شوروی، آنها قبل از انقلاب اپریل با رهبری "ج. د. خ. ا" تماس های مخفیانه را برقرار کرده بودند. آنها (نمایندگان "ک. ج. ب." در افغانستان) اکنون سرگرم آن اند که به فعالیت های تخریبکارانه سازمانهای استخباراتی کشورهای غربی علیه اتحاد شوروی و "ج. د. خ. ا" نقطه ختم بگذارند." (۵)

اعتماد و اطمینان ک. ج. ب بالای امین به همکاری تنگاتنگ و مشوره های بسیار نزدیک انجامیده بود. از جمله مشوره درزمینه اخراج مشاورین کشورهای غربی از وزارت داخله افغانستان. امین در همه موارد در راستای لزوم دیدهای نمایندگان شوروی از همکاری و اطاعت دریغ نمی ورزید.

شایان یادآوری است که اسم رمزی امین نزد کی جی بی در افغانستان، کاظم بود (۶)

۲- پس از کودتای ثور

پس از کودتای ثور نیز مدتی مناسبات میان مقامات حزب کمونیست اتحاد شوروی و کارمندان نهادهای جاسوسی آن در افغانستان، با امین و امین با آنها رفیقانه بود. حفیظ الله امین مانند تره کی در صحبت های مستقیم و تلفونی با رهبران حزبی و دولتی به ارائه گزارش ها از اوضاع افغانستان می پرداخت و آنها نیز به او مشوره می دادند.

اما، تشدید بحران ها، تبارز دگر باره تنش های جناح کارمل و خلقی ها، توسعه شورش های ضد دولتی - شوروی؛ مناسبات شوروی و امین را در خفا دچار بحران نمود. نخستین بازتاب تنش ها میان رهبران دوجناح در ماسکو، ایجاد گونه یی از دردسر برای آنها است. براساس دریافت های نمایندگان شوروی در افغانستان، "کشمکش ها و دسیسه سازی" ها مانند گذشته در بین حزب رواج داشت.

دستگیری واعدام ده ها هزار انسان بیگناه موافقت همیشگی مقامات ماسکو را همراه داشت.

نویسنده گان کتاب " جنگ در افغانستان " می نویسند: " در مجموع واکنش رهبران شوروی به رهبری ل.ای. برژنف در برابر ماجراجویی های امین ره آورده های مثبتی به بار نیاوردند. هرگاه نگوییم که واکنشی که در راستای باثبات سازی اوضاع متوجه می بود، اصلاً نبود. هیچ هوشدار رسمی به رهبران افغانستان مبنی بر خود داری از ماجراجویی و رفتارهای بی بند و بار و بی پروای شان داده نشد. رهبران شوروی وقت کافی برای نشان دادن واکنش در اختیار داشتند... " (۷)

شایان یادآوری است که نویسنده گان اگر به سکوت مقامات مسکو معترض استند، این واقعیت را گویا دریافته اند که آن همه بی بند و باری و سر به نیست کردن ده ها هزار انسان ، برای این از نظر برژنف و دیگران استقبال شده بود که آنها نیز سرکوب شده گان را مخالف و ضد انقلاب می دانستند.

امین و گروه او، در حالی که همنوایی حزب را در سرکوب ها با خود داشت، با داشتن چنان پشت گرمی از طرف شوروی آشکارا بود که لجام گسیخته می تاخت.

یورش امین به سوی برخی از اعضای جناح پرچم ، ممانعت شوروی را بار آورد و سر آغازی شد در تیره گی مناسبات شوروی و امین . از آن به بعد است که " ک. ج. ب. چندین بار از طریق نماینده هایش با حفیظ الله امین که از جریان فعالیت ارگانهای امنیتی نظارت میکرد، تقاضا نمود تا به پیگرد افراد خاتمه بخشیده، یک تعداد زیادی از اجنتهای " ک. ج. ب " و اشخاص ارتباطی مورد اعتماد شوروی را ازالزمات وارده بر آنها مبنی بر خیانت و انجام فعالیت های ضد دولت مبری ساخته آزاد سازد.

به امین گفته شد که این افراد کارهای مؤثری را برای منافع اتحاد شوروی انجام داده اند و بدین وسیله برای تقویۀ دوستی افغان - شوروی و انقلاب ملی دموکراتیک در افغانستان کمک نموده اند. در جمع اشخاص یادشده، اسم های ح. شرق (داکتر محمد

حسن شرق) سابق معاون صدراعظم در زمان محمد داود، صمد ازهر قوماندان اسبق ژاندارم و پولیس، محمد رفیع وزیر کار و امور اجتماعی و سابق عضو شورای انقلابی؛ عبدالسلام معاون اسبق وزیر تجارت، قادر وزیر دفاع و تعداد زیاد دیگر وجود داشت. "(۸) نویسنده گان کتاب جنگ در افغانستان نیز در مورد چند تن از مغضوبین امین مانند قادر و کشتمند که به اعدام محکوم شده بودند، می نویسند، که "تنها پس از تقاضا های پیوسته جانب شوروی در اکتبر ۱۹۷۹ مجازات اعدام آنها به زندان دراز مدت تعدیل گردید." "(۹)

امین درحالی که آماده پذیرش توصیه های طرف شوروی بود، گونه یی از نارضایتی را با این عنوان که برخی از متخصصین پیشین شوروی در افغانستان، تغییرات ایجاد شده در افغانستان را درک نمی کنند، ابراز می داشت.

نفوذ بیشتر امین در حزب و حکومت، تنگتر نمودن ساحة قدرت، تبارز بیشتر جاه طلبی ها که به تشدید اختلافات روحی و شخصی با تعداد دیگری از اعضای رهبری حزب انجامید؛ در ماسکو این نگرانی ها را ایجاد نمود که امین مصالح و منافع شوروی را به درستی درک نمی کند. از آن پس برخی از تشبثات درباره شخصیت و زنده گی امین و "ضرورت وارد نمودن تغییرات اساسی در رهبری سیاسی کشور ... شامل برکناری امین از قدرت ... " متمرکز شدند.

امریکایی ها نیز به تشبثات پیرامون امین افزوده بودند. مثلاً درحالی که "امین را یک جنایتکار می دانستند، آنها امین را در قتل ادلف دبس سفیر امریکا در افغانستان در اوایل سال ۱۹۷۹ مقصر می دانستند. دیپلمات های امریکایی در کابل از آوازه وابستگی امین به سی. آی. ای، مطلع بودند. سفیر دابس در مورد وابستگی امین به سی آی ای، از آن سازمان جویای حقیقت شده بود، سی. آی. ای، در پاسخ گفته بود، امین هیچ وقت با آن آژانس همکاری نداشته است" "(۱۰)

همچنان در گزارش هایی که کارمندان سفارت امریکا در کابل به امریکا انتقال داده

اند، به مواضع و حرکات امین با علاقمندی نگریسته اند. (۱۱)

امین که پس از راندن پرچمی ها از قدرت، درحوزه جنگ قدرت به سرکوب چند تن خلقی های نظامی (شیرجان مزدوریار، گلاب زوی، اسدالله سروری، اسلم وطنجار) نیز دست یازید؛ مخالفت تره کی را نیز علیه خویش برانگیخت. تره کی پس از بازگشت از جلسه سران غیرمنسلک در هاوانا، توقفی در ماسکو داشت. و آن هنگامی بود که ماسکو به تصمیم دور انداختن امین، آشتی دادن تره کی با پرچمی ها رسیده بود. واسدالله سروری طرح قتل امین را در کابل تدارک دیده بود. طرحی که از طرف عزیزاکبری از نزدیکان سروری به گوش امین رسید و ناکام ماند.

در این پیوند نیز شوروی گام دیگری برای دوری از امین و دور کردن او برداشت. چهار تن نامبرده که از امین می ترسیدند، به سفارت شوروی در کابل پناه برده بودند. سعی نافرجام پوزانف ظاهراً به منظور حل اختلافات تره کی و امین در ارگ، که به تیراندازی ناموفقانه به سوی امین انجامید، حفیظ الله امین رابه شکاکي پیرامون ماسکو مبدل کرد که با بحران فراگیری همراه بود. توقیف تره کی، فرمان قتل او، اخراج سفیر شوروی از کابل، که هیچکدام بدون افزایش نارضایتی ماسکو نبود، رهبری شوروی را به اتخاذ راهی رهنمون شد که تجاوز به افغانستان و قتل امین را در پی داشت.

اما، ببینیم که حفیظ الله امین یا آن مرغ زیرکی که "چون به دام افتد تحمل بایش"، چه گونه زمینه های قتل خویش و فراخوانی قوای شوروی را علی رغم پیدایش آن همه بی اعتمادی فراهم نمود.

امین و فراخوانی قوای شوروی

مطالبه کمک نظامی و فراخواندن نیروهای انسانی از شوروی به مرحله دوم مناسبات شوروی و امین که منجر به شش جدی سال ۱۳۵۸ شد، محدود نمی شود. تره کی

وامین بار بار ازمقامات شوروی آرزو نموده بودند که قطعات نظامی خویش را به افغانستان بفرستند. مطالبه‌ی‌ی که پذیرفته نشده و با افزایش سازوبرگ نظامی و مشاورین جواب گفته می‌شد. به این صحبت تلفونی کاسیگین صدراعظم در سال ۱۹۷۹ و نورمحمد تره کی بنگریم:

کاسیگین: آینده را چگونه پیش بینی می‌کنید؟

تره کی: ما معتقد هستیم که مخالفین واحد های تازه‌ی‌ی را تشکیل داده و به پیشروی ادامه خواهند داد.

کاسیگین: شما نیرو ندارید که آنان را شکست بدهید؟

تره کی: کاش می‌داشتیم ...

کاسیگین: شما در رابطه با این مسأله چه پیشنهاد هایی دارید؟

تره کی: ما خواهش می‌کنیم که شما به ما کمک های عملی، انسانی و تسلیحاتی کنید.

کاسیگین: این مسأله خیلی دشوار است ... (۱۲)

و یا :

اوستینف: "هنگامی که من با امین گفت وگو می‌کردم او نیز خواهش کرد به هرات نیرو بفرستیم و مخالفان را سرکوب کنیم ...

امین در گفت وگوی تلفونی به من گفت، که انقلاب افغانستان در سر راه خود به دشواری های فراوانی برخورد کرده است که نجات آن تنها بسته به اتحاد شوروی است. (۱۳)

اوستینف (وزیر دفاع شوروی): بامداد دیروز، امین با من گفت وگو کرد. من برپایه مفاهمه با رفیق برژنف، او را از آن کمک بزرگی که ما ارائه نموده و درآینده ارائه

خواهیم کرد، مطلع ساختم. امین گفت که اتحاد شوروی بهترین و نخستین دوست افغانستان است. . . او گفت این کمک بسیار خوبی است، اما مهمترین چیز فرستادن نیرو است." (۱۴)

اما، پس از این که راه های دور انداختن امین از داخل مسدود شد و ماسکو به نتیجه قاطع برکناری او رسید، به مطالبه درخواست قوای نظامی با زمینه سازی های بیشتر و افزون بر انگیزه قتل امین، جواب مثبت گفت. با این ویژه گی که نامی از درخواست های امین نبرند.

حکومت خلقی ها که در زمان حیات تره کی به درگیری های روبه تزاید مواجه شده بود، پس از قتل او، و با شروع ریاست امین، محتاج دریافت بیش از پیش کمک نظامی بود. هنگامی که امین در متن آن شک و بی اعتمادی نسبی بر پوزانف سفیر شوروی، تمایل گسیل قوا از جانب شوروی را دید، می شود پذیرفت که آن را دستاوردی برای خویش پنداشته بود. تصور امین چنین بوده است که دست به هر کاری می زنم و پشتیبانی شوروی را حتا تا سرحد گسیل قوا نیز در دست دارم.

در این جا ناگزیر اشاره نمایم که چنین برداشت را با نپذیرفتن و رد آن ادعای غلط می توان ارائه نمود، که طرفداران امین و کارمل هر دو از آن انصراف نمی نمایند. هر دو می گویند که قوای شوروی را امین دعوت نکرده بود؟! اتفاقاً این نقطه مشترک و غلط، جعل آمیز و تحریف شده هر دو جناح است، با دو انگیزه جدا گانه.

می دانیم که سه شب پیش از ۶ جدی ۱۳۵۸ یا زمانی که حفیظ الله امین و کمیته مرکزی مورد تایید او، در قدرت بود، طیاره های غول پیکر نظامی شوروی پیهام وارد افغانستان می شدند. همچنان از طریق زمینی نیز نیروهای نظامی شوروی داخل افغانستان شدند. بنابر آن صحبت بیشتر پیرامون این واقعیت که قوا با موافقت جانب امین، آگاهی کمیته مرکزی او، توضیح بیشتر واضحات خواهد بود.

انگیزه یی که هر دو جناح طرفداران امین و کارمل را به تحریف کشانده است این

است که طرفداران امین قتل او را دیده، نتیجه می گیرند که قربانی یک تجاوز شد. درحالی که سهم امین و خودشان در موافقت به گسیل قوای شوروی یا دقیقتر آن تجاوز، نیازهایی که به آن قوا داشتند، همچنان برگ هایی از دل خوشی خویش ناشی ازعلاق آن هنگام به شوروی ومداخله مستقیم آن را بر می دارند. به این ترتیب مرگ آدمی را که نا خود آگاه از طرف خودش و بنابر اقتضای بینش سیاسی وعلاق به شوروی پدید آمد، مرگی تصویر می کنند، با وجه چهره ملی !!

در حالی که به رغم هرگونه بازی گوشی سیاسی، تا واپسین لحظات زنده گی اش متکی به شوروی بود. از آخرین لحظات حیات سراسیمه حفیظ الله امین، چنین گفته شده است:

"... امین به یاور خود دستور داد به مشاورین نظامی شوروی زنگ بزند و آنان را خبر کند که به کاخ حمله شده است وگفت: «شوروی ها کمک می کنند». یاور به امین گفت که «این شوروی ها اند که آتش باری می کنند». این سخنان، دبیرکل را از خود بی خود ساخت. خاکستر دانی سیگار را گرفته به سوی یاور پراند وبه خشم فریاد زد «دروغ می گویی این امکان ندارد» پس خود کوشید با رئیس ستاد کل و فرمانده تیپ چهارم زره دار(قوای چهارزرهدار) تماس بگیرد. مگر ارتباطات با آنها قطع بود. پس از آن با آهستگی غرید: «دیگر دانستم، درست است.» ... " (۱۵) کارمل وطرفداران او نیزپای امین از درخواست قوای متجاوز را بیرون آورده اند. (مراجعه شود به مصاحبه های ببرک کارمل که در برگهای پیشین آمده است.). زیرا می خواهند ماهیت نیرنگ آمیز واغفال کننده یی را که تصمیم ارسال قوا به افغانستان در زمان حیات وحاکمیت امین داشت، پنهان کنند.

گفتیم که امین به نیروی نظامی شوروی اشد ضرورت را داشت. شوروی ها به درخواست او نه تنها لیبک گفتند، بلکه پس از رسیدن به تصمیم دور کردن امین، ذهنیت تجاوز امریکا- پاکستان را نیز چاقتر نمودند. آن چه در اواخر ماه قوس ۱۳۵۸ از طریق رادیو وتلوویزیون به منظور آماده گی ها علیه تجاوز ابلاغ می شد، فراهم

نمودن بیشتر زمینه هایی بود که گسیل قوا را در آن مقطع بیشتر برای امین توجیه کند. امین و کمیته مرکزی اش چنان امکانات را از دل و جان مطالبه می نمودند. زیرا در غیر آن به خوبی آگاه بودند که با فرار نظامیان از ارتش، گسترش دامنه مخالفت های مسلحانه و تشدید اختلافات داخلی؛ بی اعتمادی و بی اطمینانی روز افزون، گلیم رژییم جمع می شد.

شایان یادآوری است که تنها انکار از نقش امین برای درخواست قوای شوروی از طرف پیروان امین و پرچمی ها مطرح نیست. مورد دیگری نیز در انکار از نقش او حضور دارد. آنانی که کودتای ثور را با عناوین مختلف، انقلاب، "مرحله اول انقلاب شکوهمند ثور"، قیام و یا قیام افسران ... پذیرنده استند، نقشی را که امین در هدایت آن کودتا داشت، یادآوری نمی کنند.



توضیحات و رویکردها

۱- متروخین. ک. ج. ب. در افغانستان. مترجم: احمد ضیاً رهگذر. انتشار این کتاب برخی از ناگفته هایی رانیز گفته است که در کتاب های جنرال های شوروی و بقیه نویسنده گان دیده نشده بود.

۲- منبع بالا ص ۴۵

۳- اوپراتیفی: "کارمند اوپراتیفی به شخصی اطلاق میشود که عضو سازمان استخباراتی بوده، بطور مستقیم در کارهای استخباراتی سهیم باشد. او همچنان شبکه های جاسوسی را ایجاد نموده به کار می اندازد. معلومات استخباراتی را جمع آوری نموده و وظایف اجنتوری را به پیش می برد." (توضیح ص ۴۰ کتاب "ک.ج.ب." در افغانستان.)

۴- ریزیدنسی: "آن دسته از کارمندان "ک.ج.ب." که در چارچوکات سفارت شوروی فعالیت می کردند." (توضیح ۸ کتاب ک.ج.ب. در افغانستان). "کارمندان فعال یک ریزیدنسی عبارت اند از: ریزدنت و معاونین اوپ، یک افسر امنیتی و اعضای فعال که کارهای اجتنوری را به پیش می برند." (توضیح در ص ۴۰ کتاب)

۵- ک.ج.ب. در افغانستان ص ۵۳

۶- منبع بالا ص ۵۰

۷- گروهی از دانشمندان انستیتوی تاریخ نظامی فدراسیون روسیه. جنگ در افغانستان. ترجمه عزیز آریانفر

ص ۱۰۲ انتشارات میوند. پشاور ۱۹۹۹.

۸- منبع شماره (۵) ص ۷۰

۹- منبع شماره (۷) ص ۹۸

۱۰- ستیوکول، جنگ اشباح. تاریخچه مداخلات "سی. آی. ای"، "آی. اس. آی." واستخبارات سعودی در افغانستان، از تهاجم شوروی تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱. مترجم مهندس محمد اسحاق. چاپ دوم. انتشارات میوند.

۱۱- اسناد لانه جاسوسی. شماره ۲۹. افغانستان (۱) صص. ۱۲۸ / ۱۴۶ / ۱۴۴ / ۱۱۰

۱۲- ب. گروموف، (قوماندان قوای عمومی روسی در افغانستان). ارتش سرخ در افغانستان. ترجمه عزیز آریانفر. ص ۱۹. چاپ پشاور

۱۳- منبع بالا ص ۲۴

۱۴- منبع بالا. ص ۳۵

۱۵- میرصاحب کاروال، "درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان" انتشارات میوند. ۱۳۸۴. کاروال منبع خویش را کتاب توفان در افغانستان تألیف لیاخفسکی نام برده است.

زمینه های نفوذ یابی امین

و

گسترش استبداد او

درببرگهای پیشین، سعی گردید حالی نماییم، که کلاً کارکردهای حفیظ الله امین، پس از بازگشت او از امریکا، در پیوند با یک تجمع حزبی در نظر گرفته شود. بدون رعایت چنین ارزیابی، ما به نتایج معیوب و ناقص و حکم های معمولی و عامیانه و تا حدودی مروج دست می رسیم. در نظر گرفتن او در پیوند با جمعیت دموکراتیک خلق، این پرسش را پاسخ مقنع می دهد که وی چرا به زودی توانسته است به یکی از مهره های جدی، با نفوذ و متبازر عرض اندام سیاسی نماید. واضح است که او آدم فعالی بود، ولی فعال بودن او نمی تواند به تنهایی عاملی شود برای چنان صعودی که او حاصل کرد. مساعد بودن وضعیت در جمعیت دموکراتیک خلق به ویژه در جناح تره کی را باید بهتر شناخت تا مجموع عوامل نفوذ یابی او را تشخیص داد.

در این زمینه چند تن از افرادی که پس از آمدن امین از امریکا شاهد و گواه بوده اند، به سیر صعودی نفوذ او و پشتیبانی تره کی سالها بعدتر، اشاره های کم و ناقص دارند. هر چند اشاره های آنان بیشتر از سیاست توطئه و گماشته بودن او آب می خورد، ولی در پشت همان یادآوری ناقص و نارسا، با توجه به بقیه زمینه های موجود در آن جمعیت، می توان به یک ارزیابی درست تر در تشخیص از او نایل شد.

عاملی که از آن یا دمی شود، این است که امین از پیش از پیوستن به جمعیت د. خ،

نورمحمد تره کی را مجاب نموده بود. با آن که از چگونگی تأمین ارتباط امین با تره کی اطلاع روشنی در دست نیست، اما، قدر مسلم است که چه مستقیم از طریق مکاتبه و یا شخص دیگری میان آنها رابطه‌ی وجود داشته است. زیرا پیش از اینکه از امریکا به کابل برسد، از طرف نورمحمد تره کی، رهبر جمعیت به عنوان یک عنصر فعال و هم نظر و یا رفیق معرفی ستایش آمیز شده است.

سلطانعلی کشتمند می نویسد که، "دردرون حلقات رهبری حزب، زمزمه‌ها و سپس سر و صداها، مشکوک درباره‌ی ورود قریب الوقوع شخصی از ایالات متحده امریکا به نام حفیظ الله امین وجود داشت. باری، تره کی در جلسه‌ی کمیته مرکزی حزب بیان کرد که امین "به مجرد اطلاع از تأسیس حزب دمکراتیک خلق افغانستان تقاضا نامه عضویت خود را قبلاً فرستاده و در راه بازگشت به وطن است!"

واضح است که امین در پناه دفاع نورمحمد تره کی، به سرعت راه عضویت و سرانجام عضویت کمیته مرکزی را پیموده است، باز هم کشتمند "رهبر حزب با تمام امکان تلاش می‌ورزید تا برای نامبرده، شخصیت و گذشته‌ای کذایی درست کند تا او یک انقلابی پر شور (!) شناخته شود." (۱)

دستگیر پنجشیری چند دهه بعدتر پیرامون برگشت امین از امریکا و نفوذ او چنین نوشته است:

"با برگشت مرموز حفیظ الله امین از امریکا، حضور، نفوذ و اعتبار او نزد منشی عمومی جمعیت، انحرافات عظمت طلبانه قومی و محلی روبه فزونی نهاد و پس از توسعه کمیته مرکزی و ارتقای حفیظ الله امین بدون طی دوره‌ی آزمایشی به عضویت مشاور کمیته مرکزی، بحران سیاسی دردرون جمعیت نیز گسترش بیشتر یافت. (۲)

اگراوصاف "صداها، مشکوک" و "برگشت مرموز" او را ناشی از آن ادعای "سیا" بودن به بحث بیشتر و نپذیرفتگی عضویت او در "سیا" احاله نماییم؛ آنچه پذیرفتنی به نظر می‌آید، این است که سخنان، مواضع و جمیع احساسات و روحیات امین به

شمول احساسات قومی و زبانی او در دل نورمحمد تره کی نشسته و رشته های مشترک و محکم تری را ایجاد نموده بود.

از این رو نخستین زمینه عروج او را در حزب، فعالیت او در امریکا و رابطه اش با نورمحمد تره کی، و اطلاع و پذیرش تره کی از آن باید در نظر گرفت.

عامل مهم دیگر، فعال بودن شخص امین، در سالهای پس از بازگشت از امریکا نیز است. دیری نگذشت که به عنوان فرد حرفه یی به فعالیت های سیاسی اشتغال یافت. وبه گواهی کسانی که او را از نزدیک دیده بودند، هنگام دیدار با افراد و اشخاص، آغوش باز می کرد، به مزاح و خوش صحبتی می پرداخت و به اصطلاح مروج اجتماعی بود. آشنایی او با برخی از معلمین و شاگردان پیشین لیسه ابن سینا و دارالمعلمین حاکی از آن است که از آن همه روابط اجتماعی و مسؤولیت های تدریسی و اداری، خصایل جذب کننده را نیز داشت که از آن برای جلب و جذب به سوی حزب استفاده می نمود.

به این ترتیب، از داشتن پیروان و افراد وابسته به خود بهره مند شد. چنان وابستگان و پیروان سیاسی در نهاد های فاقد آزاد منشی و زنه یی اند که با بلی گویی و دنباله روی در خدمت انسان جاه طلب قرار می گیرند.

درباره فعال بودن او این هم شایان یادآوری است که اکثراً فعال بودن و نفوذ او را فقط در سطح نظامی و مسؤولیت های مرتبط با آن یادآوری می نمایند. درحالیکه او نه تنها مسؤول امور نظامی حزب بود، بلکه نماینده پغمان در پارلمان افغانستان هم بود، و هنگامی که پیرامون موضوع آب هیرمند با ایران، یا یکی از مسائل بحث برانگیز سال ۱۳۵۱ جلسه یی دایر شد، امین به عنوان نماینده حزب دموکراتیک خلق افغانستان (خلق) در آن شرکت نموده است.

آن جلسه "در منزل شخصی محمد یوسف فرند مدیرمسئول جریده روزگار، واقع در گردنه باغ بالا در سال ۱۳۵۱ هجری شمسی برگزار گردید. شرکت کنندگان دیگر عبارت بودند از:

محمد هاشم میوندوال،

قدرت الله حداد،

بیرک کارمل،

اناهیتا راتب زاد،

معصومه عصمتی،

دکتور عبدالکریم فرزنان،

محمد یوسف فرند،

خلیل الله زمر. (۳)

اگر او نسبت به دیگران فعالتر و مستعدتر نبود، چرا کس دیگری از جناح خلقی ها به آن جلسه فرستاده نشد.

معلوم است که رهبری مانند نور محمد تره کی وبقیه اعضای مرکزیت ازدل و جان امین را به عنوان یک تن پشتتاز فعال از همان هنگام پذیرفته بودند.

افزون بر آن امتیارات، نباید فراموش نمود که حضور و موجودیت افراد تنبل فعال نما، همواره زمینه نفوذ یابی عناصری مانند امین را نیز فراهم می نماید. بعید به نظر می رسد اگر پذیرفته شود که "خلق" چنان عناصری در کدر رهبری نداشت.

تبارز استبداد امین

نتایج بررسی مستبدان و دیکتاتورها نشان داده اند، که ویژه گی های استبدادی و اعمال دیکتاتور منشانه افراد از نخستین عناصر شکل دهنده او در رحم مادر ناشی نمی شوند، به یک باره گی هم تبارز نمی یابند. آن ویژه گی را عقاید سیاسی بار می آورند و تعیین می کنند.

افراد بسیار ملایم خوی با پذیرش یک مشی سیاسی خشونت زاء، ملزم به رفتار خونریزانه می شوند. و چه بسا کسانی که فاقد تحمل در رفتار شخص اند، با پذیرش مشی سیاسی و فرهنگ تحمل آمیز دست به صدور حکم قتل و شکنجه مخالفین نمی زنند.

چنین است که بررسی دقیق و علمی جمیع عوامل شکل دهنده افکار و رفتار یک انسان سیاسی را در نظر می گیرد؛ او را در اجتماع و با پذیرفته های سیاسی اش مطالعه می کند ... (۴)

در پرتو این پذیرفته ها، باید گفت که حفیظ الله امین خوش رفتار در سلوک شخصی، با پذیرش افکاری که تحمل را بر نمی تابند، در سترزمینه های مساعد در حزب دموکراتیک خلق، رشد جاه طلبانه یافت. آرزوی دسترسی به حلقه های بالایی و بهره مند شدن از مقام صاحب صلاحیت، که همواره برای فعالان در احزاب گوناگون معمول است، آرزوهای امین را با آن زمینه های مساعد برآورده نمود. وقتی از زمینه های مساعد برای رشد منفی او یاد می شود، هویدا است که مانعی جدی در برابر رفتارهای او ایجاد نشده و در طی چند سال حزب با جاه طلبی او مبارزه نکرده است. اگر پسان ها از برخی اعمال خود سرانه او یاد می شود، مانند ادعای قتل علی احمد خرم وزیر پلان جمهوری محمد داوود خان، خود آن مسأله سزاوار تأمل و مکث بیشتر است. (۵) به دلیل وجوه بسیار شک برانگیز منابع و به دلیل آنچه در عمل سیر نفوذ امین را تشکیل داده است، جلوگیری از یک تازی های او کمتر پذیرفته شده، میدان یابی او بیشتر پذیرفته می شود.

در این راستا یادآوری شود که به دشواری می توان بقیه را جاه طلب ننماید. اما، کسانی می توانند به آن برسند که خصایل لازم را دارا باشند. واضح است که نتایج جاه طلبی و انگیزه های آن هنگامی وضاحت می یابد که شخص به آن جاه و مقام دارنده صلاحیت امرونی برسد. اگر با آن افکار و اندیشه ها؛ و با آن ساختار جمعیت دموکرات خلق، (بعد سازمان و سرانجام حزب دموکراتیک خلق افغانستان)، و با آن خط مشی که رهنمود رفتار حکومتگران امین بود، کسی دیگری بر جای او می بود، در کلیت رفتارها، تفاوتی ایجاد نمی شد.

حفیظ الله امین در بطن نهادی به رشد جاه طلبانه رسید، که مانند بقیه نهاد های مشابه توتالیتار در سطح جهانی، زمینه های بحث تحمل آمیز و خلاق را نمی شناسند. وهمین که در مقام با صلاحیت و دارنده نفوذ رسید، دیگران در برابر هر لزوم دید اوهنگام اجرای مراسم نمایشی یا رأی گیری "دموکراسی در حزب"، مطابق لزومدید شخص قدرت مند، دست ها را بالا و پایان آورده اند.

امین نیز پس از انشعاب کارمل و رفقایش، با پشت گرمی نورمحمد تره کی و مسلماً باموافقت بقیه، به نفوذ خود در آن نهاد هرچه بیشتر ادامه داد. و این وقتی است که حزب را ملکیت شخصی پنداشته بود. یکی از نتایج رسیدن به درجه نفوذ بیشتر و قدرت حزبی در چنان نهادها، آن است که نهاد تحت رهبری را ملکیت خویش می پندارند. چنان بود که افکار و روحیات استبداد خویانه اش، مخالفتی تحمل نمی کرد.

اگر اکثریت جناح خلق به توهین و تحقیر دکتر زرغون می پرداختند، (۶) و او تمام رهبری را "اپورتونیست، رویونیست و جیون" می نامید، حفیظ الله امین، با چنان تبارز، بیشتر از دیگران، خویش را در معرض توهین می دید، با نتیجه عقدۀ منشی ها و تبارز کینه توزی های منتظر فرصت.

رسیدن حزب به قدرت حکومتی، فرصتی بود، که این بُعد از لزوم دید امین، گلوی دکتر زرغون و بقیه مخالفین حزبی را نیز فشرد. در هیأت چنان لزوم دید، پشتون و غیر پشتون مطرح نبود. محمد طاهر بدخشی در کنار دکتر زرغون به اعدام گاه فرستاده شد. دکتر عبدالکریم زرغون که با چند تن دیگر در ماه اسد سال ۱۳۵۳ از حزب ("خلق") اخراج شده بود، پس از کودتای ثور، وبا پذیرش آن به عنوان انقلاب، برخی از روابط تشکل خویش را به رهبران حزب معرفی نمود. با آنهم به دلیل حفظ روابط جناحی و کار مستقل، طرف اعتماد و اطمینان رهبری نبوده است. در گذشته کار و فعالیت او در بین تعدادی از جوانان پکتیا در ساحۀ نظامی و ملکی؛ برازنده تر به نظرمی آید. به گونه نمونه دوتن از چهره های سرشناس یکی یعقوب رئیس ستاد ارتش (لوی

درستیز) امین و دیگری، میرصاحب کاروال را می توان نام برد که پس از دیدن آزار و زندان در وقت حاکمیت تره کی وامین، در زمان نجیب الله عضویت دفتر سیاسی " حزب وطن" را حاصل کرد. مطابق ارائه تصویری از جانب پیروان داکتر زرغون پس از کودتای ثور وبا وجود معرفی تعدادی از اعضای سازمان مخفی، دکتر زرغون حفظ تشکل مستقل را زیرنام سازمان واقعی و مخفی دموکراتیک خلق، همچنان در دستور کار قرار داد. این موضوع نیز زمینه های تشنج او را با رهبری وبه ویژه با تره کی وامین فراهم نمود. تصور می شود که یکی از علل اختلاف آنها در گذشته در عرصه مسئولیت های تشکیلاتی، عدم خوش بینی زرغون به امین به عنوان مسؤول امور نظامی حزب و ادامه مخالفت با نقش امین بوده است. هنگامی که وی در ماه سرطان ۱۳۵۸ زندانی شد، اعضای گروه مستقل وی، خانمش (سلطان امید) را که عضو حزب بود، نزد تره کی فرستاده اند، تا در زمینه رهایی وی اقدام کند. تره کی به وی گفته است که زرغون به نصیحت های ما گوش نداد، وبه تبلیغ علیه امین ادامه داد، پس نزد امین مراجعه کن. (۷). از این گزارش و همچنان مراجعه نزد اسدالله سروری استنباط می شود که از توقیف و اعدام او همه آگاهی داشته اند.

امین بدون احساس رعایت حال قوم و قبیله نیرنبود. شادروان بصیراخگر پغمانی (که از سرطان ۱۳۵۷ تا جدی ۱۳۵۸ در زندان پلچرخی بود) چند سال پیش برای نگارنده گفت که:

" اینجانب مانند یک تعداد دیگر، فراموش حفیظ الله امین شدم. زیرا مشغولیت هایش زیاد شده بود. اما، امین برای آزادی سرورناشر از زندان دهمزنگ شخصاً تلفون کرده و برادرش عبدالله امین را غرض بدرقه او فرستاده بود. همچنان پس از زندانی شدن عبدالرسول سیاف (بعدها عبدالرب رسول سیاف) چند ریش سفید از پغمان نزد امین مراجعه نموده بودند. امین گفته بود:

می گویم نکشندش. مگر یک خواهش دارم که به خاطر مولوی ملنگ رویدار نشوید که درک ندارد. میانه امین و مولوی ملنگ بسیار خراب بود. منظور امین از درک نداشتن،

آگاهی از اعدام مولوی بود.

در مورد محمد طاهر بدخشی که یکی دیگر از مغضوبین امین نشانی می شود، مانند بسا موارد دیگر این پرسش باز هم فرازمی آید که نقش بقیه "رهبران" چه بوده است؟ آیا می تواند پذیرفته شود که بدخشی صرفاً با امین اختلاف داشت؟ اگر محور اختلاف روی مسائل ملی و قومی در افغانستان بود، چرا تبارز اختلاف در بین دوتن مطرح می شود؟ آنانی که حالا از مواضع بدخشی جانبداری می نمایند، در آن وقت چرا موضع امین را در مخالفت با بدخشی گرفتند؟ آیا آن موقف از همسوی و همنوایی با امین حاکی نیست؟

طراحان تنزل اختلاف در سطح دوتن (امین و بدخشی)، جفای دیگری را نیز مرتکب می شوند و آن فرو کاستن ارزش برداشت هایی است که محمد طاهر بدخشی در حوزه سیاست بین المللی و به ویژه در قبال شوروی و چین داشت. بدخشی همان گونه که با طرفداران پکن مخالفت می نمود، با راه تعظیم و مبارزه در برابر سیاست های ماسکو نیز موضع انتقادی داشت. او موقف نه تعظیم و نه مبارزه را مطرح می کرد. روی همین ملحوظ بود که اگر جمعیت او را با توجه به طرح مسأله ملی و ستم ملی در افغانستان، ستم ملی می نامیدند، با توجه به اتخاذ سیاستی که به عدم ترندگرایی (به سوی شوروی و چین) شهرت یافت، آنها را سنتریست، و گاهی بازیگوشانه بین دوچوکی نشین می نامیدند.

گمانی وجود ندارد که هیچ یک از مواضع بدخشی طرف پذیرش مشی مسلط در حزب د.خ، شخص تره کی و امین (همچنان جناح پرچم. عدم پیوستن او به پرچم نشانه بارز وجود چنان اختلافی بود) که خویش را بیشتر از دیگران مالک حزب تلقی می نمود، قرار نمی گرفت.

طراحان غلط سیر سیاسی چنین شخصیت ها، این واقعیت را نیز کتمان می نمایند که بدخشی در آغاز، خوشبینی خویش را با کودتای ثور، همراه با تذبذب نشان داده

بود. عهده دارشدن ریاست تألیف و ترجمه وزارت معارف، نمودارهمان حدودی از مناسبات وهمنویایی او بود. اینکه محمد طاهر بدخشی چه نقطه نظرهای دیگری داشت، و طی چند سال از حزب.د.خ.ا و شخص امین چه برداشتی داشت، باید آنها را از روی دستنویس های او درک نمود. دستنویس هایی که به احتمال بسیار وجود داشته اند. حتا شخص خود او در زندان نیز از آنها اظهار نموده است، ولی این که چرا صورت انتشار ندیده اند، سزاوار تأمل است.

به هر حال بدخشی نیز قربانی گردید. و به امضای یاران نزدیک حفیظ الله امین مانند سید داوود تلون، عزیزاحمد اکبری و چند تن دیگر، هنوز چهار ماه از کودتای ثور نگذشته بود، که نخست زندانی شد و پسان اعدام گردید. دور از احتمال است که " کمیته مرکزی " و " بیروی سیاسی " آن حزب از توقیف او بدون اطلاع بوده باشند.

این است که باردگر به این موضوع تا کید می نماییم، که پیروزی کودتای ثور و متوسل شدن رهبری و کادرها به قلع و قمع دیگران پیش از آنکه محصول آرزوهای فردی باشد، محصول یک مشی سیاسی و موافقت همه بود. تبارزاستبداد، کلیت وفاداران به آن مشی سیاسی و عقیده یی نیز در عمل وضاحت یافت. زیرا پیشتر به جوانب آن افکار و سیاست ها برخورد انتقادی و افشاگرانه نشده بود که اگر به قدرت برسند، نهادهای غیردموکراتیک نظام های پیشین را عمق و وسعت می دهد. بیشترینه افشاگری ها معطوف به اوضاع نابه سامان و ناهنجاری هایی بود که دامنگیر مردم افغانستان بود و در نشرات مخفی و دیدارهای خصوصی حلقات و محافل سیاسی، کوبیدن دربار سلطنتی جای بسیار داشت. اندیشمندان هنوز در سطحی نبودند و یا اینکه فراورده های شان جای شایسته را نیافت تا اعماق اندیشه های استبداد زای بعدی را نشان دهند. ..

هنگامی که بگير و ببند های مهارناشدنی متعاقب کودتای ۷ ثور، پیشه روزانه اعضای حزبی واگسا شد، و از دست رفتن اعضای خانواده ها روبه فزونی نهاد و در جامعه شهرت یافت؛ مسلم بود که امین به عنوان یک تن از فعالان و دارنده نفوذ سردمدار استبداد

نوبین در جامعه در تعمیق و توسعه استبداد امکان عملی یافت. شهرت استبداد نوبین و مردم آزاری ها زمینه تبارز خصایل ممد آن را نیز وضاحت داد؛ مثلاً: امین دست به ترفندی زد که خصلت محیلانه استبدادی وی را به نمایش می نهاد. وی در وزارت خارجه، یک ساعت از روزهای چهارشنبه را گویا برای رسیده گی به احوال مراجعین اختصاص داد. ندرتاً "پشت میز می نشست واکثراً ایستاده و با عجله ناشی از کمبود وقت، چند تن را می دید و عریضه می خواست. مراجعه کننده گان جویای سرنوشت گم شده گان خویش بودند. درحالی که او، اعضای رهبری، آن همه اعضای مشغول به بگپر و ببند، شکنجه گر و اعضای گروه اعدام دقیقاً می دانستند که "گم شده گان" به دست اعضای حزب از خانه و یا محل کار و یا جای دیگری دستگیر شده اند. شاهدان حکایت نموده اند که بیشتر مراجعین زنان بودند. همه ایشان می گریستند، ولی امین می گفت: عریضه ات را بده! و اگر پس از دقایقی وزارت را ترک می گفت، روی به طرف مراجعین نموده می گفت، عریضه تان را اینجا بدهید، برایم می دهند.

بارها اتفاق افتاده بود که مراجعین گفته بودند، امین صاحب ، فلان شب افراد دولت آمدند و " گم شده " ما را بردند. امین با اندک پافشاری طرف، می گفت، "برو شوهر کن، شوهرت گریخته به پاکستان."

اینجا بود، که نه تنها استبداد برخاسته از یک مشی سیاسی، بلکه خصایل و سلوک و آداب و اطوار شخصی و شخصیتی او نیز تبارز می یافت.

در این پیوند نیز بیفزاییم که هیچ وزیر و قدرت مند آن زمانه را سراغ نتوان نمود، که خویش و آشنایی به سوی او برای گرفتن سراغ "گم شده گان" مراجعه نکرده باشد. گزارش ها در این مورد به اندازه زیاد اند که این جانب باری از عزیزی خواهش نمودم که یاد داشتهای موجوده خویش را ترتیب و درضمن فراخوانی را انتشار بدهد، که دیگران نیز خاطرات خویش را از مراجعه به سوی کارمندان دولتی- حزبی و شخص امین تهیه نمایند.

گاهی که پای مقایسه مردم آزاری پس از کودتای ثور با مظالم پیشینه را می آوریم، خاطرنوازک حکومتگرانی که همراه با حفیظ الله امین بودند، آزرده می شود. آنها از این رفتارها و دیدن وجوه مشترک و مقایسه آن با زمانه امیر عبدالرحمان وامیر حبیب الله خان برافروخته می شوند. با آن هم ببینیم که:

آن پدر و پسر نیز گاهی برای بررسی اوضاع زندانیان و شنیدن عرایض شاکیان دربار می نمودند. با این تفاوت که مراجعه کنندگان دنبال گمشدگان خویش نبودند. زیرا امیر عبدالرحمان برای مغضوبین جزا تعیین می نمود واکثراً وابستگان آنها (اگرزنده می ماندند) نیز از سرنوشت اسیر و زندانی اطلاع می داشتند. پس امیر به کسی نمی گفت که "گم شده ات" تا شکند و یا هند رفته است!

امیر حبیب الله خان برخی محبوسین را می دید و کیفیت حال او بازمی پرسید، اندک رعایت ظواهر دادرسی میکرد و فرمان می داد. اما، حفیظ الله امین و دستگاهی که به آن تعلق داشت و نماد آنها شده بود، همه می دانستند که "گم شده گان" کسانی استند که به وسیله دستگاه مخوف اگسا و بعد کام، به زندان و به سرعت به اعدامگاه فرستاده شده اند. زیرا آنانی که آگاهی داشتند، عضو و یا اعضای خانواده ایشان افغانستان را ترک گفته است، نزد وی و یا بقیه قدرتمندان مراجعه نمی کردند.

تبارز مخالفت مردم؛ و دست به کار شدن حزب برای حکومت کردن، بروز بحران های داخل حزب و گسترش ساحه استبداد را در پی داشت. اوضاع نشان می داد، که چنان وضعیت، نقش امین را فرازتر می آورد. به دنبال اعدام نظامیان وابسته به نظام جمهوری محمد داؤود، (برخی صاحبمنصبان نظامی دست به اقدام عملی علیه کودتا چیان نیز نبرده بودند، اما به سرعت با دادن دستورهای رهبران نظامی کودتا به قتل رسیدند) بیشترین افرادی دستگیر و یا اعدام شدند که پیشینه سیاسی داشتند و یا صاحب نفوذ بودند. همچنان اشخاصی که پیشتر در دل قدرت مندان بذر مخالفت، کینه و عقده بی نشانده بودند، سزاوار عقوبت شدند.

این جریان سرکوب‌هایی که با مشارکت کلیه جناح‌ها و دسته‌های دارنده اختلافات درونی اعمال شد، به تدریج جای خویش را به سرکوب‌ها از طرف گروه خاص امین خالی می‌نمود.

هنگام تبارز جنجال‌های درون حزبی، هیچگاه چهره اصلی و اجزای اختلافات مطرح نمی‌شد. همه موارد اختلافات داخلی سخن از وجود توطئه، دسیسه، کودتا، خیانت و ... با انواع توهین و تحقیر بود. هنگامی که دست استبداد، شکنجه و اعدام آن به دامن شاخه‌های حزبی رسید، فریاد وشکایت از شخص امین و گروه او بیشتر شد.

پس از آن که جناح کارمل و یا پرچمی‌های وفادار به او، طرف غضب و هدف راندن قرار گرفتند، گونه از تفاوت با بقیه سرکوب شده‌گان و یا در معرض سرکوب مشهود بود. دیگران را می‌گرفتند و زندانی و یا اعدام می‌نمودند، اما، پس از سرکوب قرص اصلی وفاداران به کارمل، برای بقیه پرچمی‌ها در عمل پیش شرطی می‌نهادند. مثلاً اگر یک پرچمی به ناسزاگویی کارمل می‌پرداخت و حاضر می‌شد اطلاعاتی را در اختیار حزب بگذارد، عضویت‌اش محفوظ بود. اما در سطوح کادرها و رهبران شناخته شده که به عنوان سفیر تعیین نشده بودند، علی‌الرغم ناسزاگویی یک تعداد از آنها، باز هم مورد اطمینان و اعتماد قرار نگرفتند. شاید چندی بارق شفيعی، سلیمان لایق و برای همیشه عبدالقدوس غوربندی به چنان ناسزاگویی و مخالفت با ببرک کارمل، مورد اعتماد امین باقی ماندند. (۸)

از نهادن پیش‌شرط گفته شد، یکی از چشم‌دیده‌های خویش را می‌آورم:

تابستان سال ۱۳۵۷، روزهای امتحان شاگردان تخنیکم کابل بود. برای استادان و معلمین گفته شده بود که پارچه‌های امتحان را در دفتر مدیر ببینند و نمره بدهند. هر چند تعدادی آن تصمیم را رعایت نمی‌کردند، و در دیپارتمنت‌های مربوطه خود می‌رفتند، با آنهم میز بزرگی با چوکی‌های بسیار به دور آن وجود داشت که چند تنی می‌نشستند و پارچه‌های امتحان متعلمین را می‌دیدند. من که به عنوان آمر دیپارتمنت و معلم

زبان فارسی اطلاق و دیپارتمنتی نداشتیم، در دفتر مدیر عمومی، مشغول دیدن پارچه های کدام صنف بودم. مدیرمکتب انجنیرمقیم وابسته به جناح خلق، پس از یک صحبت تلفونی کسی را گفت، معاون صاحب را بگویید که اینجا بیاید. معاون تخنیکم شوکت خلیل وابسته به جناح پرچم بود. لحظه یی سپری شد که شوکت خلیل وارد دفتر مدیر گردید. انجنیرمقیم پس از دوسه جمله مزاح گونه، برای شوکت خلیل پیشنهاد کرد، که یک میتینگ مشترک با فابریکه جنگلک در تخنیکم دایر می کنیم، شما صحبت جانانه کنید و قبالاشرافیت و خیانت های شان را بکنید.

شوکت خلیل گفت، رفیق عزیزمدیرصاحب، چه می گوئید. یک کمی دقت شود، بعضی موضوعات را زود قبول نکنیم.

مقیم پرسید، قبول ندارید که خود را به ارتجاع فروخته اند؟

شوکت خلیل گفت، ارتجاع خطر عمده است، چندی پیش یک متعلم مرا که معاون مکتب هستم در مارش به طرف شهر، تهدید کرد که شعار نده، باید جلو چنین حرکات را بگیریم.

مقیم گفت، لفظ زیاد یاد ندارم. شما لفظ زیاد یاد دارید.

دراین وقت من گفتم، مزاحم صحبت تان نشوم، من میروم به دفتر آمرتدریسی پارچه ها را می بینم.

مقیم گفت، رفتن شما ضرورت ندارد، کل چیزها معلومدارشده و بعد روی خود را طرف شوکت خلیل نمود که به حال شما تأسف که قبول ندارید و مخالف میتینگ هستید. شوکت خلیل گفت، به صحبت ها ادامه می دهیم.

مدیربرای شوکت خلیل گفت، بفرمایید، مایوس ما ساختید.

پس ازبرآمدن شوکت خلیل از اطلاق مدیریت، مقیم جایی تلفون کرد وموضوع را به اطلاع رسانید.

شوکت هم نخست از معاونیت سبکدوش شد. بعد در مکتب میخانیکى تبدیل شد. بعدها شنیدم که از منزلش دستگیر شد که برنگشت.

توضیحات و رویکردها

۱- سلطانعلی کشتمند. یادداشت های سیاسى و رویداد های تاریخى. جلد اول صص ۱۷۲/۱۷۱

۲- دستگیر پنجشیری. تارنمای انترنیتی سپیده دم. ۲۰۱۰/۱۲/۲۴

۳- برهان الدین سعید. اتحادیه استادان پوهنتون های افغانستان. سایت نی. اپریل ۲۰۱۰

۴- این بخش را که شامل بحث های نظری پیرامون گونه های استبداد و دیکتاتوری می شد، فشرده نمودم. در زمینه برداشت مبتنی بر مادرزاد بودن خصایل زشت انسانها، یادآوری شود که نظریست غیرعلمی و عامیانه. با آنهم جورج ارنی در کتاب "افغانستان گذرگاه کشورگشایان" چنین نظر اشتباه آمیز را در مورد حفیظ الله امین ابراز داشته است. وی می نویسد: "امین که توطئه گرمادر زاد بود . . ." (جورج ارنی، افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص ۹۵. ترجمه دکتور سید محمد یوسف علمى و پوهاند (پروفیسر) حبیب الله هاله.

توطئه گری امین جای شک و تردید نگذاشته است، او یک توطئه گر بود، اما، از مادر توطئه گر به دنیا نیامده بود. جهان سیاسى وزمینه های پرورش او را توطئه گر بارآورد و توطئه گری را در بستر مساعدت های محیط سیاسى خویش رشد داد و از آن بهره گرفت. بهتر و درستر آن است که روی آورد او و بقیه توطئه گران را به سوى استفاده از ابزار توطئه و گونه های مختلف دسایس؛ در فرهنگ سیاسى غیردموکراتیک و آموزش دیده گى های چنان فرهنگ ملاحظه نمود.

۵- دستگیر پنجشیری. کتاب ظهور و زوال ح. د. خ. ا. سخنان دستگیر پنجشیری درمورد اخراج امین از حزب سزاوار تأمل است. آنچه واقعیت دارد نفوذ امین است.

۶- نگارنده هنگام بازگشت سفری ازخوست به سوی کابل، با داکتر زرغون دریک موتر کرایه والگا نشستیم. دربین موتربیک تن ازفارغان اداره انستیتوت صنعت را دیدم که پیشتر با وی آشنایی داشتم. پس از لحظاتی که ازبه راه افتادن موتر گذشت؛ آشنایم به سوی شخصی که در کنار موتروان نشسته و کلاه چرمی به سر داشت، اشاره نمود و به آهستگی گفت که داکتر زرغون است. داکتر زرغون به عقب نگاهی کرد و به زبان پشتو با تبسم ومؤدبانه، گفت، بلی زرغون هستم. در فاصله وقت حرکت از گردیز به سوی کابل، در سواوری نشستیم. صحبت هایی که او با آشنای من داشت، شکایت از رهبران حزب و شخص امین بود. و اینکه اذیت اش می کنند. او پیهم رهبران را روزیونیست، اپورتونیست... می نامید.

۷- فشرده اطلاعات در رابطه با اختلافات و مناسبات داکتر زرغون با حزب د.خ.ا. از نبشته یی گرفته شده است، به زبان پشتو، زیر عنوان تاریخ کوتاه، قسمت نخست. از قلم "تکامل" در سایت آرایی، ۱۳۹۱/۴/۲۱. همچنان برای آشنایی بیشتر داکتر زرغون، مراجعه شود به کتاب "درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان" نوشته میر صاحب کاروال. به ویژه صفحات ۳۳-۳۵.

شایان یادآوری است که کاروال بر خلاف نوشته "تکامل" معتقد است که داکتر زرغون پس از اخراج از حزب "تا اخیر روابط خویش را با حزب حفظ می نماید." (درسهای تلخ... ص ۳۵)

از آنجایی که به اخراج داکتر زرغون و ظاهراً از حزب، در بسا منابع اشاره شده است، آرزو می رود آقای ظاهراً که حیات دارد، به تشریح جزئیات بپردازد. و اگر پیشتر در این زمینه نوشته است، تقصیر بی اطلاعی نگارنده این سطرها است.

۸- این موضعگیری بارق شفیعی مشهور بود که "ببرک بزرگترین شاید تاریخ است"، هرچند بسیار درد دل امین می نشست، ولی باز هم بارق شفیعی طرف اعتماد امین قرار نگرفت.

پیرامون
"خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر
در گفت و گو با
دکتور پرویز آرزو"

نصیر مہرین

به جای پیش درآمد

نگاهی گذرا بر پاره‌یی از چالش‌های خاطره‌نویسی دراغانستان*

خاطرات سیاسی منابعی‌اند، که از رویداد‌های پیشینه دولتمردان و یا فعالان سیاسی سخن دارند و از آن‌ها می‌توان اطلاعی برداشت. خاطرات وسیله‌یی می‌شوند برای انتقال و سپاریدن تجارب پیشینه به مردم و آگاهی بخشیدن به آنها. اما، می‌دانیم که هر منبعی را نمی‌توان دارنده چنین باری پذیرفت و ثقه، سزاوار اعتماد و اطمینان یافت. به این لحاظ نگرستن خاطرات مستلزم کاربرد احتیاط، شک، دقت جدا نمودن سره از ناسره است. رعایت دقتی که در حیطه کار منتقدین و نگرش‌های انتقادی هنگام مطالعه آثاری از این دست است، پشتوانه اطمینان بخشی در پذیرش خاطره‌ها می‌شود. معلوم است که حضور غلط گویی، گاهی درستی‌ها و نکات راستینه خاطرات را نیز با شک روبرو می‌نماید. زیرا خواننده متوجه می‌شود که با شخصی مواجه است که چه به گونه قصدی و یا در اثر غفلت نادرستی‌هایی را در خاطرات خویش راه داده است. محتمل بودن چنین موارد، خواننده را از پذیرش بی‌چون و چرای مطالب کتاب دارنده محتوی خاطره‌ها باز می‌دارد. . .

این را هم بیفزاییم که سخنان خاطره‌نویس‌ها، هنگامی که بازگفت‌هایی از حوادث و رویدادهای پیشینه کشوری مانند کشورما دارد و مربوط به "تاریخ سازان" و "قهرمانان" است، به ابعاد مراقبت پژوهنده و دقت خواننده می‌افزاید. زیرا چند دهه پسین با حادثه زایی، ریختن خون‌های بی‌شمار، با مرگ تعدادی از عاملان رویداد‌ها، با دست به دست شدن قدرت لرزان، با فعل و انفعالات سریع، با شکستن نهاد

های پیشین، بدون دستاوردهای مثبت، وبا ایجاد صفوف و قطب هایی که بیشتر از مسائل قومی و مذهبی متأثراند، معرفی می شود. واین عوامل و نتایج آشکار آن، نه تنها بر روان جامعه؛ بلکه بر روانِ خاطره نویسنده مؤثر بر حوادث، سنگینی دارد. این است که بسا از خاطره نویسان را چنان متأثر نموده است که پیرامون برخی رویدادها راه طفره رفتن، برائت طلبی و یا پریشان گوئی ها را در پیش گرفته اند. به ویژه که در کشور ما، بیشترین کتاب های خاطرات در ایام بازنشسته گی یا تقاعد جنگی، سیاسی - اداری و کهولت سن و سال انتشار می یابند. نشراین گونه خاطرات در ایام پیری و یا پس از مرگ ایشان، نشاندهنده یک درک و برداشت از خاطره نگاری است که از آن برداشت تفننی دارند. آنها "چنین می انگارند که خاطره نویسی امریست تفننی و یا هم مشغولیت دوران باز نشسته گیست. این یک پندار ساده انگارانه است. برای آن که خاطره نویسی نه تنها تاریخ نویسی در یک کشور را کمک می کند؛ بلکه می تواند برچگونه گی سر گذشت رویداد های فرهنگی، ادبی و اجتماعی - سیاسی آن کشور نیز روشنی اندازد. " (۱)

مشکل انتشار دیر هنگام برخی از خاطرات هم عصر، این هم است که چه منتقد و چه دارنده روایت دیگری از یک رویداد امکان تبادل نظر و بحث با خاطره نویس را از دست می دهند. هرچند می تواند روایت ها و نقد ها مدت ها وسده ها پس از انتشار اثری ادامه بیابند، اما، آن مزیتی را که انتشار خاطرات به موقع و پیشتر از ایام کهولت دارد، از دست میدهد. هنگام سرنوشت کتاب خاطرات مرحوم سید قاسم رشتیا دیدیم که در شروع مباحثات هنگامی که در محراق توجه و نقد قرار گرفت، مؤلف کتاب وفات نمود. یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی (۲) را داریم که عجا از جریانات مهم شورای ملی در دوره ۱۲ و تا آن وقتی که در شورای ملی وکیل بود، خبری در یادداشت ها نیست.

این اطلاع خویش رانیز سزاوار گفتن می یابم که خاطرات مرحوم شیرعلومی، که روایت های جالبی برای مقطعی از تاریخ ما دارد، معصومانه از انتشار بازمانده است. . .

مشکل دیگر در زمینه خاطره نگاری ها، بی توجهی به تهیه یادداشت های روزانه است که کمتر در کشور ما به اهمیت آن اندیشیده اند. و شاید هم بعضی یادداشت ها به دلیل جنگ ها و مهاجرت ها و یا عمدا از میان رفته اند. در مورد گونه عمده آن شایعه بی مبنی بر نابودی خاطرات پادشاه سابق محمد ظاهر خان از طرف سردار عبدالولی موجود است.

مشکل دیگری آوردن خاطرات در تابعیت از تاریخ سازی است. برخی بخشی از خاطرات را در متابعت از نیاز کاملا شناخته شده براءت جویانه و مطابق نیاز روز می آورند. انتشار بخشی را لازم ندیده آن را حذف می کنند و مطالبی را خود ساخته می آورند. چنین رفتاری به تهیه تاریخ درست زیان می رساند که شایسته شناسایی و نقد است. زیرا سنت سپردن دروغ به تاریخ با ادعای اطلاع داشتن از اوضاع، جفایی به نسل جوان کنونی و آینده گان است. مثالی بیاوریم از "کریاس پوشان برهنه پا. خاطرات دوکتور محمد حسن" شرق" از ۱۳۱۰ تا ۱۳۷۰ " در کتاب وی از رویداد مردمی سوم حوت سال ۱۳۵۸ از شرکت دختران یادشده است، در حالی که سوکمندانه در مظاهرات مخالفت آمیز آن روز علیه تجاوز شوروی، هیچ زن و دختری حضور نداشت. حتا نام ناهید شهید را که در مظاهرات ماه ثور ۱۳۵۹ به شهادت رسید، نیز در پیوند با مظاهرات سوم حوت ۱۳۵۸ آورده است.(۳)

اما در زمینه عدم انتشار به موقع یادداشتها و خاطرات، آنهم در فضایی که امکانات مهاجرت فراهم نموده است، اگر از عامل مشکلات تخنیکی بگذریم، این دغدغه خاطر محافظه کارانه را حمل می کند، که مبدا انتشار نکاتی ناخوشایند در خاطره ها، دل دوستان و آشنایانی را هم برنجاند. نگارنده که بیش از ۱۵ سال پیش خاطرات اسدالله علم وزیر دربار محمد رضا شاه، را ورق گردانی داشتم تا بازتاب موضوعات افغانستان را در آن ببینم، متوجه چنان ذهنیت حاکم در تصمیم اسدالله علم شدم. که البته در کشور ما چنان روحیه هراس آمیز و دغدغه خاطر حضور بیشتر دارد.

با توجه به حضور چنان روحیه، در اینجا روی سخن و امیدواری را متوجه آن عزیزانی

می‌نمایم که پدر و یا مادر و یا بقیه نزدیکان ایشان یادداشت‌ها و خاطراتی از خود برجای نهاده‌اند، اما، روی انتشار ندیده‌اند، آنها سعی کنند زمینه‌های انتشار آن را مساعد نمایند.

نمونه‌های بسیار تحسین برانگیز از تلاش‌های خاطره‌یابی و نشر آن را از طرف جناب خالد صدیق چرخ‌داریم. این هموطن که زنده‌گی و تخلص خانواده‌گی‌اش، سراپا مشحون از خاطره و یادآور خاطرات بسیار است، پس از انتشار کتاب "خاطراتم" که برگ‌ستوده‌ای برای شناخت گوشه‌هایی از تاریخ چند دهه پیش است، در ایام پیرانه سری در کنار هدف انتشار اطلاعات خانواده‌چرخ‌داری و مناسبات آنها با خانواده‌ایمان الله خان و محمد نادرخان، شب‌ها و روزها، پیای سرخ هموطنانی را گرفت که خاطرات و عکس‌هایی از خود داشتند و یا از پدران ایشان برجای مانده بود. در نتیجه تصویر جامع‌تر را از یک مقطع تاریخ عرضه کرده است (۴)

آقای داوود ملک‌یار در اواخر دهه‌ی نود عیسی‌گام ابتکاری را برداشت و به جمع‌آوری اطلاعات و خاطره‌های شفاهی (به گونه‌ی صوتی و تصویری) پرداخت که در روشنی مسائل کودتای نام‌نهاد میوندوال بسیارگویا و رسا است. . .

مرگ برخی از چهره‌های مؤثر که در ایجاد رویداد و یا رویدادها با خاطره‌نویس مشارکت و همراهی داشتند، مورد دیگری است که کار پذیرش و عدم پذیرش پاره‌یی از گفته‌ها را با دشواری مواجه می‌نماید. طی بیش از دو دهه‌ی پسین شاهد چنین چالش‌های درحوزه‌ی خاطره‌نویسی‌ها بوده‌ایم. نمونه‌هایی را داریم، که پس از انتشار خاطرات شخصی، اشخاص متعدد دیگر یا هم‌تایان خاطره‌نویس، به تردید روایت او پرداخته‌اند. مسلم است که در نتیجه‌ی چنین وضعیتی خواننده در حیرانی به سر می‌برد که سخن کدام یک از آنها را بپذیرد. . .

این جا قصد ما آوردن همه موارد و نمونه‌هایی را که تا حال در برخی آثار بازنگریسته‌ایم، نیست. منظور بیشتر نشان دادن پاره‌ی مثال‌ها است که پذیرش روایات را با شک

و تردید خواننده مواجه نموده و وظیفه منتقد را برای تشخیص حقایق برجسته تر می نماید. برای بیرون رفت از چنان سردرگمی ایجاد شده و دسترسی به اطلاعات ثقه، لازم است که به محک ها و سنجش هایی رویاوریم که در حیطه نقد خاطره نویسی است. نقدی که حضور و ضرورت خود را در حوزه تاریخنگاری حقیقی کشور ما بیش از پیش مطرح می نماید. به ویژه که ما شاهد افزایش انتشار و پخش کتاب هایی خواهیم بود که به مقوله خاطرات تعلق دارند. اگر همزمان با انتشار آنها محک نقد را نداشته باشیم، بسیار احتمال دارد که مانند چند دهه پیشتر جعلیات و دروغ ها همچنان تحویل تاریخ شوند. اگر دیروز بنابر حاکمیت اوضاع مانع شونده، چنان نقدی جای نیافته بود، زمینه های بسیار مساعد کنونی توجه به نقد آثار و رعایت نقد را سهل نموده است. برای جدا نمودن دروغ ها از حقایق، رعایت چند معیار مقدماتی اهمیت دارند:

- مطابقت دادن روایت های چندگانه از رویدادهای مشابه که از طریق راویان جداگانه به گونه های متفاوت ارائه و تصویر شده اند.

- چشم انتظار به انتشار خاطراتی داشت که دارندگان آن تا حال نتوانسته و یا نخواسته اند، در انتشار و بازگویی آن بپردازند. چنین چشمداشت و انتظاری است که ما را از داوری همراه با تحکم و قاطعیت در پذیرش و یا رد مواردی از خاطرات انتشار یافته، بازمی دارد. چنان که در برگهای بعدی می بینیم، "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت و گوبا دکتر پرویز آرزو" چنین برگی در پیش روی ما می گذارد و یا جلد چهارم سراج التواریخ چنین نقشی را در بازشناسی بسا موارد دارد. در نظر بیاوریم که در آثار متعدد مؤرخین و نویسنده گان پیرامون قتل امیر حبیب الله خان "سراج المله والدین" روایاتی دیده شده است. اما، وقتی پس از چند دهه، جلد چهارم سراج التواریخ تألیف کاتب بزرگوار فیض محمد هزاره انتشار یافت، می بینیم که دقیق ترین اطلاعات ارائه شده . اطلاعاتی که به قول ابولفضل بیهقی از "معاینه و اسماع درست" کاتب ناشی شده است. کاتب گرامی همانند بیهقی همه آن چه را که از "چشم و دیدار" داشت، از خاطر خویش آورده و بقیه را از شنیدگی های می گیرد که دقت لازم را در پذیرش

آنها به کاربرده است. (۵)

- سعی در جهت گرد آوری اطلاعات پراکنده و شفاهی. در این زمینه شایان یادآوری است که نقش گرد آوردن اطلاعات شفاهی و مستند نمودن آن به ویژه مستند نمودن خاطرات آنانی که شاهد رویدادها بودند و وقوع حوادث را به چشم سر نگریسته اند اهمیت به سزایی دارد. کم نیستند کسانی از این دست که خاطره های خویش را با خاموشی در سینه محفوظ داشته اند. یا گاهی قصه هایی دارند که به صورت تصادف مطرح شده است. چه بسا از دارنده گان خاطره ها و ناظران صحنه وقوع رویدادها که توان نوشتن را ندارند، و یا فرصت نوشتن نیافته اند. عدم دسترسی به چنان منابع، و مستند نشدن آنها، حاکی از ناقص ماندن برگه های تاریخ و تداوم تاریخ دروغ و مجعول است.

به گونه مثال، چند وزیر و یا جنرال یا دولتمرد مؤثر در رویداد ها و حوادث، روایت خویش را به گونه یی آورده اند. در حالی که بسا عساکر و یا بقیه مامورین و کارمندان شاهد همان رویداد با سینه های مملو از اطلاع متفاوت و از نظر به دور مانده اند. در نتیجه بعضی موارد روایت های یک جانبه، نا مکمل و یا غلط در اوراق تاریخی و خاطره نویسی ها راه یافته اند. غلبه بر این یک جانبه گری، سعی در جهت تکمیل اطلاعات، ترتیب زمانی رویدادها، تشویق افراد و اشخاص دارنده اطلاع برای بازگویی خاطره هایش، برگه های انتشار یافته را بهتر در معرض داوری قرار میدهد و در نهایت به حقیقت یابی کمک می رساند.

با این توضیحات امید است حالی شده باشد که دیدار با تاریخ حقیقی کشور ما، نیاز دارد که ورق های گفته ناشده، جمع آوری شوند، سخنان در سینه مانده بیرون آیند و هر آن چه در مقوله خاطرات در حوزه های سیاسی، نظامی، هنری، ورزشی ... را شامل می شود، جمع آوری و نشر شوند.

همپای این تلاش ها است که نقد برگه های تاریخ، تاریخ نگری، تاریخ نگاری و خاطرات

به عنوان یکی از منابع طرف توجه تاریخ نیز به سامان می نشیند.

نمونه یی که اکنون روی دست ما قرار دارد، و درسطور پایان به آن می پردازیم، گام مهمی است در جهت تحقق چنان آرزومندی .

* * *

نگاه کلی بر نقش دکتور پرویز آرزو در گفت وگو

پس از مطالعه "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ..."، این تصور برایم دست داد، که دکتور آرزو بر بنیاد آگاهی از نیازهای تبیین تاریخ کشور و اهمیت بیرون آوردن اطلاعات از سینه جنرال، او را به سخن آورده است. ورنه بسیار محتمل بود که جنرال قادر نیز اطلاعات خویش را مانند بسا قدرتمندان و جنرالان حادثه ساز و مطلع از چگونگی رخداد های تاریخ ساز، به خانه ی قبر همراه می برد. دریافت اهمیت چنان نقش است که خواستم عنوان ویژه یی را به زحمات دکتور آرزو در نظر بگیرم.

در آغاز سخنانی از هر دو تن را می آورم:

دکتور آرزو:

" بر آن نیستم که در مورد داوری های جنرال عبدالقادر قضاوت های آرمانی و اخلاقی داشته باشم. هدف از کار من این بود که آینه یی در برابر تصویر پر ابهام آن سالها بگذارم تا شما خواننده ورجاوند، خود به داوری بنشینید ... "

جنرال عبدالقادر:

" می خواستم نشان بدهم که ظلم و استبداد را بقایای نیست. این هم نتیجه اش. مرا به زندان انداخت. مرا تاپای مرگ برد. اما، من زنده ماندم. ما به وحدانیت خدا باور داریم. خود خدا دید که من مرتکب جنایت و خیانتی به بنده هایش نشدم. هیچ استبدادی در

برابر پائینتر از خود نداشتم ..."

کتاب "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت و گو با دکتر پرویز آرزو"، انتشار یافته است. (درس‌های بعدی به صورت کوتاه شده نام‌ها: خاطرات سیاسی، عبدالقادر و دکتر آرزو، بسنده می‌نمایم). این کتاب از چندین جهت می‌تواند، حایز اهمیت باشد. زیرا دارنده خاطرات شخصی است که دستی در کودتا داشت. کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی. به ویژه نقش و سهم وی در سازمان دادن به نیروهای هوایی برای سرکوب قطعات وفادار به رئیس جمهور محمد داوود خان در پیروزی کودتا بسیار مؤثر بود.

در باره چنان نقش وی، همه آنانی که پیرامون کودتای ثور نوشته‌اند، به شمول شخص خود وی توافق دارند. افزون بر آن، شام پنجشنبه (هفتم ثور)، پس از ابلاغ خبری در رادیو افغانستان، از طرف حفیظ الله امین، اطلاعیه "شورای انقلابی نظامی" را که دو تن (اسلم وطنجار و عبدالقادر) بالترتیب به زبان‌های پشتو و فارسی خواندند، معلوم است که وی از اشخاص مهم، مؤثر و دخیل در آن کودتا بود. سمت‌های بعدی و فراز و فرودی را که پس از رهایی از زندان دید، (شام شش جدی ۱۳۵۸)، تماس‌ها و روابطی که با "رهبران" سیاسی افغانستان و اتحاد شوروی داشت، همه حاکی از آن‌اند که عبدالقادر یک تن از منابع مهم معلوماتی رویداد‌های آن سال‌هاست. و همین نقش و اطلاعات او است که همواره به دامنه انتظارات برای دریافت آگاهی ما می‌افزاید.

شایان یادآوری است که اهمیت انتشار کتاب را تنها نقش عبدالقادر در آن رویداد‌ها و بهره‌مندی وی از اطلاعات بسیار بار نیآورده است. خاطرات، محصول گفت و گویی است، که نیاز تنظیم و ترتیب و سواد دادن آن، ذهن حقیقت‌جو و هوشیاری را با خود یافته است.

هنگامی که این کتاب را ورق گردانی نمودم، به زودی متوجه شدم که برای نخستین

بار در گسترهٔ تهیه و ترتیب خاطره‌های سیاسی، با گونهٔ متفاوتی از خاطره‌نگاری‌های پیشینه مواجه هستیم که بار زحمت آن را دکتور آرزو برشانه داشته است.

نخست به معرفی فشردهٔ دکتور آرزو می‌پردازیم

دکتور پرویز آرزو

متولد ماه ثور ۱۳۵۷ در کابل از پدر و مادر هراتی

تحصیلات:

دوره ابتدایی و متوسطه در ایران و افغانستان (لیسه جامی هرات)

یک سال درس در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل (سال ۱۳۷۵)

ماستری اقتصاد بین الملل از "دانشگاه مالی فدراسیون روسیه" در سال ۲۰۰۵ م. (۱۳۸۴)

دکتورای اقتصاد بین الملل از "دانشگاه مالی فدراسیون روسیه" در سال ۲۰۰۹ م. (۱۳۸۸)

عنوان رساله دکتورا: "عوامل جهانی و منطقه‌یی موثر در مدرنیزه سازی اقتصاد افغانستان".

فعالیت‌های ادبی و فرهنگی:

شروع فعالیت‌های مطبوعاتی: از پانزده سالگی در روزنامه "اتفاق اسلام" و مجله "هفت قلم" هرات.

مدیر مسئول ماه نامه "امروز" در مسکو (۱۳۷۹-۱۳۸۱)

آثار چاپ شده:

۱. "آوار آیین" دفتر شعر - سال چاپ: ۱۳۷۵

۲. "آسمان، دریا". دومین دفتر شعر. سال چاپ: ۱۳۷۸

۳. "زندگی دایره است". داستان. سال چاپ: ۱۳۷۹

۴. "چپاولگران از بازی خارج می شوند". ترجمه از روسی به فارسی. در مورد افغانستان در دورهء جنگ جهانی دوم. سال چاپ: ۱۳۸۰

۵. کتاب "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت و گو با دکتر پرویز آرزو"، ۱۳۹۲. کابل

کتاب های آماده به چاپ:

۱. "خندهء بیابان" - دفتر شعر

۲. "افغانستان و همگرایی های اقتصادی - منطقه ای"

دکتر پرویز آرزو، در سال های ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۹ سکرتر اول و مسول بخش سیاسی سفارت افغانستان در مسکو بود. (۶)

به طور فشرده جای چندین نقش و نشان روش دکتر آرزو را می توان نشانی نمود:

- این کتاب از بافت، ترتیب و تنظیم دیگری بهره مند شده است. تفاوت نخستین با کار خاطره نویسی های پیشینیان هنگامی تبارز یافت، که کاردیگران را راندن در جادهء یک طرفه، نوشتن راست و غلط چنان که دل شان خواسته است، دیده بودم. اما، در خاطرات عبدالقادر، انگیزهء حقیقت جویی باهوش متعهد و شمیم دکتر آرزو بر کتاب سایهء همیشگی دارد. این ویژه گی سبب شده است که خاطرات عبدالقادر در مسیری بازگفت بیابند که نیاز تهیهء خاطرات چنین فردی تقاضا دارد.

- گفت و گوی دکتر آرزو با عبدالقادر (۸۰ ساعت در شش ماه اول سال ۱۳۸۹) درنوار ثبت شده است. چنین روشی، می تواند به روشنی زوایای بیانجامد که از طرف یک شخص ارائه شده است. ویا موارد سزاوار بحث و تفکر و نقد را بیشتر کمک نماید. درحالی که ظاهرطنین با بهره مندی از امکانات بی بی سی، گویا جمع آوری تاریخ شفاهی

قرنی را به گونهٔ عمومی و مواردی دلخواه طرف توجه داشت. روش گفت و گو وضبط صوت از طرف دکتور آرزو، در کشور ما برای تهیهٔ و ترتیب تاریخ شفاهی بسیار برآزنده و تازه است. حتا خاطرات سیاسی ایرانی ها با استفاده از چنین روشی به سالهای پس از انقلاب ۱۳۵۷ برمی گردد. و " نخستین ابتکار در این زمینه در سال ۱۹۴۸ توسط پروفیسور " آلن نونیز " (Allan Nevnis) انجام گرفت. او در جریان مطالعهٔ اسناد تاریخی مورد نظرش در دانشگاه کلمبیای آمریکا بفکر استفاده از ضبط صوت برای ضبط و گردآوری خاطرات افتاد. به دنبال چنین فکری بود که او نخستین طرح در زمینهٔ تاریخ شفاهی را به ضبط و گردآوری خاطرات سیاسی گروهی از شخصیت های سیاسی و عمدتاً بازنشسته آمریکایی اختصاص داد. " (۷)

- در پرتو روشی که دکتور آرزو در گفت و گو در پیش گرفته است، عبدالقادر میدان وسیعی یافته تا خاطرات خویش را بگوید. اما، آنجا که قصد می کند تا هرچه را که دلش می خواهد بگوید؛ دکتور آرزو در چنین مواردی رشتهٔ سخن و خاطره را در دست نگه می دارد و سخن او را دوباره پیرامون موضوع خاطرهٔ یاد شده سمت و سو می دهد.

- خواننده از همان آغاز یا پس از مطالعهٔ نامه یی که عبدالقادر عنوانی دکتور آرزو در زمینهٔ نشر کتاب به قلم خویش نوشته است و با چند برگ دیگر، متوجهٔ سهم مهم وی در تهیهٔ کتاب می شود. متوجه تهیه و ترتیب و آراستن کتاب با نثر پرکشش و روان که دست خواننده را می گیرد تا او را به انتهای کتاب رهنمون شود.

- دکتور آرزو هنگام گفت و گو، در مقام پرسشگر منفعل ظاهر نمی شود. پرسنده یی نیست که موضوع و پرسشی را طرح کند و در برابر سخنان عبدالقادر نقش تایید کننده و یا خاموش را بیابد. بار، بار و به گونه های متنوع به اشتباهاتی که عبدالقادر در برداشت های سیاسی، تاریخی خویش دارد، اشاره می کند. و یا این که با ظرافت و زیبایی به جنرال اطلاع و معلومات ناقص و اشتباه آمیزش را یادآوری می نماید. اما، می گذارد که سطح درک و فهم عبدالقادر ارائه شود. مثلاً عبدالقادر سعی دارد که پیرامون مبارزات دورهٔ ۷ و ۸ شورای ملی و به ویژه افکار و مبارزات دکتور عبدالرحمان محمودی سخن

براند. دیده می شود که شکل گیری افکار محمودی را با برداشت های بسیار ناقص و اشتباه آمیز تصویر می کند. افکار او را متأثر از انقلاب ۱۹۴۹ چین به رهبری مائوتسه دون و در نتیجه پذیرش شعار "قدرت سیاسی از لوله تفنگ" بیرون می آید، در قلمرو با گفت خاطره های خویش به ارزیابی نشسته و برداشت خاطره آمیز را می آورد. اما، دکتور آرزو آموزگارانه به او یاددهانی می کند که: "این خاطرات شما مربوطه به دوره بی است مشهور به "دموکراسی آزمایشی ظاهر خان"

- گاهی که عبدالقادر از صلاحیت های خویش یاد می کند، دکتور آرزو احساس تعجب آمیز خویش را چنین مطرح می کند که: "صلاحیت تقرر آنها را داشتید"

- در چند مورد دیگر گفت و گو به چنان بحث جدی مبدل می شود که دکتور آرزو اندکی هم از موضع عقب نمی نشیند. به طور مثال هنگام گفت و گو و پرسش از برداشت های عبدالقادر از جنبش ۲۴ حوت این موقف دکتور آرزو به اوج خود می رسد. دکتور آرزو در زمینه پیوند و چگونگی کیفیت روابط عبدالقادر با اتحاد شوروی، رهگشانه ترین گفت و گو را پیش می برد.

- این موارد نشان می دهند که گفت و گو کننده با جنرال، صرفاً سمت باز نویسی سخنان ثبت شده را ندارد. به دیگر سخن دکتور آرزو کاتب سخنان حق و ناحق جنرال نیست. آنجا که دکتور از حقانیت برداشت خویش در زمینه بی متیقن است در برابر برداشت اشتباه آمیز عبدالقادر به نقد می پردازد و گفت و گو روح تازه بی می بخشد. زیرا "هدف حقیقت یابی است".

- هرچند خود دکتور آرزو ماهیت گفت و گو و روشنی پاره مسائل را به عبدالقادر احاله می کند، اما، پرواضح است که وی قصد داشته است با تواضع سهم و نقش خویش را کم رنگ نشان دهد.

- یک یاد آوری دکتور آرزو در مقدمه، اشاره بی می تواند باشد مبنی بر این که همه سخنان عبدالقادر در این کتاب نیامده اند. در سه نقطه پیاپی در بسا صفحات کتاب

خاطرات می رساند که سخنان کوتاه شده اند. اما در هر حال متن نهایی کتاب از نظر عبدالقادر گذشته است.

* * *

توضیحات و رویکرد ها

*- این یادداشت های قلم انداز را از نبشته تکمیل نشده یی گرفته ام که زیر عنوان سیر خاطره نویسی در افغانستان، در آینده به نشر می رسد.

۱- پرتو نادری، بلقیس مکیز در " گذرگاه بسته "

۲- یادداشت هاس خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری . تهیه کننده، ماری خلیلی و افضل ناصری. امریکا. ۲۰۱۰

۳- دکتور محمد حسن شرق. کرباس پوشان برهنه پا. خاطرات دوکتور محمد حسن شرق " از ۱۳۱۰ تا ۱۳۷۰. ص ۱۷۲ کتابخانه سبا، پشاور. پاکستان.

۴- خالد صدیق چرخ، برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان. اثر دو جلدی

۵- کاتب ملافیض محمد کاتب هزاره. سراج التواریخ. جلد چارم. بخش سوم. ص ۶۲۳ انتشارات امیری. کابل ۱۳۹۰

۶- شرح حال فشرده دکتور آرزو از کتاب "سیما ها وآواها"، جلد دوم، تألیف نویسنده و تذکره نگار ارجمند جناب نعمت حسینی و نشانی زیرین گرفته شده است:

www.farhangistan.com

۷- خاطرات بزرگ علوی. بکوشش حمید احمدی . کتاب نخست از مجموعه تاریخ شفاهی ایران. ص ۳. نشر باران سوئد. ۱۹۹۷.

معرفی فشرده عبدالقادر

ترتیب معرفی، بحث وابرار نظر پیرامون کتاب بالا را چنان در نظر گرفته ام، که مراحل ومقاطع مختلف حیات سیاسی - نظامی عبدالقادر را ناظر باشد. دراین قسمت بر بنیاد شرحی که وی از زندگی خویش ارائه می دهد، پیرامون شکل گیری نخستین افکارسیاسی وتأثیراتی را که مطابق برداشت من از اوضاع واحوال جامعه وزندگی پذیرفته است، تأمل نموده ام. شایان یادآوری است که در این قسمت از حیات عبدالقادر، درمنابع دیگر نام ونشانی از وی ندیده ام. محل استشهاد من تنها سخنان راوی است. درحالی که درمراحل بعدی حضور نام وی درمنابع دیگر به دامنه نظریات می افزاید.

سیر زنده گی عبدالقادر را از روی روایت های خود او می آوریم. با این یادآوری که محتمل است وی نیز مانند همه اشخاصی که برخی از برگهای حیات خویش را هنگام شرح خاطرات نمی آورند؛ بعضی رویداد های زنده گی خویش را در معرض سانسورمادام العمرقرار می دهند؛ و بعضی صفات را در زنده گی خویش می افزایند؛ عمل کرده باشد. انگشت نهادن بر آن موارد وظیفه کسانی است که اطلاع بیشتری از او دارند. شاید هم وی پس از انتشار چاپ کنونی کتاب خاطرات، موارد فراموش شده ویا سانسور شده را باز بیاورد. و یا شاید هم نقدها و پرسش هایی که تعدادی از هموطنان ما از وی به عمل می آورند، به بازگویی بیشتر روایت های جا داشته در حافظه او بیانجامد. زیرا وی زنده است و این زنده بودن او این مزیت را دارد که به نقد ها و پرسش های مطروحه پاسخ بدهد. آن چه که سوگمندانه هنگام نقد خاطرات افراد وفات یافته ممکن نیست.

روایت زنده گی عبدالقادر از گونه "اتوبیوگرافی" Autobiography است. نوجوان ۱۲ ویا ۱۳ ساله، وقتی از آغوش خانواده درغوریان هرات جدا می شود؛ و ره به سوی

کابل می برد؛ و تا روزهایی که گفت و گوی خلاق دکتور آرزو با او در ماسکو ترتیب می شود، چنین سیری را به تصویر می کشد. این روایت زندگی او با دو ویژه گی رسم می شود: نخست که خود در مقام گوینده سیر زنده گی خود است و به عنوان شخص فراز آمده درپله های بالای حکومت و کانون های تصمیم گیری؛ به شرح و توضیح محیط ماحول و جریانات سیاسی می پردازد. و از آن جایی که بخشی از زنده گی وی را سفرها احتوا نموده و روایت هایی از دیدارها و اتفاقات سفرهای خویش دارد؛ روایت سفرها بخشی از زنده گی و شرح حال او اند. براین مبنا وقتی دکتور آرزو برای او دری را می گشاید که خاطرات را از سینه بیرون آرد، خود شارح زنده گی خویش است.

عصاره شرح حال عبدالقادر را چنین یافته ایم:

متولد سال ۱۳۱۳ (یک سال پس از آغاز پادشاهی محمد ظاهر خان) در روستای برناآباد غوریان هرات است. مکتب ابتدایی را که "شرافت" نام داشت به پایان رسانیده است. وقتی پدرش در بستر بیماری می افتد و سرانجام فلج می شود، مادرش بار دشواری ها را برشانه می نهد و عبدالقادر با تن دادن به مزدوری در منزل خانواده های متمول و یا خارجی برای نانوائی، نان آور خانه می شود و در دل رنج و درد بزرگ.

درس خوان است و با درجه اول نمره گی از مکتب شرافت فارغ شده به مکتب حربی کابل (حربی شونخی) جذب می شود.

اما این پرسش دکتور آرزو که: "شما تنها نان آور خانه بودید. چه طور تصمیم گرفتید از پدر و مادر و خانواده جدا شوید؟" پاسخی می یابد که جالب است و برخی ها، آن چنان کاری را به عنوان بخشی از خاطراتی که هرگز نباید بگویند، برای همیشه در زندان سینه می نهند:

هنگامی که رخصتی های تابستانی مکتب حربی فرا می رسید (مکتب حربی تا اواخر سال های دهه سی خورشیدی در فصل تابستان تعطیلات داشت)، "من سه ماه رخصتی سالانه را در هرات می گذراندم. در آن سه ماه تمام تلاش من این بود که خرج

خانواده را پیدا کنم. سعی می کردم در رخصتی ها یکی دو بار به ایران تریاک ببرم. یک قافله برناآبادی پیدا کرده بودم. در هر نوبت، یکی دو من تریاک را به پشت می کردم و با قافله می رفتم. شب به مرزایران می رسیدیم. دم دم صبح از سرحد می گذشتیم. قافله در نزدیکی های شهر «تایباد» ایران، طرف هایی داشت که مال را از ما می خریدند. ما یک من تریاک را به دوصد تا پنجدصد تومان طلا می خریدیم." (۱)

وآغازین زمانه آشنایی با افکار سیاسی را، هر چند پرسش انگیز است، (۲) اما، از هنگامی می آورد که متعلم صنف ۹ مکتب حربی بوده است. می گوید از طرف رابط حزب توده ایران نشریات آنها برای وی آورده می شد. ولی نمی داند که از چه طریق وی را تشخیص داده بودند و منشاء آن روابط چی بوده است. مدعی است که از همان هنگام برای نشریات حزب توده ایران، حق الاشتراک می پرداخت. (۱۳۳۱) این را نیز می افزاید که مهاجرین ایرانی در سویدن و یا دنمارک بودند. (۳)

از محتوای نشریات سخنی نمی آورد. حال اگر ضمن محفوظ نگهداشتن پرسش هایی، تأثیر سیاسی - فکری نشریات حزب توده را بر وی پذیرا شویم، باید هسته آن چنین باشد:

"در پاییز ۱۳۳۱ش حزب توده، با انتشار جزوه «برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران برای مرحله کنونی از تکامل اجتماعی کشورما»، رسماً آن حزب را حزب طبقه کارگر و دارای جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی دانست و وظیفه حزب را برانداختن نظام سلطنتی، تغییر قانون اساسی، تقسیم بلاعوض املاک زراعی، تشویق سرمایه های داخلی برای توسعه صنایع، و استقرار دموکراسی توده‌ای اعلام کرد. (۴)

برعلاوه نشریات حزب توده، چنان که روایت دارد، که "با فاکولته خوان ها ارتباط داشتیم. پیش آنها می رفتیم. آنها در مورد مسائل روز گپ می زدند و ما می شنیدیم".

شکل گیری موقف ضد سلطنتی و ضد شاهی خویش را هنگام روایت مغشوش از مظاهرات دکتور عبدالرحمان محمودی و میر غلام محمد غبارچنین روایت می کند:

"عسکرها ریختند و مردم را پراکنده کردند. از یکی از عسکرها پرسیدیم «آن ها کی بودند». گفت: «ضد شاه بودند.» من صنف دهم بودم. در ظاهر، گپ عسکر را تأیید کردم که «این خانه خراب ها درمقابل شاه که سایه خداست چنین شعارهایی می دهند» اما در دل، چیز دیگری بود. فکرما با تظاهرکنندگان همنوایی داشت."

پیش از تأمل پیرامون عوامل شکل دهنده افکار و مواضع عبدالقادر، یادآوری آن چه که روایت مغشوش نامیدیم لازم است. وی در چندین مورد ضمن روایت رویدادهای تاریخی و هنگامی که شناخت خویش را از شخصیت ها و جریانات ارائه می کند، دچار اشتباه است. برای توضیح چنان موارد عنوان جداگانه یی را در نظر گرفته ایم.

بنیاد های زندگی سیاسی عبدالقادر

بر بنیاد روایتی که از زنده گی اش خواندیم، به یک نتیجه گیری مرحله یی از حیات او بسنده می نماییم و آن بازشناسی زمینه ها و عوامل شکل دهنده باورهایی است که چند دهه وی را مشغول نگهداشت:

۱- وضعیت اجتماعی، معیشتی و فقری که بر سر خانواده اش سایه داشت. وی مانند بسا کسانی است که از دل فقر و ناهنجاری های اجتماعی و اقتصادی و تبعیضات مختلف برخاسته اند و همواره آرزو دارند از به خاطر آوردن و شرح آن وضعیت آغاز نمایند و دیدنی های خویش را بازگو کنند. بازآوری خاطرات ناشی از تأثیرات آن وضعیت در زندگی راوی و خانواده اش همواره منظوری را دنبال می نماید. منظور ارائه دریافت های جامعه شناسانه و تأمل بر وضع دردناکی است که بر زندگی آنان سایه داشته است. و اگر خاطره گو از زنده گی خانواده گی متمولی بهره مند بوده است، معمولاً حاصل دیدارهای خویش را از حال بقیه مردم و در کل از وضع جامعه را

عامل مراجعه به افکار و اندیشه های مبارزاتی توصیف می کند. آن چه می تواند شایان پذیرش باشد این است که وضعیت رقتبار جامعه به ویژه در روستاها، به ابعاد مضاعف دردها و بالتبع شکایت ها و نارضایتی ها درمیزان با دشواری هایی که دامنگیر مردم شهرها بود، می افزود.

اینجا چنین موضوع اثر گذار را مختصر در نظر گرفته می خواهم در نماد عبدالقادر، عده بیشتری را در نظر آوریم. آن عده ای را که از بقیه روستاها و مناطق افغانستان وارد کابل می شدند. وقتی زنده گی این تعداد، از واقعیت های عیان و تلخی چون مظالم حکومتی ها، فقر و تنگدستی مردم، خاطرات تلخ از دست دادن پیش از وقت اعضای خانواده، خویشاوندان و همسایگان متأثر بوده است، در متن چنان احساس، تردیدی نبود و نیست که عامل موضع دهنده ضدیت به سهولت ایشان را مجاب نماید. تأکید می نمایم که بدون توجه به چنان زمینه ها و عوامل تلخ که در جامعه ما وجود نفرت را داشت، تبیین جریانات چند دهه پسین نمی تواند میسر شود. نگارنده هنگام ترتیب نسبی یادداشت ها پیرامون زندان دهمزنگ کابل، وقتی به موضوع بازتاب مظالم اعمال شده در جامعه می اندیشیدم، وقتی سخنان خانواده های زندانی و خویشاوندان آنها را می شنیدم، به یکی دیگر از عوامل در روند رشد آن نفرت خوابیده و نهفته در جامعه وقوف بیشتر می یافتم. از همین جا است که اگر کسی رویدادهای چند دهه پسین را بدون نگاهی به زمانه سردار محمد هاشم خانی، بدون در نظر داشت آنچه بر مردم اعمال می شد، بدون ملاحظه و مطالعه تفاوتها و تبعیض های واقعاً موجود در تاریخ و پیشینه جامعه در نظر آرد، استنتاج او بی پایه و ناقص و ناآشنا از دریافت بخشی از زمینه ها است. (۵)

۲- در دل چنان تأثیراتی، عبدالقادر و عبدالقادرهای بیشتری را چند جمله نشریه حزب توده ایران و یا چند سخن مخالفت آمیز با حکومتگران نیز می تواند مجاب کند و سمت و سو بدهد. می توان تشخیص داد که عبدالقادر پس از خواندن جملاتی از مرام حزب توده، و یا شبیه آن (و شاید ده ها بار) از نشریات حزب توده ایران، چه احساس خوشی داشته که گویا نسخه دوا برای علاج دردها را یافته است. آن جا که آمده است:

"جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی . . . برانداختن نظام سلطنتی، تغییر قانون اساسی، تقسیم بلاعوض املاک زراعی، تشویق سرمایه‌های داخلی برای توسعه صنایع، و استقرار دموکراسی توده‌ای . . ."

برمبنای چنان دیدارها و خاطره‌هایی که از زندگی در غوریان داشت و همه و همه زمینه‌های مساعد را برای پذیرش افکار مخالفت‌آمیز فراهم می‌نمود، راوی، موضع‌گیری مرحله‌نخستین سیاسی اندیشی خویش را می‌گوید که عسکرگفت: «این خانه خراب‌ها درمقابل شاه که سایه‌ء خداست چنین شعارهایی می‌دهند» اما در دل، چیز دیگری بود. فکرما با تظاهرکنندگان هم‌نوایی داشت. "این که وی تا چه میزانی افکار و آرزوهای مظاهره‌کنندگان را دریافته بود، میتوانم بگویم که نه تنها به درستی نیافته بود، بلکه هنوزهم نیافته است. اما، نقطه نظرها ویا نسخه‌یی را دریافت داشته بود، که حتا هنوزهم به رغم کوهی از تجارب دلبستگی به آن از ذهنش به گونه‌ء شاید و باید دورنشته است. (البته همه‌ء این سخنان را درقسمت‌های جداگانه توضیح بیشتر می‌دهیم.) چنان زود‌پذیری موقف مخالفت‌آمیز، ویژه‌ء عبدالقادر نیست. می‌شود آن را تعمیم داد. وآن هم درگستره‌ء جهانی که دام‌نگیر میلیون‌ها انسان بوده است. ویژه‌گی آن نحله‌ء سیاسی، افزون بر این که معرف سن و سال نو جوانی و جوانی و خامی ناشی از آن است، پیش از همه مخاصمت با حکومت را درسطح فرستادن شعارمرگ بر آن و یا سرنگونی و نبود آن با رهنمودهای بسیار ابتدایی - شعاری و فاقد استدلال و آگاهی نسبی تعریف می‌کند. رفتارهای ناشی از ساختار استبدادی و دیکتاتوران‌ه در جامعه، به نوبه به چنان موقف قلبی در افراد ویا تجمعی از ایشان شکل می‌بخشد. یکی از مظاهر چنان موقف، خوردن سوگند‌ظاهری بخشی از نظامیان فارغ شده از دانشگاه حربی است، که در دل، تعهدات وپایبندی به سوگند را نمی‌پذیرند. زیرا احساس کینه و دشمنی با حکومت (و در افغانستان زمانه‌ء مطرح بحث خاطرات سیاسی عبدالقادر، دشمنی با سلطنت) بار آورنده‌ء تفاوت سخنان در دل داشته با آن سخنانی بوده است که در زبان می‌آوردند. شرایط عینی و طاقت‌سوزی را که مکتب حربی برای شاگردان

بارمی آورد، (هر چند در خاطرات سیاسی کمتر چهره نموده است) باید به عنوان عامل مساعد دیگری در شکل دادن مواضع مخالفت آمیز عده یی از شاگردان در نظر آورد که در دست و ذهن شان، افکار و اندیشه های حاکی از پیام سرنگونی نهاده می شد.

در آن مکتب "طلاب در هفته یک بار در روز پنجشنبه اجازه رفتن به خانه داشتند. و شام روز جمعه به مکتب برمی گشتند. در طول هفته بالایشان تقسیم اوقات ۲۴ ساعته تطبیق می شد. اساس آموزش و پرورش را بر علاوه آموزش علوم متداول عصری - اصول وقواعد عسکری و عادت دادن طلاب به زندگی سربازی و دسپلین نظامی تشکیل می داد که یکنوع مقاوم سازی در برابر مشکلات بود." (۶)

اما شاگردانی که از کابل و حومه آن نبودند، ناگزیر بودند که شب های آخر هفته را نیز در مکتب باشند. و اگر جای دیگری می رفتند، در مواردی ناگزیر بودند که از صاحب منصب مؤلف اجازه بگیرند. محدودیت ها برای مطالعه شاگردان چنان بود که هیچ کسی و هیچ وقت اجازه نداشت، حتی خنثی ترین ناول و رمانی را با خود داشته باشد. (۷) این وضع که در "دهه دموکراسی" به قوت خود باقی ماند، مطابق یادداشت این قلم، در زمان شاگردی عبدالقادر با نظارت و شدت بیشتری اعمال می شد. با توجه با ابعاد چنان نظارت، آرزومندم بدانم که وی نشریات حزب توده را چگونه به دست می آورد و چطور پنهان می کرد. البته از آن هنگام که در کابل (پل سوخته) صاحب خانه یی شده است، می گوید که نشریات حزب توده را در چاک اطاق خانه ام پنهان کرده بودم (۸). مخصوصا که از ادامه دریافت نشریات حزب توده در زمان تحصیل سه ساله خویش در دانشگاه حربی نیز سخن در میان می آورد. بنگریم:

پرویز آرزو: در آن سه سال تحصیل، همچنان با حزب توده ایران رابطه داشتید؟

جنرال عبدالقادر: بله .

پرویز آرزو: یعنی حق الاشتراک می پرداختید و نشریه های حزب توده به دست شما می رسید؟

بسندۀ بودن همان شعارها و مطالبات حزب تودۀ ایران، از فردی نظامی که محدودیت ها و موانع بیشتری در برابر نیاز به مطالعه و فراگیری دانش عام دارد، او را به رهجویی هایی که به هدف پیشین سرنگونی و براندازی حکومت بیانجامد، رهنمون می شد. اتفاقی در زندگی تحصیلی وی که مانع رفتن اش غرض تحصیل به امریکا گردید از یک سو خاطره فراموش ناشدنی و گره ناگشوده در سینه اش نهاد و از سوی دیگر، رفتن به شوروی، چشم انداز تحقق آرمانهایش را ضمانت نمود.

توضیحات و رویکردها

۱- خاطرات سیاسی ... ص ۳۰

۲- عبدالقادر در خاطرات به دریافت نشریات حزب تودۀ ایران اشاره می کند. نامی از نشریات و محتوای آنها نمی برد. چگونگی دریافت آن را نگفته است. روشنی این ابهامات در آینده در توضیح تاریخی گسترش شبکه های حزب تودۀ ایران در افغانستان کمک می کند. از آنجایی که همه صحبت های وی از طریق اتکا به حافظه ثبت شده اند، محتمل است که در برخی قسمت ها، سخن آنا اخماتوا شاعر چند دهه پیش شوروی مصداق بیابد که :

"حافظۀ انسان اصولاً قادر به یادآوری همه چیز به ترتیب وقوع آنها نیست."

۳- تا آنجا که از فعالیت های حزب تودۀ ایران برمی آید، تشکیلات حزب و ارگان های نشریاتی آن در سال ۱۳۳۱ خورشیدی هنوز در ایران بودند. و در این سال (۱۳۳۱) هنوز هم مصدق صدراعظم بود. نشانی های پستی در نشریات حزب تودۀ ایران و سازمان هایی که از پیکر آن منشعب شدند، به سالهای بعدتر مربوط است. تصویری شود دستیاب نمودن نشریات حزب توده از طریق ایران سهلتر بوده باشد. تا این که از ناروی و سویدن و آن هم از راه پستی بیاید که از طرف حکومت افغانستان مراقبت جدی می شد.

۴- "گذشته چراغ راه آینده است"، ص ۶۳۳. نظر به نزدیکی زمانی که عبدالقادر سال ۱۳۳۱ را نام می برد، از این جزوه یاد نمودیم. مطابق نظر این کتاب، حزب توده، "مارکسیسم ... برانداختن نظام سلطنتی ... " را طرح نموده بود. از آنجایی که در روایت های عبدالقادر به منابع دیگری اشاره نشده است، و تنها از حزب توده نام می برد، ما برداشت محتمل خویش را آوردیم که ممکن است وی از آن مطالب تأثیرهای مقدماتی را پذیرفته باشد که در کتاب یاد شده تذکر رفته است.

۵- برای آنکه ناهنجاری های متعدد و حاکم بر افغانستان زمانه حکومت محمد نادرشاه و اخلاف وی، توجیهی برای اقدامات خونبارتر بعدتر تلقی نشود، و منظور تأثیر گذاری اوضاع مخالفت را از آن زمانه استنباط شود، در صورت ضرورت به مقاله "سهو سلف سند خلف نمی شود" از این قلم در وبلاگ دمی با تاریخ با این نشانی damebatarikh.blogspot.de مراجعه شود.

۶- سید ادیس میر، کتاب عبور از آتش ص ۶ بهار سال ۱۳۹۲ خورشیدی

۷- جالبترین توصیفی که از اوضاع حاکم برمکتب حربی و شرایط زندگی متعلمین آن مکتب (واقع مهتاب قلعه) دیده ام، از قلم عزیز احمد عزیزی است. اما، متأسفانه چون کتاب را با تعصب و موضعگیری های تنگنظرانه آلود، آن نکات توصیفی را آسیب مند نمود. مراجعه شود به قسمت های نخستین کتاب "افغانها ملتی که دو ابر قدرت را به زانو درآوردند." عزیز احمد عزیزی. کولن. آلمان شسال ۱۹۹۵ع.

تصور می شود که برای دریافت جامعه شناسی گرایشات کودتایی در افغانستان؛ وبه منظور دنبال نمودن روانشناسی فعالان کودتا؛ بررسی مکتب حربی، دانشگاه حربی (حربی پوهنتون)، مناسبات شهری ها و روستایی ها، و بعدتر تشخیص مناسبات محصلینی که "مستعجل" نامیده می شدند با محصلینی که مکتب حربی را خوانده بودند، همچنان مناسبات شاگردان خانزاده که برخی با دربار سلطنتی نیز روابطی داشتند، اختلافات صاحب منصبانی که درشوروی تحصیل نموده بودند، با فارغان از

امریکا... تأثیراتی را که تحصیل در شوروی برزندگی آنها بر جای نهاد،... رؤس نکات رهجویانه یی باشد.

۸- خاطرات سیاسی ص ۲۰۸

عبدالقادر و مغشوش نمودن تاریخ

عبدالقادر خاطره یی را آورده است که گشایش آن، ذهن را به جوانبی از آن با تائیدها و تردیدهایش معطوف می نماید. نخست آن خاطره را می آوریم :

« به صنف سوم (دانشگاه حربی) رسیدیم. بهار بود. برج ثور. هیأتی از امریکا آمد. قرار بود کسانی از بین ما برای ادامه تحصیل در امریکا انتخاب شوند. معاینات صحنی را انجام دادند. شانزده نفر از شصت نفر سالم بودیم. در بین آن شانزده نفر، دو نفر از هرات بودند: من و فضل احمد. یک نفر هم از فراه بود. ما شانزده نفر را برای معاینات صحنی به عربستان بردند. گفتند برای یک معاینه دیگر باید به « بیروت » برویم. امریکایی ها در آنجا پایگاهی نظامیداشتند. ما را برای یک هفته ده روز به بیروت بردند. معاینات چشم را در آن جا انجام دادیم. به ما گفتند: « شما سالم و آماده هستید. » به کابل برگشتیم و به وزارت دفاع رفتیم.

... من به دفتر « نورمحمد ارسلا » رفتم و گفتم: « ما آماده هستیم. یا شما یا « مرستیال صاحب » (خان محمد خان) ما را ببینید... »

خان محمد خان برآمد و مستقیم به سراغ من آمد.

گفت: خوب بچیم! در معاینات صحنی کامیاب شدی؟

گفتم: بله صاحب! کامیاب شدم. موافقت است!

دستش را دراز کرد و از دریشی من گرفت. گفت: « از کجا هستی؟ »

گفتم: «از هرات»

گفت: «به قوم چی هستی؟»

گفتم: «من قوم ندارم. افغان هستم.»

دریشی ام را رها کرد. گفتم والله زده شدم! خان محمد خان همه را دید.

بعد از آن «نور محمد ارسلا» نتیجه را خواند: «فلانی فلانی این طرف بیایند و بایستند.»

نام دوازده نفر از شانزده نفر را خواند. نام من و سه نفر دیگر را نخواند. آن سه نفر «فضل احمد» از هرات، «قیوم» از فراه و یک نفر هم از پغمان بود. "(۱)

در ادامه این بخش از خاطرات خویش می افزاید که:

"کودتای ناکامی که بعدها خان محمد خان «مرستیال» بر ضد داوود خان کرد به کمک همان کسانی سازمان داده شده بود که برای تحصیل به امریکا رفته بودند.

همان هایی که خان محمد خان خطاب به آنها گفت: «نهال هایی هستی که فردا به درد ما می خورید.»

در آن کودتای ناکام، تنها دو نفر از مشرقی، تحصیلکرده هند بودند. یکی «سیدامیر» بود و دیگری «ممتاز صافی». دیگران همه تحصیل کرده های امریکا بودند. به این ترتیب ما از امکان ادامه تحصیل در امریکا باز ماندیم. گفتیم: «خیر است! برو! مسلک ما نقلیه است. می خوانیم و همین جا کار می کنیم و زندگی می کنیم!» "(۲)

"یک هفته بعد، هیأت دیگری برای انتخاب محصلین آمد. این بار هیأت از شوروی آمده بود ... شصت نفر برای تحصیل در رشته هوایی در شوروی انتخاب شدند. من هم یکی از آنها بودم. .." "(۳)

هنگام مطالعه این بخش آن چه ذهن نگارنده را مشغول نگهداشت نکات آتی اند:

- به یاد آن ۴۴ تنی افتادم که از نظر صحت سالم تشخیص داده نشده بودند. شاید هم برای گزینه های تحصیلی و رفتن به امریکا سالم نبوده اند، اما برای کار در افغانستان هرگونه درد و تکلیفی که داشتند، مهم نبوده است!! درنظرداشت این موضوع می تواند به سوی دریافت وضع زندگی شاگردان، محصلین، صاحب منصبان و خرد ضابطان ارتش افغانستان، و امکانات تداوی آنانی ره ببرد که مریض بودند و یا مریض میشدند. بازآوری خاطرات آنانی که چنین دشواری هایی را لمس نموده بودند، بسیار جالب خواهد بود.

- کاش روزی، اگر کسی یا کسانی از آن ۴۴ نفر هنوز زنده اند، به سخن آیند و از ناتندرستی و خاطره های خود از آن رویدادها بگویند.

- وجود واسطه و وسیله و عواملی که در تعیین و انتخاب شاگردان برای رفتن به خارج نقش داشت.

- یأس و ناامیدی و سرانجام عقده یی که در دل عبدالقادر برجای نهاد. عقده یی که حتا با گذشت زمان، فرونخسکیده داست. آن عقده درمیان یکی از اشکال تضاد ها در ارتش افغانستان، یا تضاد میان تحصیلکردگان شوروی و امریکا حتا به اقدام های شدید تلافی جویانه انجامید.

ابتدا به توضیح ادعای عبدالقادر پیرامون " کودتای خان محمد خان مرستیال " میپردازیم.

عبدالقادر چندین جای از " کودتای خان محمد خان مرستیال " یاد می کند. وی پیهم به آنانی اشاره دارد که به امریکا رفتند و بالاخره یاران کودتای خان محمد خان را تشکیل دادند!!

از آن جایی که بر بنیاد تأمل و نتایج مشخص به دست آمده، پیرامون چنان ادعا، هیچ مدرک و سندی وجود نداشته و برخلاف، بیان واضح یک توطئه و جفا و ظلم آگاهانه در حق یک تعداد در ارتش و خارج آن بود، شایان یادآوری مجدد است که ادعای کودتای

خان محمد خان مرستیال جعل محض می باشد. تفاوت عبدالقادر با بقیه مدعیان واشخاص مقصر در پی ریزی توطئه در این است که دیگران از "کودتای محمد هاشم میوندوال" نام برده اند و خان محمد خان را همدست آن کودتا خوانده اند، در حالی که عبدالقادر از محمد هاشم میوندوال در آن کودتای نام نهاد نام نمی برد.

برای تشخیص عوامل چنان توطئه علیه بیگناهان واقعیت این است که نیازنهادهای شوروی گرا به تصفیۀ مخالفین در ارتش و خارج ارتش، مطرح بود.

عبدالقادر از آنانی که در امریکا تحصیل نموده بودند، چنان یاد می کند که تصور می شود، افسران شوروی گرا، ایشان را به نام "امریکایی ها" یاد می نمودند. تعداد بیشتر آنها در توطئه جفا آمیز که با شکنجه های شبانه روزی در وزارت داخلۀ افغانستان همراه بود، بعدتر اعدام و یا زندانی شدند. و کسان دیگری که وابسته به شوروی نبودند، در کودتای ثور به قتل رسیدند. مانند ستارخان که از طرف عبدالقادر به عنوان خوشبین امریکایی ها وانگلیسها ترسیم می شود.

عبدالقادر چنانچه به خاطر می آورد اگر از رفتن به امریکا محروم و مأیوس شده بود، دیری نگذشت که روانۀ شوروی شد تا در رشته پیلوتی طیاره های جت آموزش ببینید.

بیشترین خاطرات خویش را از آن دوران، از پروازها و فراگیری آموزش های تئوری و عملی در شوروی و بگرام می آورد. مدعی شده است که هنوز هم (سال ۱۳۳۶) نشریات حزب توده ایران را به دست می آورد. فردی که پیشتر با افکار مخاصمت آمیز علیه حکومت سلطنتی و آموزه هایی شعاری از "سوسیالیسم شوروی" مجهز شده بود، با دسترسی به رشته پیلوتی طیاره های جنگی سرنوشت اش چنان رقم خورد، که روزی با فرو ریختن بمب ها بر ریاست جمهوری افغانستان، از چهره های نمادین چند تنی شود که کودتای ثور را به پیروزی رسانیدند.

عبدالقادر با آن که از مشغولیت های سیاسی ایام تحصیل در شوروی سخن بایسته نمی آورد، اما پرواضح است که با افراد بیشتری که با وی توافق داشتند، آشنایی ها

و رفاقت های نزدیک یافته است. یک تن از آنها اسدالله سروری مشهور است. میزان رفاقت و خودمانی هایی را که مدتی این دوتن داشتند، از این خطاب ها در روز ۷ ثور نیز می توان دریافت:

"اسدالله سروری به من گفت «ای حرامزاده! ای پدر لعنت! ارگ را بمبارد کن!» (۴) عبدالقادر وقتی از جریان کار سیاسی پس از بازگشت از شوروی و ایجاد تشکل در ارتش صحبت می کند، پذیرش سخنان وی بیشتر سزاوار تردید، تأمل و مراجعه به مدارک می شود. به طور مثال وی مدعی است، تعداد کسانی که به گروه وی تعلق داشتند، به ۱۲۰ نفر می رسید. (۵)

این رقم با توجه به کار فردی و آن هم در ارتش، تعجب انگیز است. در همین پیوند است که دکتور پرویز آرزو با پرسش های پیهم و هوشمندانه، ادعای او را به چالش می کشد. می خوانیم:

"شما کارت عضویت حزب را از تره کی گرفتید. آیا یاران شما از پیوستن شما به حزب دموکراتیک استقبال کردند؟

جنرال عبدالقادر: بله.

پرویز آرزو: و چون شما رهبر گروه بودید همه به حزب پیوستند؟ هیچ کس مخالفت نکرد؟

جنرال عبدالقادر: همه را به حزب دادم. هیچ کس مخالفت نکرد.

پرویز آرزو: در آن وقت چند نفر بودید؟

جنرال عبدالقادر: در حدود صد و بیست نفر.

پرویز آرزو: صد و بیست نفر؟

جنرال عبدالقادر: بله.

پرویز آرزو: ببینید، صحبت بر سر یک تشکیل صد و چند نفری در اردو است. فکرمی کنم گپ بسیار مهمی است. و اگر تره کی و امین از این موضوع باخبر بودند، داوودخان نمی توانست از موضوع بی خبر باشد.

جنرال عبدالقادر: داوود خان هم خبر بود. همهء کسانی که پشت من افتادند و در صدد جذب من بودند به خاطر قوت همین گروه بود." (۶)

درحالی که نمی توان چنین ادعایی را پذیرفت، منبع دیگری که به افراد فعال در ارتش و قوای هوایی پرداخته است، نیز به ادعای عبدالقادر تردید می کند. در این زمینه کتاب " سقوط سلطنت " از آقای عبدالحمید محتاط در دست است. (۷) حتا کسانی را که عبدالقادر از آن ها نام می برد، محتاط نیز نام برده است، بدون این که رهبری و نقش عبدالقادر را بپذیرد. دوتن را که هر دو محتاط و عبدالقادر چندین بار نام برده اند، یعقوب جبل السراجی و سیداکبر مقصودی استند. یعقوب جبل السراجی واکبر مقصودی مدت ها پیش از کودتای ثور از رفاقت با آنها گسسته بودند. حتا مطابق سخنان آقای محتاط به نگارنده، استقلال عمل یعقوب و سید اکبر مقصودی چنان بود که شخصاً نزد داوود خان مراجعه نموده و با او به بحث و مخالفت پرداخته بودند. (سید اکبر مقصودی پس از کودتای ثور اعدام شد و یعقوب در جبهه یی در پلخمیری به شهادت رسید). (۸)

وجود چنان نکات پرابهام و باور نکردنی در این بخش از خاطرات عبدالقادر که انگیزه اش را قدرت نمایی تشکیل می دهد، صفحهء از تاریخ را مغشوش می نماید.

توضیحات و رویکرد ها

۱- خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ص ۴۷

۲- خاطرات ص ۴۸

۳- خاطرات ص ۴۸

۴- خاطرات ص ۱۷۴

۵- ص ۱۵۹

۶- ص ۱۵۹

۷- عبدالحمید محتاط، سقوط سلطنت. ناشر، مطبعه ناحیوی سویتوشه، کیف - اوکرایین. ۲۰۰۴. بر بنیاد نوشته محتاط، عبدالقادر جز حلقه کوچکی بود که اکبر مقصودی از افسران در بگرام تشکیل داده بود. ص ۳۴.

۸- اطلاع تلفونی از آقای محتاط. به منظور آگاهی از سرنوشت یعقوب جبل السراجی و اکبر مقصودی.

عبدالقادر و دو کودتا (۲۶ سرطان و ۷ ثور)

هنگام بررسی خاطرات نظامیانی مانند عبدالقادر، وقتی به زمینه های نارضایتی در محیط پرورش آنها نگاه می شود، و وقتی عوامل سیاسی - عقیده یی شکل دهنده خصومت آنها ملاحظه می شود؛ فرایند تأثیر نهادن آنها بر اوضاع سیاسی؛ موازی با نفوذ شوروی در افغانستان در نظر می آید.

شکل گیری مخالفت همان نظامیان بود که اثرات خویش را در دو کودتا (۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷) برجای نهاد. با این تفاوت که :

ترکیب نامتجانس کودتاجیان ۲۶ سرطان را سقوط سلطنت و پذیرش "نظام جمهوری" با محوریت محمد داوودخان، به وحدت عمل رسانید. اما، کودتای ثور را مشی سیاسی یک حزب و اعضای آن به پیروزی مصیبت زار رسانید.

برای "نظام جمهوری"، برداشت ها و انگیزه های متفاوتی حضور داشت. افرادی که مانند سردار محمد داوودخان، غوث الدین فایق، محمد حیدر رسولی، محمدحسن شرق (فرد اخیری با پیوند های ویژه اش در کودتا سهم داشت)، از نظام شاهی عقده ها بر

دل داشتند، بسیار به سهولت رسیدن خویش به قدرت را، حل مشکلات جامعه می پنداشتند. هنگامی که شکل نظام با نام جمهوریت ابلاغ شد، توجیه ساده انگارانه نو آوری را نیز داشتند. عده یی از آنها حتا تا امروز نیز بدون این که از سطح و درکی بهره مند باشند که به فهم محتوی نظام محصول کودتای ۲۶ سرطان و چپستی آن برسند، می پندارند که کار شایسته یی انجام داده اند. نظامی که از منظر نگاه به ضرورت دموکراسی برای افغانستان، عقب رفتی را تحمیل نمود. نظامی را زیر نام جمهوریت آورد که به بسا آزادی های هر چند نیم بند و نارسا، اما، در حد خویش مفید، پایان داد. و بنابر ساختار خویش قدرت را در دست شخص محمد داؤود خان و بنابر سنت مشارکت خاندانی در دست او و محمد نعیم خان بیشتر تمرکز داد.

طرف دیگر ترکیب و وحدت عمل در کودتای ۲۶ سرطان را می توان در دونیرو نشانی نمود: نخست اعضای وابسته به حزب دموکراتیک خلق افغانستان (به ویژه جناح پرچم) و دیگر آن تعداد نظامیانی که از حکومت خاندان سلطنتی ناراضی بودند، اما به تدریج آن ها هم به سوی شوروی و سوسیالیسم آن گرایش (و شاید هم پیوندهایی یافته بودند که تا هنوز گفته نشده است) یافتند. گروه اخیری همواره طرف توجه اعضای حزب دموکراتیک خلق بوده اند. تمایلات کودتایی گروه دومی را به وضاحت می توان نشان داد. آنها در چارچوب این سطح و درک که نظام شاهی منشأ ناهنجاری ها و شرایط خسته کن زندگی ایشان است، راه صحبت های مخفی، و مرام هایی کودتایی را پیشه نموده بودند. زیرا دست پای باز برای فعالیت سیاسی نداشتند. وضعیت عینی زندگی ایشان راه دیگری جز کودتا در پیش روی آنها نمی نهاد. حتا اگر در نشست های خویش از کودتا سخن نگفته باشند. بنابر نفوذ شبکه های نظامی وابسته به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، و بنابر شگل گزارش دهی که درهمچو احزاب مروج بود، بعید به نظر می رسد که اگر طرح و اقدامی را در دستور کار قرار می دادند، از نظر حزب مذکور تصمیم آنها پنهان می ماند. اگر از تمایلات و ظرفیت های آنان، نخست محمد داؤود خان بهره گرفت، پس از به هم خوردن مناسبات پیشین محمد

داؤود و شوروی و بالتبع حزب د.خ.ا، آن تمایلات را فرد قدرت جویی می توانست مهار نماید که خود دست درازی در ارتش داشت. و آن شخص حفیظ الله امین است. برهم خوردن مناسبات پیشنه داؤود خان با حزب د.خ.ا و شوروی به میزان اتکا چنین نظامیان به حزب مذکور افزود.

نمادهای این بخش از ارتشیان را درچهره های عبدالحمید محتاط و عبدالقادر یافته ایم. محتاط در کتاب "سقوط سلطنت" از دیدارهای خویش با جناح های حزب د.خ.ا. پیرامون طرح های کودتایی آن روزگاری که ملزم به خانه نشستن شد، چیزی نه گفته است. زیرا تاریخ نگارش کتاب، سال ۱۳۵۲ است. و دراین اواخر که کتاب سقوط دوم انتشار یافت، با وجود یادآوری از برخی دیدارها با شخصیت های نظیر شهید عبدالمجید کلکانی، اما از روابط و دیدارهای احتمالی خویش با رهبری حزب د.خ.ا نه نوشته است. درحالی که این نیاز وجود دارد که به عنوان شخص در قید حیات و دارنده دست در قلم، در توضیح چگونگی روابط بپردازد. لازم به یادآوری است که مدت کوتاهی از کودتای ۷ ثور گذشته بود که عبدالحمید محتاط به حیث سفیر افغانستان در جاپان فرستاده شد.

اما، عبدالقادر سخنان بسیار پیرامون دو کودتا آورده است. با این یادآوری که در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، برخلاف نظر و برداشت کسانی که سهم او را نیز فراز می آورند، و برخلاف نتیجه گیری خود عبدالقادر، بر بنیاد خاطرات خود وی و فهرستی را که محتاط به نشر سپرده است، سهمی در پیروزی و عملیات آن کودتا نداشته است. نقش او را هنگام کودتای ۲۶ سرطان در میدان هوایی شیندند، نظاره گر و منفعل می یابیم. اما، از آنجایی که پیشتر در جریان تدارک کودتا قرار گرفته بود، سمت قوماندانی مدافعه هوایی را هنگام تقسیم مقامات نصیب شد.

پس از این که از قوماندانی مدافعه هوایی برکنار شد، (۱۳۵۴) همان شب گلاب زوی، تره کی و حفیظ الله امین به خانه اش آمده، کارت عضویت حزب (خلق) را به او داده اند. با توجه به وزنه نفوذ حزب د.خ.ا در ارتش می توان پذیرفت که بقیه ارتشی های

کودتا خواه و گرویده شوروی نیز در حوزه نفوذ آن حزب قرار گرفته بودند.

به این ترتیب است که ترکیب اجزایی که کودتای ثور را به پیروزی رسانیدند، صرفنظر از اختلافات روحی، شخصی، ازتجانس فکری - سیاسی بهره مند بود. برخلاف کودتای ۲۶ سرطان که دیری نگذشت با جناح بندی ها و اجزای متفاوت خویش به تجزیه رسید.

این تجانس بود که به رغم عدم صراحت عبدالقادر در زمینه پذیرش عضویت حزب و آوردن اگر و مگر ها، در عمل، عضو حزب بود و با لزوم دیدها و فیصله های شخص حفیظ الله امین، همنوایی و مشارکت داشت. وقتی بیشتر در این زمینه از امین یاد می کنیم، متکی بر سخنانی است که عبدالقادر در خاطرات بازآورده است. و این سخنان همان بخش هایی را تشکیل می دهند که برای نخستین بار گفته شده و از چند تن دیگر به شمول اسدالله سروری نیز نام می برد. . .

تدارک برای کودتا

عبدالقادر در زمینه تدارک کودتا می گوید که :

"انحراف داوود خان و رو گرداندن او از چپ، مشهود بود. ما چه باید بکنیم؟ چپی ها چه باید بکنند؟ ستون های استخباراتی ساختیم." (۱) و در جای دیگر:

"چیزی حدود یک سال قبل از هفت ثور، «امین»، من و وطنجار را به خانه اسدالله «سروری» * دعوت کرد. وطنجار نیام. به جای او « قادر آکا » آمد. ما خاکه آن پلان را ساختیم. یک هفته بعد، من و وطنجار به خانه اسدالله سروریرفتیم و پلان نهایی را من و وطنجار با هم ساختیم." (۲)

بربنیاد این سخنان، کودتای ثور را نمی توان واکنش عاجل برای رهایی رهبران حزب از توقیف پذیرفت. زیرا پیشتر موازی با فعل و انفعال سیاسی محمد داوود خان، تدارک

کودتا دیده شده بود. . .

در زمینه آگاهی شوروی از کودتای ثور نیز عبدالقادر می گوید:

" بنا بر اطلاعاتی که به دست آمد، پیش از آغاز عملیات، حدود ساعت هشت صبح و شاید زودتر، گلابزوی و اسدالله سروری با سفارت شوروی در کابل تماس گرفته بودند و گفته بودند که «امروز انقلاب شروع می شود.» « بعد از دریافت این اطلاع بود که سفیر شوروی با یک دستگاه مخابره، موتر و محافظ به طرف بند «سرده» غزنی رفته بود. نرسیده به «میدان» کوتلی است به نام «کوتل تخت» سفیر شوروی در همان محل توقف کرده بود. از همان جا، تماس خود را با ماسکو و سفارت شوروی در کابل برقرار کرده بود. سفیر شوروی تا ساعت ۴ یا ۵ عصر در «کوتل تخت» مانده بود. من این موضوع را می دانم. " (۳)

همانگونه که پیشتر نوشته ام، عبدالقادر مانند بقیه خاطره نویسانی که خاطرات خویش را در زمان حیات انتشار می دهند، این زمینه را در اختیار می گذارد که برای روشن مسایل ناروشن، پرسش هایی مطرح شوند. منبع اطلاع عبدالقادر از رفتن سفیر شوروی به " کوتل تخت" از جمله آن توضیح طلبی ها اند. وی می گوید: " من این موضوع را می دانم. " برای آن که برگی شفاف از جریانات نا شناخته کودتای ثور نیز فراهم آید، لازم است عبدالقادر در این زمینه بیشتر بگوید. مثلاً توضیح دهد که چرا سفیر شوروی از داخل خود سفارت در کابل با ماسکو در تماس نشد؟ سفارتی که می توان پذیرفت وسایل جاسوسی " کی. جی. بی " را به قدر کافی در داخل محوطه خویش داشت. بهتر است منبع اطلاع عبدالقادر نیز شناخته شود. چه کسی به وی چنین اطلاعی را داد.

توضیحات و رویکردها

۱- خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت و گو با دکتور پرویز آرزو ص ۱۶۱

۲- منبع بالا ص ۱۶۷.

۳- ص ۲۰۴

- در سال (۱۹۹۶) در کتاب کوچک " گوشه یی از قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر " نوشته بودم که " فهمیده نمی شود که اسدالله سروری، رئیس "اکسا" در توقیفگاه چه می کند. آیا غیر از مساعد نمودن امکانات خور و خواب و ورزش، برای او، قلم در دستش نه داده اند تا اندکی از اطلاعات خود را بنویسد. " حالا بیشتر به این نظر رسیده ام. تصورم این است که مزخرف ترین محکومیت نصیب آن آدم جلاد صفت و دارنده اطلاعات بسیار مهم شده است. حکومتگران جهادی در کابل، پنجشیر و با زهم حکومت کرزی نه به محکمه لازم او توجه نمودند و نه اعتنایی به دریافت اطلاعات او. اطلاعاتی که اگر، در شرایط توقیف او و تحت نظر کسانی که اهل کار اند، از او گرفته می شد به صفحات تاریخ ما کمک می رساند.

عبدالقادر و

زمینه های پیروزی کودتا

پوشیده نتواند باشد که عبدالقادر در پیروزی کودتای مصیبت زای ۷ ثور، سهم مهمی انجام داده است. چنان که برخی نظامیان و شاهدان عینی پس از کودتای ثور حکایت می نمودند، افراد تحت قوماندهٔ محمد اسلم و طنجار که صبح به سوی وزارت دفاع و ارگ ریاست جمهوری شتافتند؛ نخست با شکست و سراسیمه گی مواجه بودند. اما، زمینه پیروزی آنها را بی نظمی ویا واضخر گفته شود، بی کفایتی های ارتش وفادار به محمد داؤود خان و سهم گیری قوای هوایی مساعد نمود.

در مورد نقش مهم قوای هوایی شاهدان عینی نیز گواه استند. پس از عملیات نخستین از طرف قوای تانک، که با مقاومت نیروهای گارد مواجه شد، دست و پاچگی و سراسیمگی در هر دو طرف حاکم گردید. اما، هنگامی که قوای هوایی وارد عملیات شد، پلهٔ پیروزی به نفع کودتا چیان سنگینی یافت. واضح است که به حرکت درآمدن قوای هوایی محصول فعالیت های عبدالقادر بود.

این است که اگر او هنگام دیدن فقط جانب پیروزی و نه محتوی و عواقب پیروزی، خویش را بارها در مقام " قهرمان انقلاب " می بیند؛ دیدار با آن کودتا و عواقب آن، از منظر توجه به خون های که ریخته شد و مصیبت هایی را که بار آورد، سزاوار دیدن نقش وی نیز است. در این راستا شایان یادآوری است که پس از کودتا، پیرامون طرح ها و نقشه های حفیظ الله امین، سخنان زیادی گفته شد. درست است که او در تعیین خط کودتا، به کار انداختن نظامیان و ایجاد هم آهنگی میان آنها و دادن دستور برای اجرای کودتای خونین و مصیبت زای ثور سهم داشت، اما، در آن هنگام و نیز بعدها از جزییات تدارک کودتا و از تلفات و خونریزی ها سخن لازم گفته نشد. همه روزه

سخنان ستایش آمیز از "قهرمانان" و "قوماندان دلیر انقلاب" در صدر نشست بود. همچنان که شکست دیدگان، از نارسایی ها، کمبودها و بی کفایتی های عناصر وفادار به محمد داوود خان که به نفع کودتا چیان تمام شد، کمتر گفته اند. تبلیغات زمان قدرتمندی امین تکیه داشت بر "نبوغ" امین. و پس از کشتن حفیظ الله امین، مبارزه ضد امین، (نه مبارزه علیه استبداد امین و خواستگاه اصلی سیاسی آن) با تأیید کودتای ثور "زیرنام مرحله اول انقلاب شکوهمند ثور" در دستور کار قرار گرفت. آن چه را که شوروی بر بنیاد آن کودتای خونین و نقش امین در پیش گرفتند، در واقع تأیید عملی دستاورد مصیبت زای امین اما، بدون امین بود.

پس معلوم بود که با چنان وضع، سخنی از بررسی ابعاد آن فاجعه نرود. اما، بررسی های مستقل نشان می دهند که کودتاچیان از نظم و امکان لازم بهره مند نبودند، در واقع این بی کفایتی حکومت و ارتش "دولت جمهوری" بود که نارسایی ها و بی نظمی های کودتا چیان را جبران نمود. نمونه هایی از بی نظمی را که کودتا چیان داشتند، از خاطرات عبدالقادر بسیاری به وضاحت می توان استنباط نمود. حتا اگر وی منظور نشان دادن کمبود های دیگران و فرار آوردن "قهرمانی" های خویش منظور داشته باشد. در بخش سیزده کتاب به موضوع آغاز کودتا به حضور بی نظمی ها بیشتر توجه می یابیم. یکی از آن بی نظمی ها، نتیجه تعیین دو شفر از طرف حفیظ الله است. عبدالقادر در این مورد می نویسد:

عصر روز قبل، رابطم با حزب، نزد آمد و شفر آغاز عملیات را به من گفت. شفر، «هلمند، دریاست» بود. (۱)

"اما مشکلی که در آغاز عملیات هفت ثور پیدا شد، شفر بود. دو شفر آمده بود برای گروه خلقی های طرفدار امین، شفر «سیلاب - توفان» و برای من و گروه من و پرچمی ها شفر «هلمند - دریا.» (۲)

"اسدالله سروری دوباره تماس گرفت. ناسزا می گفت. می گفت: «ارگ را بمبارد

کن!» در همان حالت آشوب، گفتم: «بر پدرت لعنت! شفر چیست؟» بعداً معلوم شد که شفر، «هلمند-دریا» نیست، شفر، «سیلاب-توفان» است. و این کاررا امین کرده بود. او میخواست عملیات توسط خلقیه‌های طرفدارش صورت بگیرد. "(۳)

در این زمینه محمد رفیع را نیز شاهد می‌آورد. وی می‌گوید:

"وطنجار طبق تعامل، عریضه‌یی به رفیع که رئیس ارکان تانک بود می‌نویسد و تقاضای ۶ مرمی تانک می‌کند. رفیع، امر می‌دهد و امضا می‌کند. گفته میشد وطنجار جلو رقم ۶، یک صفر می‌گذارد که شصت تا می‌شود. رفیع در بندی خانه میگفت که من امضاً کردم اما نمی‌دانم چی امضا کردم. هنوز خواب آلود بودم." (۴)

چندی پیش نوشته‌یی را از قلم صدیق رهپوترزی خواندم. رهپو در آنجا در پیوند با کودتای ثور، از زبان محمد رفیع (وابسته به جناح پرچم که پسانتر سمت وزارت دفاع افغانستان را نیز یافت) می‌نویسد که:

"... جنرال رفیع برایم قصه نمود که تا ساعت ده همان هفت ثور، فکر می‌کرد که کودتایی از سوی نیروهای دست راستی و یا پیروان محمد ظاهر، شاه سابق، صورت گرفته است.

دلیل این بود که امین عضوان حزب مریدان کارمل را- با آن که زیر فشار شوروی وحدت نموده بودند - در جریان این امر قرار نداده بود. به این گونه امین کودتای ثور را سر و سامان داد." (۵)

اما هنگامی که عبدالقادر از مولاداد (پرچمی) آمر دایرة مرکز وزارت دفاع نام می‌برد، که در "یکه توت" سوار بر موتر، قطعات توقف کرده را مورد پرسش قرار می‌دهد که چرا توقف کرده اید، و سپس از طریق تماس‌های مخایزه‌یی، آنها را به تحرک وای می‌دارد، بی‌اطلاعی پرچمی‌ها زیر سوال می‌رود. با آنها هم نظر قاطع در این زمینه را به دریافت گزارش عناصر دیگر و شاهدان بیشتر باید محول نمود. از قراین نیز چنین استنباط می‌شود که پس از این نیز اشخاص مختلف، با سهم کم و یا زیاد در کودتا، هر

کدام روایت جداگانه بی را در خاطرات خویش خواهند آورد.

افزون بر موضوع شفردوگانه وبی نظمی ها در روابط کودتاجیان، تأثیری را که بی کفایتی های حکومت در پیروزی کودتا بر جای نهاد، می توان نشانی نمود. وزیر دفاع حیدر رسولی با دست وپاچگی و سرگردانی، با ازدست دادن مرکز فرماندهی خود درراه به سوی قطعات نظامی کابل به سر می برد. طبق روایت عبدالقادرشخص رئیس جمهورمحمد داوود خان قوماندانی مدافعۀ هوایی تلفون نمود. گوشی تلفون را عبدالقادر برداشت. اما شخص رئیس جمهور و نیروهای امنیتی او در طول مدت از عضویت و همکاری عبدالقادر با نهاد کودتاگر آگاهی نداشتند.

در خاطرات می خوانیم: " قومندان مدافع به تشناب رفته بود که زنگ تلفونش به صدا آمد. من گوشی را برداشتم. داوودخان بود. گفت: « کی هستی؟ » گفتم: « قادرهستم ». داوود خان گفت: «هلیکوپترها را بخیزانید و تانک هایی را که از قوای چهار زره دارآمده، نابود کنید.»(۶)

وبقیه قطعات ارتش نیز منفعل بودند. قوای جلال آباد که مصمم به حرکت به سوی کابل شده بود، تدابیر زیر نظر داشتن روابط کودتا چیان را نداشت.

در نتیجه کودتا چیان مصمم به هر نوع خونریزی؛ قوماندان قوا، جنرال محمد یونس خان را به قتل رسانیدند. معلوم بود که مقاومت جمال الدین عمر، آمر اوپراسیون قوای مرکز، به تنهایی کاری را از پیش نمی برد. و آن هم در اوضاعی که کودتا چیان دست درازتری در ارتش یافته بودند.(۷)

هنگامی که تمامی گزارشات و خاطرات عبدالقادر دربرگهای متعدد پیرامون کودتای ثور، از نظر می گذرند، این برداشت حاصل می شود، که گروه کوچکی از نظامیان با استفاده از ابزار جنگی حکومتی و تصمیم برای هرگونه خونریزی از بی کفایتی های مسلط بر ارتش و حکومت جمهوری افغانستان استفاده نموده و به پیروزی رسیدند. این موضوع دریچۀ گسترده تری برای بررسی های گسترده تر و ژرفتر می گشاید تا از آن

به سوی نتایج ساختارهای استبدادی، نقش فردمحوری، زمینه های زود فروپاشی آن، و بی تفاوتی و نظاره گری اکثریت مردم نیز دیده شود.

رویکردها و توضیحات

- ۱- خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت و گو با دکتور پرویز آرزو ص ۱۷۰
- ۲- خاطرات ص ۱۷۱
- ۳- خاطرات ص ۱۷۴
- ۴- خاطرات ص ۱۷۴
- ۵- زمین سنت گرای ذهن ما و مارکس باوری روسی . سایت ۲۴ ساعت ۱۸ اکتبر ۲۰۱۳
- ۶- خاطرات ص ص ۱۷۳
- ۷- بررسی جامعتر زمینه های بی کفایتی که به کودتای ثور کمک رسانید، در بخش کودتای ثور، در سلسله نوشته های از این قلم با عنوان "کودتا در تاریخ افغانستان معاصر"، در نظر گرفته شده است. اشاره به وضع بقیه قطعات ارتش نظام جمهوری نیز در آن نبشته می آید.

عبدالقاد، کودتای ثور و خون های که ریخته شد

کودتای ثور یا اقدام خونینی که از طرف عده یی "مرحله اول انقلاب" (۱) نیز نامیده شد، روزگار تلخ و اندوهباری را در افغانستان بار آورد. به رغم گذشت ۳۵ سال از وقوع آن، هنوز چهره هایی که خون شان بر زمین ریخت، به گونه جامع و به درستی شناخته نشده اند. بحث خون های ریخته شده آن کودتا و جزئیات آن مانند بسا موارد دیگر، دستخوش تحریف ها و یا ارائه روایات مختلف نیز شده است. می دانیم که رژیم حاصله از آن کودتا به خون هایی که در روز ۷ و ۸ ثور ۱۳۵۷ ریخت، بسنده نکرد؛ بلکه دامنه خونریزی ها ادامه یافت و وسعت کم مانند دید. در سالهای پس از شکست و غروب حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛ هنگامی که سخن از قتل ها و اعدام های انسانهای بسیار، ایجاد کننده گونه یی از فشارها بر اعضای آن حزب شد، و اختلافات مزمن درونی اجزا و جناح های حزبی تبارز بیشتر یافت؛ بیشترین واکنش اکثریت اعضای آن این بوده است که:

من مقصر نبوده ام.

من دستی در خونریزی نداشته ام.

من خون کسی را نریخته ام.

من مسؤولیت های امنیتی نداشتم ...

عبدالقاد در کتاب خاطرات سیاسی، یکی از آن نمونه هایی است که چنین "استدلال" را بارها در معرض نمایش می گذارد. از یادآوری های وی که در خاطرات بارها با چنان استدلالی آمده است، به این جمله اش بسنده می نماییم که: "هیچ کسی به امر من کشته نشده است."

اما، از آنجایی که وی می داند در روز کودتای ثور نیز عده یی بی گناه کشته شده اند، "پاسخ"؛ همان اشاره های معمولی و مرسوم است که دیگران بارها گفته اند. واکنش های معمولی این است که دیگران مرتکب خونریزی شده اند. و یا صاف و ساده می گوید: "کینه حزبی ها بود." (۲) و یا در باره اعدام برخی از تحصیلکرده ها در امریکا، می گوید: "نمی دانم امر دستگیری آنها را کی داده بود. (۳) همچنان: "قوماندان گارد را نیز گفتند ببرید و اعدام کنید." (۴)

در اینجا پیش از مکث بر روی استدلال او پیرامون خون هایی که در روز ۸.۷ ثور ۱۳۵۷ ریخته است، شایسته است یادآوری دگر باره از گونه گفت و گوی دکتور پرویز آرزونماییم. دکتور آرزو در وقت گفت و گو با او، با طرح پرسش های شک آمیز خویش نیز خواننده را به نا باوری های استدلال عبدالقادر کمک می رساند. واز خلال همین گفت و گوها در زمینه خونریزی های کودتای ثور است که گونه یی از ناراحتی وجدانی عبدالقادر را می توان باز شناخت. آن جا که عبدالقادر به محکومیت خون های ریخته شده، می پردازد، و از شرم دیدار با محمد داؤد خان و یا "خوردن آب و نمک" با نجیب داماد جنرال حیدر رسولی یاد می کند، (۵)، گونه یی از فشارهای وجدانی را باز گو می کند. همان فشاری که با گذشت زمان؛ یاد جانبدارانه از "مرحله اول" و "مرحله دوم انقلاب کبیر ثور" که در پیشینه ها صورت می گرفت، حالا با وضاحت عرق شرم بر جبین تعدادی از مدافعین و فعالان آن زمانه می نشاند، حتا اگر تعداد آنها اندک باشد. (۶)

گونه استدلال عبدالقادر؛ یا برائت جویی فردی، منحصر به وی نیست. گفتیم که همه می گویند که من نه کشته ام و یا من کسی را شکنجه نه کرده ام. ولی از سوی دیگر با این ضرورت نیز آشنایی داریم که شناسایی کسانی که دستور دادند و یا دستورها را اجرا کردند؛ برای مستند سازی تاریخ آن رویداد خونین اهمیت دارد. اما، تا حال نام های اندکی از دستور دهندگان و اجرا کنندگان دستور را در دست داریم. افرادی مانند اسدالله سروری، از امضا خویشت در پایان لست نام های افراد مغضوب انکار می کنند. از نمونه های مستند شده می توان به جریان قتل نور محمد تره کی و حفیظ الله امین

اشاره نمود. (۷)

ضرورت یادشده وانکارها درجایش؛ آگاه هستیم که دربررسی های ناظربر دریافت عوامل و خواستگاه سیاسی خونریزی ها، لازم است عامل خشونت پذیری ویا زمینه های سیاسی - فکری شکنجه ها واعدام ها شناخته شود. در پاسخ به این نیاز، در یک جمله می توان گفت که کودتای ثور و هرکودتای دیگر، خشونت پذیراست. (استثناً کودتای گورباچف را اگر در نظرآوریم، فشار نیرومند مردم، نه نظاره گری آنها سبب انصراف از خونریزی شد.) کودتا گرسلاح به دست گرفته تا قدرت را به زودترین فرصت به دست آورد. هرمانع را با سلاح از سرراه بر می دارد وبه استقبال خشونت، بی رحمی و خونریزی می رود. اما، درموردی که اعمال کودتاگران با خشونت گسترده وهارآمیخته است، وحتا افراد تسلیم شده نظام در معرض سقوط را نیز بی لزوم به قتل رسانیده اند، باید به ابعاد خشونت اعمال شده ومیزان کم مانند بی رحمی ها توجه نمود. آن چه پنوچت هنگام سقوط رئیس جمهور آئنده در شیلی انجام داد؛ و آن چه سران کودتای ثور انجام دادند، از آن نمونه ها اند.

در اینجا چند مثال می آوریم؛ البته بسط موضوع و مثال های بیشتر را در "قتل ها واعدام های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر، جلد دوم"، خواهیم آورد.

۱- برخورد با محمد داؤودخان، همکاران واعضای خانواده او

۲- عدام جنرال حیدر رسولی و ...

۳- عدام معین وزارت داخله و سكرتروزیر داخله.

۱- پیرامون چگونگی مرگ محمد داؤود خان و خانواده او، تا حال چند تن نوشته اند. اما، اتکای امید من در توضیح جزئیات مرگ آنها، همواره این بوده است که به آن زنده مانده های توجه شود که با تن زخمی از سالون خونینی بیرون آورده شدند. وچنان

که اطلاع داریم چند تن هنوز هم زنده هستند. یک تن از نواسه داؤودخان که در صبح هنگام ۸ ثور ۹ ساله بود، همچنان خانم محمد عمر، فرزند بزرگ رئیس جمهور، خانم خالد (برادر دوگانگی میرویس) و . . . بخشی از رویداد و سرنوشت باشندگان درون تعمیر را با چشمان سر دیده اند. در واقع ابراز نظر دقیق و جامع زمانی میسر است که گروه حمله کننده (امام الدین و چند تن دیگر) و زنده مانده های خانواده محمد داؤود خان، طرف گفت و گوی دقیق قرار بگیرند. گروه حمله کننده، با تناقض گویی و درهم و برهم گویی به تداوم ابهامات می افزاید. و اعضای زنده مانده خانواده محمد داؤود خان، هنوز به آن نیازی توجه لازم نه نموده اند که برای مستند نمودن تاریخ، اهمیت دارد. و از سوی دریافت کنندگان گوشه یی از اطلاعات از زنده مانده های دارنده اطلاع (مانند نگارنده این سطور)، ملزم به رعایت کسب اجازه ایم تاجزبیات صورت انتشار ببینند.

با همه این مشکلات، اگر توضیح جزئیات موضوع و نگارش جریان واقعی برخورد ها و خونریزی ها مدت دیگری نیز به درازا بکشد؛ در این دریافت عامل اصلی و ایجاد فضایی که کودتاگران خشونت را ایجاد نمودند، تردیدی به جا نمی گذارد.

از آنجایی که در پیوند با خاطرات عبدالقادر، سعی دارم که به خواستگاه اصلی قتل های کودتای ثور عطف نمایم، به این خواستگاه می پردازم.

کودتای ثور را افرادی به راه انداختند و هدایت کردند که از داشتن پایه های مردمی بهره مند نبودند. در بسا از قطعات ارتش هنوز قوماندان های دولتی حضور داشتند. پس تصمیم رهبری کودتا ایجاد فشار بالای شخص رئیس جمهور بود. به این دلیل که نخست او همه کاره امور بود. و با آن نقش تک محوری، مرگ او مغز رهبری کننده ضد کودتا را پاشان می نمود. و دیگر، تأثیرات یأس انگیز و دوری گزین از مقاومت را بر قطعات وفادار بر او بر جای می نهاد. وقتی از این منظر به مرگ محمد داؤود خان می نگریم؛ مسلم می شود که گشودن نخستین آتش های تانک بر ارگ و پاشیدن بمب های قوای هوایی از طیارات، منظور ترساندن داؤود را در قبال نداشت، هدف نابودی

او و ایجاد هراس برای قطعات بی خبر و بالقوه مدافع او را در مرکز توجه قرارداد بود. هنگامی اسدالله سروری پیهم برعبدالقادرفریاد می زد که ارگ رابزن، این منظور را نداشت که برو به گوشه یی از ارگ بمب بریز و بچه ترسانک کن! معلوم است که آتش تانک و طیاره های نظامی خون و مرگ با خود همراه داشتند، و طلب چنان خون و مرگ از ملزومات کودتای ثور بود. پس پیش از همه لازم است که این استنتاج را بپذیریم که این نیازهای خون طلبانه کودتای ثور بود که بارآورنده مرگ های شناخته شده و شناخته نشده در ارگ شد. وقتی از چهره های ناشناخته یاد می کنیم، بیشتر منظور ما عساکر بیچاره و مظلومی استند که با گمنامی و معصومیت و مظلومیت کشته شدند. شاید روزی با مراجعه به دفتر و دیوان و شاهدان عینی نام های آنها نیز تهیه شود.

توضیحات و رویکردها

۱- تهاجم نیروهای نظامی اتحاد شوروی از میان رفته (شش جدی ۱۳۵۸-۲۷ دسمبر ۱۹۷۹) از طرف حکومتی که ببرک کارمل در رأس آن قرار گرفت، "مرحله دوم انقلاب شکوهمند ثور" نامیده شد. "مرحله اول انقلاب" کودتای ثور بود که به رهبری حفیظ الله امین، تنظیم شده بود.

۲- خاطرات سیاسی عبدالقادر ص ۱۸۵

۳- خاطرات سیاسی ص ۱۸۰

۴- خاطرات ص ۱۹۲

۵- ص ۱۹۲

۶- از جمله معدود افرادی که از خجالت و شرم نتایج حکومتداری پس از کودتای ثور، سخن گفته اند، احمد فریدمزدک است. هرچند آن موقف اخلاقی، گونه یی از ابراز صریح مخالفت است، و در متن حاکمیت فرهنگ لجاجت و انتقاد ناپذیری، یک نوع

جسارت، اما، تصور می شود که وی هنوز با نیاز دسترسی به ماهیت سیاسی، عامل نظام تک حزبی و نتایج مصیب آمیز و نقد جامع آن، فاصله دارد. این نارسایی و کمبود وی، به ویژه هنگام صحبت با عنایت فانی در برنامه "به روایت دیگر" سال ۲۰۱۲ مشهود است. آن جا که به بنیاد فکری و سیاسی دهه چهل و پنجاه مَهر تأیید می گذارد، دریافت می شود که پیوند خشونت های پس از کودتای ثور را با سیاست های تبلیغ شده آن سالیان نیافته است. در حالی که اعمال خشونت آمیز پس از کودتای ثور و تجاوز شوروی، نتیجه منطقی همان تئوری های خشونت زا، اگسا و خاد آفرین بود.

۷- لزوم دید و مصلحت حکومت محصول تهاجم شوروی، انتشار جریان قتل نورمحمد تره کی را در سرویس فارسی رادیو ماسکو و رادیو کابل بار آورد. در حالی که پیرامون قتل میر اکبر خیبر، سکوت پرسش انگیز ادامه یافت. در مورد جزییات قتل حفیظ الله امین، برخی از منابع روسی و رادیوی "بی بی سی" طی برنامه یی در پیوند با سالروز شش جدی به جزییات موضوع پرداختند.

روایت ثقه اعدام جنرال غلام حیدر رسولی

غلام حیدر رسولی دفترخویش را با شلیک نخستین آتش تانک کودتاچیان به سوی وزارت دفاع، ترک گفته و نخست به سوی قطعهٔ نمبر ۸ قرغه و سپس به سوی قوماندانی قوای مرکز شتافته بود. از صبح ۷ ثور تا وقت دستگیری اش، او درسرگردانی و دست پاچگی به سر می برد. پیرامون توانمندی، استعداد ویا عاری بودن او از کفایت لازم برای پیشبرد امور وزارت دفاع، اینجا سخن بیشتر نداریم. انتخاب او به چنان مقام را باید درمعیارهایی جست وجو نمود، که برای محمد داوود خان مطرح بود. اما، پیرامون موضوع اعدام او، که منظور اصلی را در اینجا تشکیل می دهد، شایان یادآوری است که هنگام دستگیری، مقاومت مسلحانه نداشت. با آن هم حدود بیست دقیقه پس ازآوردن او به وزارت دفاع؛ به سوی اعدام گاه فرستاده شده است.

یک تن از نظامیان محترم خاطرهٔ چشمدید خویش را از هنگام آوردن رسولی به وزارت دفاع و بردن اش برای اجرای تصمیم اعدام برای نگارنده چنین حکایت نمود:

" لحظات قبل از آذان نماز صبح، مؤرخ هشت ثور ۱۳۵۷ بود، که دروازه شیشه یی وزارت دفاع وقت (مقابل دروازه شرقی ارگ) تک، تک زده شد. من در آن اثنا، همراه با جگتورن خلیل الرحمن افسر غند ۵۲ مخابره، که از غزنی بود، در دهلیز منزل اول، مسلح با سلاح کلاشینکوف پهره دار بودیم. این دهلیز به پنج استقامت منتهی می گردید. چهار استقامت آن به هر صورت، اما، استقامت پنجم به سوی ته کوی تعمیر وزارت بود، در آن لحظات، ذوات آتی در ته کاوی وزارت به سر می بردند:

۱. نوراحمد اعتمادی

۲. غوث الدین فایق

۳. وحید عبدالله معاون وزارت خارجه

۴. اکبرخان رییس دفتر جمهوری

۵. دکتور محمد انس سابق وزیر معارف.

۶. دگروال ارکان حرب خلیل الله قوماندان ح. ش.

۷. دگروال جان نثار رییس استخبارات وزارت دفاع

۸. دگروال مولا داد فراهی .

و چند تن دیگر.

از عقب دروازه شیشه یی به من گفته شد:

"حیدر رسولی را با عبدالعلی وردک آورده ایم."

من به سوی اسلم وطنجار رفتم که لباس یک تنه یی تانگ را به تن داشت و در همین دهلیز در اطاق رییس ارتباط خارجه وقت (عبدالله روکی) استراحت بود. برایش موضوع را به عرض رساندم. هدایتش چنین شد "هر دو را به ته کاوی تسلیم نمایید."

زمانیکه از اطاق بیرون شدم و دروازه شیشه یی را باز نمودم، متوجه شدم که موصوف نیز از اطاق بیرون شد. همین که دو نفر ذکر شده را دید، صدا نمود:

"وزیر صاحب دست های خود را بالا بگیرید!"

در جواب حیدر رسولی گفت:

"اسلم بچیم یک چاقو هم پیشم نیست"

اما، وطنجار بازهم جمله خود را تکرار نمود و به تلاشی حیدر رسولی پرداخت؛ و ضمناً به من اشاره نمود، که عبد العلّی وردک را تلاشی نمایم.

وضع و قیافه آنها:

حیدر رسولی دریشی نظامی زمستانی به تن داشت. اما، کلاه به سرش نبود. عبدالعلی

وردک همچنان، اما، پاهای هر دوی ایشان تا زانو به گل ولای آلوده بود.

با اشارهٔ وطنجار، هر دوی آنها را به ته کاوی بردم، و وطنجار داخل اطاق خود شد.

حدود بیست دقیقه از آوردن آنها گذشته بود، که به من گفت:

"سه عراده جیپ با صاحب منصبان می آیند، هر دو را برای آنها تسلیم نمایید."

دقایقی نگذشته بود که سه عراده جیپ با چند تن رسیدند و من غلام حیدرخان رسولی و عبدالعلی خان وردک را تسلیم آنها نمودم.

آن دو تن را در موتر وسطی نشانند. یک جیپ در پیش رو و جیپ دیگر از عقب؛ به سمت پل محمود خان به راه افتادند.

در آن لحظات، روشنایی صبح آغاز شده بود. حدود کمتر از نیم ساعت سپری نشده بود که هر سه جیپ و افراد آن بازگشت نمودند. آنها بازهم به دروازه تک تک نموده و از اجرای امر برایم گفتند تا آن را به وطنجار برسانم.

یکی از صدها پدیدهٔ منفی کودتای هفت ثور این بود که حزبی ها به جز از اعضای حزب، بالای هیچ کس دیگری اعتماد نداشتند. ندرتاً واقع می شد که به صورت انفرادی و جمعی بالای غیر حزبی اعتماد شود. مورد پهره داری اینجانب با خلیل الرحمن، ناشی از سپردن وظیفه به مجموع غند ۵۲ مخابره و وضع به خصوص شروع کار حزبی ها بود. در غیر آن هیچ کدام ما عضویت حزب را نداشتیم." (۱)

پذیرفتنی به نظر می آید که وطنجار گزارش رسیدن آنها را به وزارت دفاع، برای رهبری کودتا؛ حفیظ الله امین و عبدالقادر داده است. گزارش به سمع رهبری عملیات و افراد نشسته در انتظار قدرت نیز رسیده است. و درهمین پیوند است که آن سخن عبدالقادر را نمی توان پذیرفت که مدعی بی اطلاعی خویش از موضوع اعدام رسولی شده است. عبدالقادر دربارهٔ موضوع اعدام رسولی می گوید:

"من با وطنجار تماس گرفتم. وطنجار به من گفت: «چی می کنی! گمش کو! حالا

گپ خلاص شد.» یعنی آنها را کشته بودند" (۲)

وی از زیرزمینی وزارت دفاع که محل توقیف، تعیین شده بود، نیز مطلع بوده است. آنجا که در باره جمال الدین عمر می گوید؟

"اشاره کردم که به زیرزمینی وزارت دفاع ببرندش" (۳)

عبدالقادر و اعدام چند تن از مأمورین وزارت داخله

عبدالقادر چندین بار ابراز تأسف می کند که معین وزارت داخله، قومندان امنیه و سکرتر وزیر را کشتند. از آنجایی که قتل آنها نیز یکی از تبعات کودتای خونین ۷ ثور است، و ازسوی دیگر به وضاحت از قتل های بی لزوم حکایت دارد، در این باره از نبشته یک شاهد عینی استمداد جسته ام که وارد جزئیات تشبثات و اعمال کودتاچیان در وزارت داخله شده است. لازم است مکشی بر ویژه گی سیر زندگی این شاهد عینی، پیش از روایت او داشته باشیم. اسم این شخص عبدالغنی صافی بود. به دلایلی که خود تشخیص داده بود، نام مستعار "جنرال عمرزی" را در کتاب خود نوشت. پیش از کودتای ثورموظف به دستگیری دکتورشاه ولی وبعد حفیظ الله امین شد و آنها را به نظارت خانه ولایت کابل سپرد. وابستگی حزبی داشت و پرچمی بود. سرپرستی و مراقبت آن زندانیان به وی سپرده شد، به دستور کودتاچیان، از وزارت داخله به طرف نظارت خانه ولایت کابل رفته و در رهایی رهبران توقیف شده، همکاری نمود. پس از کودتای ثور؛ هنگامی که تعدادی از پرچمی ها طرف غضب خلقی ها قرار گرفتند، وی نیز به زندان پلچرخی افتاد. با تجاوزشوروی از طرف اشخاص مورد اعتماد "ک. ج. ب"، مدتی اداره امور آن زندان را داشت و پسان ها، با نگاهی به گذشته، کتاب "شب های کابل" را نوشت. وی در مقدمه چاپ دوم می نویسد: "گرچه من کدام مؤرخ، نویسنده و ژورنالیست نیستم ولی احساسات مجبورم ساخته آنچه در جریان حوادث کودتای ثور ۱۳۵۷ دیده و احساس کرده ام، شمه آن را بنگارم تا باشد حکم وجدان را

لیبیک گفته و برای نسل جوان وطنم در راستای خدمت به وطن سودمند واقع گردد." (۴)

در نتیجه چنان به محکومیت صریح رهبران حزب روی آورد که در خلال شرح آزادی آنها از نظارتخانه ولایت کابل نوشت:

"ای کاش در آن وقت می فهمیدم، که این سیاست مداران نوکرسفت، این اجنتان روس و دیوانه های قدرت؛ نه به خاطر سعادت، پیشرفت و ترقی وطن، بلکه به خاطر تطبیق آرزوهای شوم سوسیال امپریالیزم اتحاد شوروی مبارزه میکنند. من به فکر این که واقعاً کشور را از اختناق داوودی نجات میدهند، در راه نجات و آزادی شان سربازی نمودم. اگر قرضیه برعکس میشد، یعنی رژیم سقوط نمی نمود، سرنوشت من چه می شد؟

اگر می فهمیدم که به آزادی آنها (رهبران زندانی شده) و به قدرت رسیدن شان وطنم دستخوش حوادث تباه کن میشود، که نسل ها خسارات وارده را جبران نخواهند توانست، اگر میدانستم که این رهبران فروخته شده در اثر خود خواهی ها و قدرت طلبی ها، زمام امور را به دست اشخاص بدنام تر از خود، وحشی تر و خونخوارتر از خود میدهند، ابتدا به این فداکاری مبادرت نمی کردم. بلکه می توانستم هشت نفر رهبران را به بسیار آسانی بدون کدام جنجال از بین برده، قیام را ناکام و دردستگاه دولت بمقام بلندی نایل می آمدم. افسوس که در آن وقت به ماهیت این جاسوسان پی نبرده بودم. (چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی). اعتراف باید کرد که ناآگاهانه و تحت تأثیر اندیشه خام و احساساتی خود در رهایی آنها متهورانه اقدام نموده بودم. . . .

من هم جوانی بودم احساساتی که به ماهیت اصلی و درونی هیئت رهبری حزب. د. خ. ا پی نبرده بودم. . . .

بعد از درک حقانیت موضوع با تاجران سیاسی بریدم و به همین تصمیم، وجدان خود را قناعت داده، آرام نمودم. (یار که بی وفا برآمد، شرمندۀ انتخاب خویشم). " (۵)

جنرال عمرزی می گوید: "در حوالی شام بعد از اینکه رهبران حزبی را به رادیو افغانستان رسانیدم، به وزارت داخله برگشتم. گزارش کامل عملیات و اجراءات موفقانه را برای جگتورن توفیق احمد ارایه نمودم. مشاهده کردم که هنوزهم افسران خلع سلاح شده و اسیر در محل تجمع بر زمین نشسته اند و جنرال محمد طاهر قوماندان عمومی و آقای دشتی معین و خالد سکرتر وزیرداخله، در محل تجمع اسیران دیده نمی شدند. از جگتورن پرسیدم. آهسته در گوشم گفت که آنها به کیفر اعمال شان رسیدند." (۶)

پیشتر از آن هم توفیق احمد چند تن را لت و کوب نموده و به جنرال طاهر گفته بود که "کشتن خودت مانند یک گنجشک به من اهمیتی ندارد. بگو که رهبران حزب ما کجا زندانی اند؟" (۷)

مورد تسلیمی مأمورین وزارت داخله نیز نشان می دهد که آنها هیچ گونه مقاومتی از خود نشان نداده بودند و دست به سلاح نبرده بودند. پس چرا آنها را کشتند؟ و چرا آنها را توهین و تحقیر نمودند؟ پاسخ شهناز تنی و گلاب زوی در خلال صحبت های تلویزیونی این است که هر انقلاب این گونه تلفات را دارد. پاسخی غیر قابل توجیه که بر ماهیت انسان آزارانۀ کودتای ثور نمی تواند پرده بکشد.

نگارندۀ این سطور بعد از ظهر روز ۷ ثور با دوستم نجیب الله مولانا؛ از چهارراهی ملک اصغر به سوی وزارت داخله روان شدیم. زیرا دقایق پیشتر دکانداری گفته بود که مامورین وزارت داخله را در پیش روی تعمیر جمع کرده اند. وقتی در نزدیکی های وزارت داخله رسیدیم، تعدادی تماشاگر ایستاده بودند. کم کم باران نیز می بارید. مامورین را در صحن وزارت داخله در کنار هم نشانده بودند. چشمم به یک تن از همسایگان ما افتاد که مامور ملکی بود. دست های خویش را چنان در گردن گرفته بود که خنک خورده باشد. جالب این بود که همه مامورین بدون کرتی بودند. صاحب منصبی به تماشا گران صدا کرد که بروید از اینجا، ما هم با دلسوزی به حال مامورین، آن جا را ترک گفتیم.

توضیحات و رویکردها

۱- راوی این گزارش، جناب جنرال آغا جان بهادری، که سالیان متمادی از عمر خویش را در زندان پلچرخی سپری نموده، چشم دید خویش از جریان آوردن وزیر دفاع پیشین حیدر رسولی به وزرات دفاع را برایم شرح کرد هنگام شنیدن این شکایت ازم، که: بعضی روایت کنندگان، اطلاعات جالبی دارند. اما، در آخر می گویند، که جناب مهرین این صحبت نزد خود ما باشد؛ وی صمیمانه اظهار داشت که برای مستند بودن روایت، از ایشان نام ببرم.

۲- خاطرات عبدالقادر، ص ۱۹۸

۳- خاطرات، ص ۱۹۳. جمال الدین عمر از صاحب منصبانی بود که در روز هفت ثور تا ظهر روز ۸ ثور علیه کودتا چپان مقاومت نموده بود.

۴- جنرال "عمرزی". شب های کابل، ص ۶ مقدمه. چاپ دوم، ۱۳۸۸ خورشیدی. انتشارات میوند. چند سال پیش سعی نمودم با استفاده از یک نشانی که فرزندش در یکی از مؤسسات در کابل کار می کند، او را از نزدیک ببینم. یکی از علایق من این بود که می خواستم بدانم آیا جنرال نبی صافی به گونه فردی با حزب مقاطعه نمود و یا چند تن بودند. متأسفانه هنگام پرسش از نشانی بیشتر، شنیدم که وفات نموده است.

۵- ص ۱۰۲ منبع بالا

۶- ص ۱۰۴ منبع بالا

۷- ص ۸۰ منبع بالا.

چند تذکر:

- از گزارش قتل دشتی، جنرال محمد طاهر، و خالد، معلوم می شود که محل دفن آنها و تعداد دیگری از مقتولین روز ۷ ثور، خواجه رواش کابل است. در قسمت بعدی در باره قتل های خواجه رواش بیشتر می آید.

- عبدالقادر در باره مرگ عبدالقدیر وزیر داخله و عبدالاله معاون رئیس جمهور؛ می گوید که اسدالله سروری و امام الدین " هر دو نفر را کشته بودند. " (ص ۱۹۳ خاطرات)، اما، برخی یادداشت های این جانب حاکی از آن است که قدیر وزیر داخله در تعمیر گلخانه کشته نشده بود. وی به سوی شفاخانه چارصد بستر انتقال داده شد. گفته شده است که در فاصله راه توان صحبت کردن را نیز داشت. حتا خواهش نموده بود که برای زنده نگهداشتن وی تلاشی صورت نگیرد. (موضوع سزاوار تحقیق بیشتر)

- اعضای زخمی و زنده مانده خانواده محمد داوود خان، به وسیله موترچیپ به شفاخانه جمهوریت و چهارصد بستر انتقال داده شدند. یک طفل (نواسه داوود خان) و فرزند محمد عمر، در اثر خونریزی بسیار، در مسیر راه به سوی شفاخانه جمهوریت وفات نمود. - اشخاص، دارنده صلاحیت و اطلاع از جزئیات بیشتر رویداد های وزارت داخله در روز ۷ ثور، توفیق احمد، یوسف سحر، سید رحیم، نام گرفته شده اند. آنها اگر زنده باشند، باید به ارائه معلومات بیشتر بپردازند. این را نیز شنیده ام که محتمل است توفیق احمد حیات داشته و در ایالات متحده امریکا به سر می برد.

عبدالقادر و جریان قتل های خواجه رواش

برای دسترسی به جزییات برخوردها درخواجه رواش و میدان هوایی بگرام، نیازمند مراجعه به شاهدان عینی بیشتری هستیم. اگر روزی آن "بلدوزر کار" به سخن آید و یا راوی حکایت وی به سخن آید که داستانی را گفته بود، محل قبرهای دسته جمعی و تعداد اعدام شده گان مدفون در آنجا، به خوبی نشانی خواهد شد، بلدوزر کار گفته بود که :

روی اجساد خونچکان درجری از خواجه رواش گل می ریختیم، همه جا تر و آبدار بود، اجساد به آسانی زیر گل نمی شدند. چون باران هم باریده بود، گل و آب با خون آنها سرخ معلوم می شد. (۲)

در خاطرات عبدالقادر، مانند بسا موارد دیگر، از آن خونریزی ها و بی رحمی ها با انگیزه های برائت جویانه، به گونه یی یادآوری می شود، که گویا وی تقصیری نداشته است. ضرورت یادآوری وی هم واضح است. زیرا تعدادی کشته شده اند و وی نمی تواند از آن یاد نکند. اما، ادعای وی چنان است که دیگران مقصر بوده اند. به این ترتیب هنوز هم به خواستگاه خونریزی ها و خون طلبی هایی که آن کودتا داشت نرسیده و یا نمی خواهد آن را به روی بیاورد. هنگامی که می خواهد خواستگاه بی رحمی ها و خون ریزی های کودتای ۷ ثور را تا سطح کینه و عقده اشخاص تنزل دهد؛ و یا از بی خبری خویش سخن بگوید، سعی میکند که از یک کودتای سیاه ؛ چهره بی آزاری رسم کند که دل وی آرزومند خونریزی هایش نبود! و دراین ساده اندیشی تا آنجا پیش می رود و مدعی می شود که پس از دیدن جسد چند تن از اعدام شده گان، به قاتلان آنها گفته است :

"ای پدر لعنت ها! ای بی ناموس ها! اگر انقلاب این است، بر پدر انقلاب لعنت! کی به شما امر کشتن داده ؟" (۳)

آری، می توان گفت: کودتای ثور که عبدالقادر برای به پیروزی رسیدن اش، تپ و تلاش بسیار نمود، چنان پدرلغتی، پدرخوارگی و فرزند خوری را داشت. درحالی که پدران قاتلان، بی خبر از اعمال جفا آمیز فرزندان خویش، در پرورش سیاسی آنها نیز سهمیم نبوده اند. پس سزاوار لعنت فرستادن نیستند. باید پرورش دهنده گان و پرورش یافتگان اصلی را شناخت و محکوم کرد

در اینجا انتشار یادداشتی را لازمی می بینم که جناب جنرال آقا جان بهادری به منظور ثبت یک گوشه دیگر از حقایق لطف نموده و فرستاده است. یاد داشت ایشان :

"مهرین گرامی

یک هفته پس از کودتای هفت ثور، از طریق رادیو لست یک تعداد از شخصیت ها به نشر رسید که گویا در اثر مقاومت روز اول (هفتم ثور) تلف شده اند . در حالیکه چنان نبود. از جمله وحید عبدالله معاون وزارت خارجه، اکبر خان رئیس دفتر جمهوری و یک تعداد دیگر، بیشتر از یک هفته، یعنی بعد از کودتا، همچنان در منزل پایانی وزارت دفاع وقت در قید حیات بودند". (۴)

* * *

توضیحات و رویکردها

- ۱- خاطرات سیاسی عبدالقادر ، ص ۱۷۶.
- ۲- یادداشت های نگارنده
- ۳- خاطرات سیاسی عبدالقادر ، ص ۱۸۰
- ۴- یادداشت ماه قوس جناب محترم جنرال آقا جان بهادری .

* * *

عبدالقادر و کی.جی.بی

چند سخن مقدماتی

K.G.B مخفف Komitet Gosudarstvennoi Besopasosti به معنای (کمیته امنیت دولتی) است که در داخل روسیه شوروی نقش (پلیس مخفی سیاسی) و در خارج وظیفه جمع آوری اطلاعات " (۱) و فعالیت های مختلف را برای منافع شوروی عهده دار بود.

کی.جی.بی ، از سازمان های مخوف جهانی بود، که پس از اضمحلال اتحاد شوروی (۱۹۹۱)، بخش قابل ملاحظه شبکه ها و فعالین آن زیر نام (FSB سرویس ضد جاسوسی روسیه) در خدمت جمهوری روسیه قرار گرفتند. نام نهاد جاسوسی ، از آغاز تأسیس روسیه شوروی و سپس گرفتن نام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چند بار عوض شد. (۲) نخستین نام آن "چکا" بود. "چکا" (ЧК) که مخفف نام روسی " Чрезвычайная Комиссия " است (کمیسیون فوق العاده)، معنی می دهد، . . . نام مکمل روسی آن Всероссийская Чрезвычайная Комиссия по Борьбе Контрреволюцией и Саботажем (کمیسیون فوق العاده سراسری روسیه برای مبارزه با ضد انقلاب و خرابکاری) (۳) می باشد. نخستین بار پس از محکومیت استالین از طرف خروشچف، و پس از آن که رسماً از اعمال تکانه‌دهنده اعدام های وسیع گزارش شد، رئیس آن سازمان (بیریا) محکوم به اعدام گردید ، در سال ۱۹۵۴ به کی جی بی تغییر یافت. وبا چنین نام تا سال ۱۹۹۱ ادامه یافت.

کی.جی.بی، هنگام جنگ سرد و حضور رقابت های مختلف در گستره جهانی میان

اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا- متحدین، نه تنها در سطح داخل قلمرو شوروی ، بلکه در سطح جهانی به ایجاد شبکه های مجرب و مخوف دست یازید.

شاید درست باشد اگر گفته شود که دولت های بسیاری، با ایجاد شبکه های- جاسوسی چه داخل، در سطح جهانی و یا در سطح منطقه یی پرداخته اند. تصور می شود که توان و نقش چنین سازمان های امنیتی - جاسوسی متناسب باشد به میزان قدرت مندی و یا ضعف آن حکومت ها. مثلاً ایالات متحده آمریکا، با داشتن چندین سازمان به دلیل قدرت اقتصادی، نفوذ و سلطه یی که در جهان دارد، و به دلیل حقی! مبنی بر قدرت شماره یک جهان برای خود قایل است، نیرومندترین سازمان جهانی - جاسوسی یا "سیا" (CIA) را در اختیار دارد.

"سازمان استخباراتی خارجی آمریکا را بنام سی آی ای و داخلی را بنام اف بی آی یاد می نمایند. سازمان سی - آی - ای در سال ۱۹۴۷ تاسیس شد. و موسس آن شخصی به نام آلن دالس می باشد."

آژانس اطلاعات مرکزی (به انگلیسی: Central Intelligence Agency)، هم چنین مشهور با سرواژه «سیا» و یا «سی آی ای» (به انگلیسی: CIA (۴)

واضح است که همواره سعی شده است، وظایف و اقدامات سازمان های جاسوسی کاملاً پنهان بماند. برخی از اقدامات با گذشت چندین دهه افشا شده اند؛ و برخی به دلیل افشاگری های اعضای سازمان های جاسوسی زودتر در اختیار مردم یک کشور و یا جهان قرار گرفته اند.

در کشور ما هنوز پیرامون نفوذ و نقش، چگونگی کارکردهای سازمان های جاسوسی و عمال آن، تحقیق ویژه یی ارائه نشده است. جسته و گریخته و حاشیه وار می توان سخنی در باره فعالیت های جاسوسی خواند. مثلاً در کتاب سراج التواریخ، تألیف ملا فیض محمد کاتب، به چندین مورد از جاسوس های روسی و انگلیسی، اشاره شده است. (۵) بنابر اهمیت موضوع، به نیازی التفات می یابیم، که پاسخ گوی، نگارش

تاریخ جاسوسی در افغانستان باشد.

در پسین سالها، اندکی از اطلاعات موثق که بر مبنای تصادف، ویا ناشی از اختلافات سیاسی و ناراضیاتی های اعضای سازمان های " امنیتی " انتشار یافته اند، ره به سوی تشخیص اهمیت و نقش سازمان های جاسوسی در کشور ما می برند. در حالی که مطمئن هستیم، بسا از کشورهای خارجی، از طریق سفارت خانه ها و شبکه های مستقل خویش، به جمع آوری اطلاعات پرداخته و می پردازند، انتشار اسنادی از سفارت پیشین ایالات متحده امریکا در تهران، کمک نمود، که بیشتر و مستند تر به علایق آنها در باره اوضاع افغانستان و سیاستمداران آن پی ببریم. (۶)

ویا انتشار کتاب " کی جی بی در افغانستان " (۷) برگ های اند که اندکی از علایق و کوشش های مداخله گرانه " کی جی بی در افغانستان " را بازگو می کند. همچنان از میان برگ های خاطرات کارمندان نظامی شوروی در افغانستان که بخشی از آنها به فارسی دری برگردانده شده اند، اطلاعات پراکنده را می توان به دست آورد. (۸) اما، تا حال اعتراف هیچ یک از هموطنان خویش را که عضویت کی جی بی، ویا بقیه نهادهای جاسوسی دارا بوده اند، نخوانده ایم. دلیل آن هم واضح و روشن است. کار در سازمان های جاسوسی دیگران، کار خائنه و با تمام پستی های آن تشخیص شده است. هنگامی که فردی در خدمت سازمان های جاسوسی قدرت های بزرگ ویا کشورهای همسایه، قرار گرفته است، از حدود و ثغور بدنامی و نفرت زایی آن میان مردم می داند. پس حتا آنانی که درباره ایشان مدارکی نیز انتشار بیابد، سعی می ورزند، رفع اتهام نمایند. این است که دسترسی به چنین اطلاعات دشوار است.

* * *

بازتاب کمرنگ جاسوسی در کتاب خاطرات عبدالقادر

در کتاب خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، چند جای سخن وادعا از وابستگی یک عده هموطنان به امریکایی ها وانگلیس ها می رود. گاهی اتهام شاید با گذشت زمان پس از بیشتر از سی سال کم رنگ است وگاهی، ازبدبینی های "ایدئولوژیک" - سیاسی علاقمندان به نظام شوروی، علیه تحصیلکردگان در امریکا، حکایت واضح دارد. این موارد، نشاندنده یک ذهنیت غلط سیاسی بود که شوروی وعلاقمندان (شاید نه همه) به شوروی، افراد تحصیلکرده درغرب را که وابسته به ایشان نیز نمی بود، یا مهر وابستگی به غرب می زدند ویا با بی اطمینانی وبی اعتمادی به آنها می نگریستند. وچه بسا هنگام تأمل برسرکوبی برخی از آنها، نیاز وخواستگاه از میدان برداشتن آنها چهره چنین موقف را نشان داده است .

تأمل مزید پیرامون کودتای نام نهاد محمدهاشم میوندوال با وضاحت نشان میدهد، که شبکه یی جز برنامه خویش داشت تا برخی ازشخصیت های قومی، نظامی وسیاسی را که میانه خوبی با اتحاد شوروی و متعلقین آن نداشتند، هرچه زودترمورد سرکوب قرار بدهد.

با گذشت زمان وبا وجود فروپاشی اتحادشوروی، هنوزچنین موقفی رادرخاطرات عبدالقادر می بینیم. ولی آن چه بسیار مهم است، گرد آوری گفته ها وسخنان شخص وی در ورای گفت وگو با دکتور پرویز آرزو است، که در گشودن باب تحقیقات بیشتر کمک می کنند.

چند مورد را در پایان می آوریم :

دکتور آرزو :

" شما از استخباراتی گفتید که درجا های مختلف، ازجمله، درخانه نعیم خان (مشهور به سردارمحمد نعیم خان برادر سردارمحمد داؤود خان) نفوذ داشت؛ و برای شما کار

می کرد. لطفا در این مورد بیشتر توضیح دهید."

عبدالقادر:

"... اطلاعات را از طریق کسانی که در استخبارات وزارت دفاع کار می کردند، به دست می آوردیم. (شخصی به اسم عبدالحق را در ص ۹۲ خاطرات نام برده است) عده یی از آن افراد توانسته بودند، برای کسب اطلاعات وارد روابط خصوصی کارمندان ارشد نظام شوند. ... یکی از آنها از خانه نعیم خان به ما گزارش می داد. این افراد در ظاهر طوری وانمود می کردند، که به نفع داوود خان کار می کنند. اما، دو طرفه کار می کردند. بازی می کردند."

دکتور آرزو: "منبع اطلاعاتی شما در مورد نعیم خان کی بود؟"

عبدالقادر: "داماد نعیم خان، پسر شاه محمود خان بود. او آتش نظامی ما در ماسکو بود. هیأت های شوروی را که به کابل می آمدند، همراهی می کرد. ... " (۹)

تصور می شود چنین توضیحات از طرف عبدالقادر، سبب شده است، که دکتور آرزو، با تشخیص باریکی ها و آگاهی عبدالقادر از اطلاعات بیشتر، پرسش توضیح طلبانه دیگری را مطرح کرده و پسانتر برداشت خویش را مشخص تر ابراز کند:

دکتور آرزو:

"شوروی هم در افغانستان بسیار فعال بود. واز موضعگیری های غرب گرایانه و ضد شوروی نعیم خان آگاه بود."

عبدالقادر: "بلی این را می فهمیدند"

دکتور آرزو:

"فکر می کنید از طریق کی و چه طور می خواستند او (نعیم خان) را زیر نظر داشته باشند."

عبدالقادر:

"یک نکته را در نظر داشته باشید. که کسانی که در چوکات های بالا (استخباراتی) کار می کنند، هیچ وقت افشا نمی شوند. کارش را فقط ارگان خودش می فهمد. آنچنان ساده نیست. نمی شود آن را به سادگی پیدا کرد. اما یک چیز را می دانم که در چوکات سفارت شوروی، کسانی مشغول چنین فعالیت های بودند. یکی از آنها همان کسی بود که ... در زمان داوود خان، به عنوان نماینده کمپنی "ایرفلوت" ما را به ضیافت دعوت کرد. (جریان دعوت را در ص ۹۲ خاطرات آورده است) من این را پس از هفت ثور دانستم. اولین کسی که پس از بیرون شدنم از بندی خانه پیشم آمد، همین آدم بود. به شوخی به او گفتم، "ای حرامزاده!" او همانی بود که من به او فارسی یاد داده بودم. در کمیته مرکزی حزب کومنیست کار می کرد. بعدها سفیر شوروی در اندونیزیا شد." (۱۰)

به ص ۳۲۶ / ۳۵۰ / ۳۵۴ مراجعه شود.

عبدالقادر این را می پذیرد که به وساطت مقامات شوروی وبه ویژه پنیماروف، از افراد با نفوذ در رهبری حزب، از مرگ در زمان تره کی وامین نجات یافته است... ص ۳۱۲ از خلال سخنان خود عبدالقادر این هم برمی آید که حفیظ الله امین، این تصور را داشت که عبدالقادر با روسها روابط نزدیکتری دارد

می گوید:

"فهمیدم، امین می خواهد، روابطم را با شوروی و روسها بفهمد" (۱۱)

"امین بسیار واضح گفت که خوب می شود اگر رابطه اش با روسها تأمین شود. من به امین گفتم که خودم هیچ رابطه شخصی با آنها ندارم. . . امین اصرار می کرد. بالاخره امین گفت: "خیراست" من خودم تلاش می کنم رابطه یی پیدا کنم تا آثار حزبی وادبی را به دست بیاورم" (۱۲)

در بارهٔ روابط اسدالله سروری و گلاب زوی ، می گوید : " سروری و گلاب زوی هم صبح وقت (از کودتای ثور) به سفارت شوروی اطلاع داده بودند. آن دو از کاسه لیس های بودند که همیشه پیش می دویدند. " (۱۳)

شنیدن این سخنان از طرف گفت و گو کننده با عبدالقادر، منتج به طرح پرسشی شده است که واقعاً برای هر خواننده یی دست می دهد. دکتور آرزو از وی می پرسد :

" شما در شوروی درس خوانده بودید. به شوروی علاقمند بودید. پیش از این هم در مورد جوانی که شما را به ضیافت ایرفلوت دعوت کرده بود، گفتید. جوانی که بعد ها معلوم شد از کی جی بی، بوده است. این به این معناست که شما عملاً زیر نظر دستگاه استخباراتی شوروی بودید. فکرمی کنم این را باید بپذیرید. حالا پرسشی که شاید برای خواننده پیدا شود، این است که دستگاهی که علاقمند بر اندازی رژیم در کشور دیگر است و می داند که این کار بدون سهم گیری فعال قوای هوایی ممکن نیست و نقش برجسته در این رویداد را هم شما بازی کردید، چطور ممکن است که با شما تماس نگرفته باشد و با شما هماهنگی نشده باشد؟ " (۱۴)

عبدالقادر نخست به هر طرف روی می آورد واز هرجا سخن می راند، تا پاسخی بیابد، و بگوید که نه!

وقتی از دریچهٔ ره یافتن به اطلاعات برای توضیح شفاف رویداد ها؛ و برگ های تاریخ ما می نگریم، هریک از سخنان بالا، دارندهٔ چنان نقشی می شوند. این که کدام سخن را باید پذیرفت و کدام آن را تردید نمود، محتاج تحقیق است و بستگی به رعایت اصل جدا نمودن سره از ناسره دارد. مثلاً نگارنده بار دیگر تأکید دارم که فرصت مناسبی است که تحقیق از اسدالله سروری در زمینهٔ پیوند هایش با کی جی بی ، صورت بگیرد. اشاره های پیهم عبدالقادر به اسدالله سروری و گلاب زوی، در کنار بقیه اطلاعات ، تردیدی بر جای نمی گذارد که آن دو تن نیز سرچشمه های بسا پیوند ها و دارندهٔ آگاهی از بقیه روابط با کی جی بی، می باشند.

در کنار یادآوری ازچنین موضوع واهمیت آن، شایان یادآوری است که جست وجو وتحقیق پیرامون فعالیت ها، نقش، تأثیر وتشخیص اعضای کی جی بی درافغانستان، بدون در نظرداشت، چنان نقش از بقیه سازمان های جاسوسی کشورهای جهان ومنطقه، به شمول دو دکشور پاکستان وایران، دستاورد نارسا وناقص خواهد بود. امید آن میرود که روزی با کار وتلاش مستمر تحقیقی، چنان فعالیت های آسیب زا برای کشور دردمند ما، بازشناسی شده وآیینۀ عبرتی به دست آید.

توضیحات ورویکردها

- ۱- ویکی پیدیا. ذیل معرفی کی جی بی
- ۲- به یاد بیاوریم که در کشور ما از کودتای هفت ثور تا ختم حیات سیاسی حکومتی ح.د.خ.ا. چندین بار نام سازمان "امنیتی" تغییر کرد. اگسا، کام، خاد ودر آخر نام واد گرفت.
- ۳- مقدمۀ برگردان متن انگلیسی کتاب کی جی بی، در افغانستان. برای مزید معلومات مراجعه شود به تارنمای خورشید و رنگین.
- ۴- ویکی پیدیا. معلومات در بارۀ "سیا"
- ۵- ملا فیض محمد کاتب. سراج التواریخ. جلد چهارم. بخش سوم. ویرایش دکتر محمد سرور مولایی. کابل. ۱۳۹۰ خورشیدی. صص ۹۵-۱۱۱-۱۹۶ ...
- ۶- اسنادی که پس از اشغال سفارت امریکا درتهران از طرف پیروان آیت الله خمینی زیر عنوان اسناد لائۀ جاسوسی انتشار یافت.
- ۷- متروخین. کی جی بی در افغانستان. برگردان دکتر حمید سیماب. منبع یادشده

در شماره ۲ توضیحات.

۸- بیشترین این آثار از زبان روسی به فارسی دری، به وسیله جناب عزیز آریانفر ترجمه شده اند.

این نمونه را بخوانیم که حتا نظارت عضو کی جی بی، سبب نارضایتی جنرال شوروی در کابل شده است:

"... ببرک از ته دل به ما خوش آمدید گفت. رفیع وزیر دفاع و یک آدم قد پست، بی مو، و پریده رنگ... که به آسیایی ها نمی ماند، (یعنی شوروی بود) در کنار او ایستاده بود. من با شگفت زدگی به او نگریستم و از خود پرسیدم: این دیگر کیست؟... هنگام ترک کاخ با بیقراری از اخرومیف پرسیدم: این دیگر کیست؟

- رفیق .. X (ایکس)

- رفیق (ایکس)؟

- سرهنگ اوسادچی مامور کی جی بی.

او پیوسته با ببرک است. با او محتاط باش. هرکاری که ما کنیم، هر توصیه ای که به ببرک نمایم، این نابکار همه را ضرب صفر میکند... و بخاطر داشته باش که پیوسته با اندروپف به عنوان مهره ی مورد اعتماد مطلق او ارتباط دارد.

نا آرامی ناخوشایندی در درونم به جوش و خروش آغاز کرد."

برای مطالعات بیشتر این منابع نیز باید طرف توجه باشند:

- " فاجعه قرن ما، تلک خرس. شکست روس. این کتاب کوچک، گوشه ای از مداخلات و تشبثات سازمان جاسوسی پاکستان را نشان میدهد. نویسنده گان: دگروال محمد یوسف و مارک ادکین. برگرداننده به فارسی دری، انجنیرنثار احمد صمد. چاپ پاکستان.

- جنگ اشباح ، تاریخچهٔ مداخلات سی آی ای، آی اس آی، کی جی بی، و استخبارات سعودی در افغانستان از تهاجم شوروی تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱. نویسنده: ستیو کول، برگرداننده از متن انگلیسی به فارسی دری: مهندس محمد اسحاق .

- جنگ وجاسوسی در کابل . چپاولگران از بازی خارج می شوند. نویسنده: یوری کوزنتس. برگرداننده به فارسی دری: دکتور پرویز آرزو.

۹- کتاب خاطرات سیاسی عبدالقادر صص ۱۱۲-۱۱۳

۱۰- منبع بالا. ص ۱۱۴

۱۱- منبع بالا ص ۱۵۴

۱۲- منبع بالا ص ۱۵۵

۱۳- ۱۴ منبع بالا ص ۲۰۶

"بحث شورش ۲۴ حوت سال ۱۳۵۷ هرات"

در خاطرات عبدالقادر

با انتشار این قسمت، گپ‌هایی را به پایان می‌برم، که پیرامون کتاب خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر از این قلم، روی انتشار دیده‌اند. ناگفته روشن تواند بود، که در آینده نیز مواردی نظر نگارنده را برای تأمل و نقد جلب کنند. از سوی دیگر، مقدمه جناب دکتور آرزو، گذاشتن نقطه‌های اختصاری در چندین جای کتاب، در ابراز نظر در آینده را نیز باز می‌گذارد. یادآوری گفت و گو کننده در مقدمه ی کتاب (۱) و گذاشتن نقطه‌های اختصاری در بعضی جای‌ها، حکایت از آن دارد، که برخی سخنان عجالتاً در چاپ‌هایی که تا حال در اختیار داریم، روی انتشار ندیده‌اند. یعنی روزی منتشر خواهند شد. از اینرو اگر قرار باشد، آن نکات، پیشتر از مرگ من و بعد از مرگ عبدالقادر، روی انتشار ببینند، به آن موارد پنهان مانده به شرط داشتن توان نوشتن، نیز خواهیم پرداخت.

پرواضح است که همه سخنان در حیطه خاطرات عبدالقادر، که بایسته بود، پیرامون رویداد های کودتای ثور و پسانترها بیاید، در کتاب خاطرات برنتابیده‌اند. دلیلش را در آن تصمیمی می‌توان سراغ نمود، که وی مانند بسا از خاطره نویسان دیگر، لازم ندیده است، از همه خاطرات سخن بگوید. به ویژه خاطرات مملو از چنان اطلاعاتی را که منافی انگیزه طرح بی‌گناهی، فاقد ارتکاب اشتباه و تبرا جویی می‌یابد. دلیل دیگر در صورت توجیه پذیرانه بودن آن فراموشی و در هم و برهم شدن خاطرات طی گذشت

زمان است، که برای هر یا خاطره گویی دست می دهد. به ویژه برای یا خاطره گویانی که دارنده یاد داشت های روزانه نبوده اند.

هر دو علت را می توان به درستی شناخت و در پی تشخیص آنها بر آمد. به شرط آن که سنجشگری درست رعایت شود. این سنجشگری درست پیرامون خاطرات عبدالقادر، زمانی میسر است که به بقیه اطلاعات ارائه شده و واقعیات پذیرفته شده، عطف توجه شود. همچنان انگیزه های برائت جویانه اش، با دریافت علل سیاسی و روانی رویداد ها طرف توجه باشد.

نخستین واقعیت پذیرفته شده حاکی از نتایج و آسیب هایی است که مردم و جامعه به دنبال کودتای ثور دیده اند و آن واقعیت عینی و لمس شده از طرف جامعه است. این واقعیت معیاری می شود برای سنجش برخی سخنان او. عبدالقادر هنگامی درپای صحبت با دکتر آرزو نشسته است که از ابعاد تلخکامی های کودتای ثور و هجوم قوای نظامی اتحاد شوروی آگاهی دارد. این واقعیت را او و مردم ما می دانند که از برکت کودتا و تجاوز شوروی به عنوان یکی از چهره های مهم حکومتی فراز آمد. وی در پیروزی کودتای مصیبت زای ثور، منشأ اثر بود. و با شروع عملیات قوای شوروی، نه تنها از نخستین کسانی بود که به وسیله اعضای کی جی بی، از زندان پلچرخ رهایی یافت، بلکه چندین سال جانب قوای اشغالگرا الزام نمود. برای چنین نظر تحکم آمیز شرح حال او را داریم. سمت هایی که عهده دار بود همه از آن حکایت دارند.

یک موضوع در همه جای کتاب وضاحت دارد که وی سعی نموده تا عوامل جفاها و مصیبت های کودتا و تجاوز را بسیار سطحی بنگرد. زیرا از زمینه های دریافت عوامل و علل اصلی، هنوز هم بسیار به دور مانده است و از همین رو نیز است که هنوز دلبستگی های پریشان آلود را در سخنانش می توان دید. چنین است که بارها می کوشد بقیه اعضای حزب یا فعالان و عاملان را بدون در نظر داشت آن سیاست های جفا آمیز، به عنوان عوامل اصلی نشان بدهد و نه خودش را.

خصوصیت دیگری که در سراسر کتاب مشهود است، ضعف و کمبود وی در زمینه دستیابی به عوامل اصلی بروز فاجعه در افغانستان می باشد.

در زمینه دریافتی که وی از اشخاص و افراد رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان ارائه می کند، موقف اش با بقیه کتاب نویسان حزبی فرق فاحش دارد. در چارچوب همان درک از ناهنجاری هایی که در جامعه مسلط شد، ویژه گی های را به نمایش می گذارد که از بقیه متمایز می شود. مثلاً خصایل و کمبودهای متعدد اعضای رهبری را می نمایند. جاه طلبی ها، بی رحمی ها و وابستگی های رهبران را به نکوهش میگیرد.

هنگام خواندن گفت و گوی دکتر آرزو با عبدالقادر، بارها متوجه می شویم که دکتر آرزو نگران است که مبدا عبدالقادر گفت و گو را ترک بگوید. این استنباط چندین بار دست می دهد. اما هر اندازه گفت و گو به سوی پایان یابی نزدیک می شود، دکتر آرزو از سطح طرح پرسش ها و مباحثات محتاطانه، پا را فراتر نهاده، وارد بحث جدی تر می شود. یکی از آن نمونه ها، بحث ۲۴ حوت هرات است. نتیجه یی را که از آن گفت و گو می گیریم، در پایان می آوریم.

عبدالقادر مانند همه کسانی که در مقام مقایسه نمودن حضور کنونی امریکا با حضور شوروی در دهه هشتاد می نشینند و یکی را بر دیگر ترجیح می دهند، به محکومیت "مجاهدین"، عدم پذیرش "خود جوشی مردم" یا برانگیخته شدن جنبش های خود بخودی مردم می پردازد. شورش های آغازین را که پس از کودتای ثور برپا شد، محصول مداخلات سازمان های استخباراتی می داند. در این میان دکتر آرزو او را وارد بحث مشخصی پیرامون شورش ۲۴ حوت نموده و به استدلال خود جوشی و فقدان مداخلات بیرونی در برپایی آن می پردازد. بدون این که از مداخلات بعدی همسایگان چشم پوشی نماید. سرجمع و برابند صحبت، تغییر موضع عبدالقادر در این بحث است. می خوانیم:

دکتر آرزو:

" شما از هرات هستید. به عنوان نمونه نظر شما در مورد قیام بیست و چهارم حوت هرات چیست؟"

پاسخ عبدالقادر: "از هرات می گویم. کاملاً دست ایران در آن کار بود." (۲)

در اینجا عبدالقادر در واقع همان تراویده سخنان حفیظ الله امین و یک تن از پیروان امین (نظیف الله نهضت) را می آورد که در خونریزی های ۲۴ حوت سهم فعال داشت (۳)

دکتور آرزو، با تحلیل جالبی، به توضیح می پردازد که روستائیان هرات به سوی شهر آمدند. قیام شان خودجوش بود. ومی افزایش داد: "جنرال صاحب! ببینید، من بر این باور هستم که هم ایران و هم پاکستان در مسائل افغانستان مداخله کرده ومی کنند. در این مورد بحثی ندارم. اما، به قیام بیست و چهارم هرات برمی گردم. یک ماه پیش از قیام هرات در ماه حوت، در ایران هم تحولات جدی رخ داد. تنها یک ماه پیش از آن قیام، یعنی در ماه دلو ۵۷، نظام ایران دگرگون شد. شاه ایران رفت وحکومتی دیگر به میان آمد. با توجه به شرایط وتحولاتی که در آن زمان و در آن فاصله زمانی اندک، در ایران رخ داده بود، نسبت دادن قیام مردمی هرات به ایران که به کشته شدن هزارها نفر هراتی انجامید، درست نیست. چرا نمی خواهید نام قیام ۲۴ هرات را قیام خودجوش مردم هرات بگذراید؟ قیامی که نه ایران در آن دست داشت ونه احزاب جهادی؟

اما، سخنان عبدالقادر پراگنده است، با بی ربطی موضوع و قاطعی نمودن اطلاعات. چون با استدلال قوی و درست مواجه شده است، کم کم می رود به سوی تأیید سخنان دکتور آرزو. هر آنچه را که از نقش ملا و نارضایتی از حزب دموکراتیک خلق افغانستان می گوید، در برابر بحث واستدلال، بر خودجوش بودن جنبش صحنه می گذارد. حتا پای را در این هنگام فراتر می گذارد ومی گوید: ما نمی گوئیم که شوروی برای تداوی ما آمده بود، نمی گوئیم که آمده بود تا بر زخم های ما التیام بگذارد. بلکه بر اساس منافع خود آمده بود. (۴)"

تقلاهای او در برابر توضیحات دقیق مبنی بر خود جوش بودن ۲۴ حوت هرات به ارائه خاطراتی می انجامد که باز هم ره به سوی تأیید سخنان طرف او در گفت و گو می برد: "من در بندیخانه بودم که خبر شدم در هرات قیام و قتل عام شده است... وقتی از هرات و قیام هرات خبر شدم گریه می کردم..."

من با شما موافقم که آن حرکت خود جوش بوده است... (۵)

... در ادامه سخنان نصیحت آمیز و عمومی گویی، باورهایی را باز می آورد که مؤجد خونریزها و ویرانگری های بسیار شد می گوید:

"اما یک دیکتاتوری سالم می توانست جامعه را به جلو تیله کند. به پیش ببرد. ولو که بیفتد. اما تا دم مرگ پیش ببرد. برای مدتی قربانی بدهیم. مردن کتلوی موقت. اما با گذشت زمان، جامعه از موانع عبور کند. این از مرگ تدریجی بهتر است."

از آنجایی که دکتور آرزو به زودی، نتیجه گیری شناخته شده اش را یادآور شده است، پیرامون آن پریشان گویی و خونریز خویی وی چیزی نمی گوئیم. دکتور آرزو برایش می گوید:

"این دیدگاه امینی است"

عبدالقادر: "این دیدگاه همه ما بوده است... (۶)"

جالبترین اعتراف عبدالقادر را در تأیید همین دیدگاه می توان نشان داد.

اما، مصیبت عبدالقادر و بقیه هم فکران او در این است که حاضر نیستند، به آن جفاها، مظلوم و مردم آزاری هایی که والی ها، منشی های حزبی و اعضا بر مردم تحمیل نمودند، اعتراف نمایند. اگر آنها به سوی دریافت عوامل بر انگیزنده جنبش ها بروند، همراه با تشخیص مظلوم خودشان، انگیزه مداخلات و بهره جویی های کشورهای منطقه و دیگران را به خوبی می یابند. وجه مشترک همه آنان در این است که از مظلوم حکومت های پیشینه یادآوری می کنند، ولی حاضر نیستند ستم ها و میزان ستم

های خویش را بنگرند.

درس هایی که از بحث بالا و چند مورد دیگر گفت و گوکننده با عبدالقادر می توان گرفت، می تواند تعمیم یابد. شرکت دادن بقیه دست اندرکاران آن هنگام در میز مدور، یا دایر نمودن بحث ها با حضور آنها، با تحمل دموکراتیک، همراه با ارائه اسناد و مدارک، تردیدی برجای نمی ماند که برآیندی دارد متفاوت با آن چه که یک جانبه می نویسند، به ستایش خود می پردازند و به نکوهش آنانی که ظلم و ستم ایشان را محکوم می کنند.

درباره کتاب عبدالقادر و محتویات و ادعاهای وی یک وجه تمایز با دیگران است که وی کلیت رهبری و همه جناح ها را کف پایی برداشته است. در موارد بسیاری جای سرخی سیلی نظامی گونه وی در روی زنده و مرده آنها برجسته است. در حالی که بقیه وابستگان به ح. د.خ، "رهبران" و نویسنده گان تاریخچه پیشینه و جریانات آن بیشتر در دفاع از این ویا آن جناح و حمله ور شدن به فرکسیون و جناح مخالف و برائت جویی های خودی مشغول بوده اند. وجه مشترک وی با آنان در این است که مسؤولیت هیچ آزار واذیتی را عهده دار نشده است و در زمینه تحلیل و تعلیل وقایع و رویدادها نیز دچار کمبود جدی است. از همان رو هنگامی که سعی دارد به تحلیلی روی بیاورد، فقدان انسجام، کلی گویی های پریشان آلود در آن مشهود است. چندین جای "خاطره" هایی را می آورد که فقط خودش می تواند وقوع آن را بپذیرد، نه کس دیگری. این موارد با ظرافت هنرمندانه از طرف دکتور آرزو بدرقه شده اند. درخواست کارمل و روسها از وی که برای فرونشاندن اعتصاب محصلان به تاشکند برود، از آن جمله است. (۷)

نگارنده قصد ندارم که تمامی چنان موارد را که تردید آنها گاهی با صراحت و مواردی با نیشخند های دلپذیر دکتور آرزو همراه است، بیاورم. درجای آن پیشنهاد می کنم که این کتاب خاطرات خوانده شود. از طریق خواندن کتاب، روز تا روز موارد نادرست آن در اثر نقد و بررسی بیشتر آشکار می شود. و هر اطلاع نو و ناگفته یی که جانشین

جعلیات می گردد، کمکی است به روشن شدن وشفافیت برگهای تاریخ ما. ورنه آن سخن بهار مصداق می یابد که :

"تاریخ" ما برای جهالت فزودن است

مأمور زشت کردن وزیبا نمودن است.

طی برگهایی که در چند قسمت پیرامون کتاب خاطرات سیاسی عبدالقادر پرداختم، نگاه من لحظه یی از این نیاز به دور نبوده است که چگونگی و ابعاد اثرات کودتای ثور بهتر شناخته شود.

شایان یادآوری است که هنگام ورق گردانی، مواردی را حاشیه وار نشانی نموده بودم که عبدالقادر در اثر اشتباه، بی اطلاعی ویا ناشی از آسیب دیده گی حافظه دچار شده است. برخی را می توان گفت که به عمد وبا آگاهی از فاجعه بار بودن آنها، مرتکب شده است. این موارد اگر یادآوری نشوند، به ویژه هنگامی که کتاب عبدالقادر محل استشهاد قراربگیرد، به مغشوش شدن بیشتر رویداد ها می انجامد. اکنون که وی زنده است و تا جایی که از اوضاع بر می آید، چاق وچله وتوان مند پاسخ دهی می باشد، خوب است که به روشنی آن مواردی بیردازد که از طرف این قلم نیز در بخش های پیشتر مطرح شده اند.

* * *

چند یادآوری مختصر :

در پایان به توضیح مختصر وبا نشان دادن صفحه خاطرات بسنده نموده ام. این توضیحات نشان می دهند که عبدالقادر صورت اشتباه آمیز آنها را گفته است:

- اشتباه ص ۱۶۱: گلب الدین حکمتیار در پلی تخنیک درس نمی خواند. محصل فاکولته انجنیری بود.

- ص ۴۳: غلام فاروق خان، لوی درستیز زمان محمد ظاهرشاه، پس از کودتای ۲۶ سرطان مدتی رئیس محاکمات بود، نه لوی درستیز.

- ص ۸۵: محمد سیدخان قوماندان قول اردوی قندهار، سفیر افغانستان در ترکیه پس از کودتای ۲۶ سرطان، از گلبهار پروان بود نه از شکر دره کابل. خسر او مراد علی خان رئیس تعمیرات وزارت دفاع، از شکر دره بود.

- ص ۱۵۳: حفیظ الله امین پس از بازگشت از امریکا، وارد شورای ملی نشد. و در دور ۱۲ شورا نیز موفق نشد، بلکه در دور ۱۳ شورا نماینده پغمان بود.

- ص ۲۵۴: بینوا در زمان نورمحمد تره کی به عنوان سفیر افغانستان در لیبیا تعیین شد، نه در زمان کارمل.

- صص ۳۳۲/۲۷۴: پس از کودتای ثور، نام "امنیت ملی" کام نبود. اگسا بود. این اشتباه دو بار تکرار شده است.

- ص ۱۶۱: دستگیر شده گان شورش پنجشیر (سرطان ۱۳۵۴) که در محبس بودند، بعد از کودتای ثور آزاد نشدند، بلکه اعدام شدند.

- ص ۹۷: در شب کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، شهزاده احمدشاه نه در ارگ، بلکه در محل بود و باش همیشگی (متعلق به سردار احمدشاه خان، پدرملکه) در چهار راهی صدارت مقابل ولایت کابل بود. افزون بر آن، از آنجا در برابر کودتاچیان آتشی گشوده نشد. بلکه به سوی منزل جنرال عبدالولی از طرف کودتاچیان آتش شده بود.

همه زندانیان سیاسی پس از کودتای ثور از محبس دهمزنگ آزاد نشدند. مجرمین جنایی آزاد شدند، اما تعدادی از زندانیان سیاسی پس از چندی به محبس پلچرخ انتقال یافتند. به منظور آگاهی بیشتر پیرامون این موضوع و همچنان موضوع رهایی سرور ناشر به کتاب "یاد داشت های زندان" تألیف جمشید خان شعله مراجعه شود. قسمتی از تبصره ی این قلم و گواهی جمشید خان شعله:

- پس از کودتای ثور بسیاری از زندانیان سیاسی پیشین، یا به زودی به اعدامگاه ها و یا به زندان پلچرخی فرستاده شدند. البته تعدادی در زندان دهمزنگ به سربردند. پرسشی را که شادروان شعله مطرح نموده است، پرسشی است که برای هر انسان مخالف ستمگری می تواند مطرح باشد. او در زمان نظام پیشین زندانی شد. نظامی که سران کودتای ثور پس از تصرف قدرت سیاسی آن را استبدادی و ظالمانه نامیدند. اما همان نظام در حالی که زندانیان جنایی را از محابس آزاد می نمود، به تشدید ستم و ظلم در حق زندانیان سیاسی افزود. جمشید خان شعله، احساس و پرسش خود را پس از شنیدن ابلاغ تصمیم مقامات محبس دهمزنگ، که زندانیان سیاسی دهمزنگ آماده شوند تا به جای دیگری انتقال بیابند، چنین می آورد:

" ما محبوسین سیاسی یک رژیم بودیم که از پای افتاده بود. و اکنون با طلیعه انقلاب به اصطلاح ظفرنمون جدید بایستی طبیعتاً رهایی حاصل می کردیم ... آنچه این ها در عمل پیاده کردند، تاریخ منفور گذشته برائت گرفت. ... "

آنگاه این شعر از سعدی را می آورد:

شنیدم گوسفندی را بزرگی

رهانید از دهان و چنگ گرگی

شبانگه کارد در حلقش بمالید

روان گوسفند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی

چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی.

(۸)

توضیحات و رویکردها:

- ۱- دکتور آرزو درمقدمه ی کتاب نوشته است: " شرح کامل تر این گفت وگو را در چاپ های بعدی کتاب خواهید خواند."
- ۲- خاطرات ص ۳۵۱
- ۳- به کتاب وی زیر نام آشوب بیگانگان مراجعه شود
- ۴- خاطرات ۳۵۵
- ۵- خاطرات ۳۵۷
- ۶- خاطرات ۳۵۸
- ۷- خاطرات ۳۳۵
- ۸- مراجعه شود به وئبلاگ " دمی با تاریخ " ، بخشی از نبشته های این جانب.

پایان

